

# ترتسکيسم، ضد انقلاب در پوشش

نوشته: م. ج. اولژين

به انضمام:

## لنينيسم تا ترتسکيسم؟

اثر: ج. و. استالين

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

اردیبهشت ۱۳۸۸

# ترتسکیسم، ضد انقلاب در پوشش

نوشته: م. ج. اولژین

به انضمام:

## لنینیسم تا ترتسکیسم؟

اثر: ج. و. استالین

"Trotskyism; Counter Revolution in –  
Disguise,"

M. J. Olgin,

۱۹۳۵

## فهرست مطالب

۳	پیشگفتار حزب کار ایران (توفان)
۴	مقدمه بنگاه انتشاراتی روزبه
۸	مقدمه نویسنده
۱۰	فصل اول - زندگی سیاسی تر تسکی
۱۸	فصل دوم - پایه طبقاتی تر تسکی
۲۵	فصل سوم - تعریف تر تسکیسم
۳۰	فصل چهارم - سوسیالیسم در یک کشور
۳۹	فصل پنجم - انقلاب و دهقانان
۵۲	فصل ششم - اتحاد جماهیر شوروی
۶۸	فصل هفتم - حزب کمونیست
۸۴	فصل هشتم - کمیته آنگلو - روسی
۸۷	فصل نهم - انقلاب چین
۱۱۳	فصل دهم - دوره سوم
۱۱۵	فصل یازدهم - اوضاع آلمان و مسئله سوسیال - فاشیسم
۱۳۰	فصل دوازدهم - تر تسکیست‌ها در ایالات متحده آمریکا
۱۵۳	فصل سیزدهم - تر تسکی تاریخ نویس
۱۵۹	فصل چهاردهم - خطر تر تسکیسم
	ضمیمه:
۱۷۱	لنینیسم یا تر تسکیسم - اثر ی. و. استالین

## پیشگفتار

نخستین بار این اثر توسط یک مؤسسه مطبوعاتی ایرانی در خارج از کشور منتشر شد. پیشگفتار چاپ نخست این کتاب توسط ناشرین آن به حد کافی گویا و مستند است و با نظریات حزب کار ایران (توفان) همخوانی دارد. همین درک و تفاهم نظریات دلیل کافی بود تا ما در شرایطی که دیگر این مؤسسه انتشاراتی وجود ندارد مجدداً به انتشار این سند آموزنده دست بزنیم.

اثر اولژین در افشاء جریان ضد انقلابی تروتسکیستی اسلحه کمونیست‌ها در مبارزه با دارو دسته‌های ضد کمونیستی تروتسکیستی است که به منزله یک جریان جهانی ضد انقلابی و با حمایت امپریالیست‌ها مأموریت دارد در جنبش کمونیستی نقش خرابکارانه و تفرقه افکنانه خویش را به نحو احسن ایفاء نماید. تروتسکیسم بر خلاف تبلیغات امپریالیست‌ها یک جریان بر ضد استالین نیست، جریانی ضد انقلابی و ارتجاعی بر ضد لنین است و تروتسکی هیچ گاه بلشویک نبوده است و تا آستانه پیروزی بلشویک‌ها با آنها و با لنین به مبارزه پرداخته است. صحبت بر سر اتکاء و گزینش میان لنینیسم و یا تروتسکیسم است.

امروز تروتسکیست‌ها از جانب رویزیونیست‌ها و امپریالیست‌ها برای خرابکاری در جنبش کمونیستی و جنبش‌های آزادیبخش تقویت می‌شوند. در زمان سلطنت پهلوی به عمال ساواک مأموریت داده بودند که در جنبش دانشجویی خارج از کشور در میان فعالین کمونیست مسئله تروتسکی و حمایت از وی را طرح کرده و با دامن زدن به این بحث، ایجاد سردرگمی، دروغ‌گویی، جعل سند، از دامنه نفوذ کمونیست‌ها بکاهند و آنها را به عرصه‌هایی از مبارزه بکشانند که نیروی جنبش کمونیستی را تحلیل برد. تروتسکیست‌ها به عنوان جریانی ضد دموکرات و ضد کمونیست در انجام این وظیفه کثیف در ماندند و جنبش دموکراتیک و کمونیستی ایران آنها را از خود راند و به مبارزه دموکراتیک و کمونیستی خویش ادامه داد. امروز پس مانده‌های تروتسکیسم را در لای پوست پیاز خوابانده‌اند تا از طریق شبکه اینترنت "قدرت لایزال" خویش را به رخ بینندگان شبکه اینترنت بکشانند. امپریالیست‌ها از هم اکنون در پی ایجاد آشفته فکری، شبهه پراکنی، توسعه جعلیات تروتسکیستی و دامن زدن به دروغ‌گویی و پریشان‌گویی‌های وی هستند. این یک عرصه مبارزه ایدئولوژیک با عمال ضد کمونیسم جهانی است. انتشار مجدد این اثر برای افشاء نقش خائنانه تروتسکیست‌ها که خود را پشت مارکس، انگلس و لنین می‌پوشانند بسیار مفید است.

حزب کار ایران (توفان)

۱ فروردین سال ۱۳۸۸ مطابق ۲۰ مارس ۲۰۰۹

## مقدمه بنگاه انتشاراتی روزبه

ترتسکیسم چیست و چگونه پدیده‌ایست؟

بی شک این سؤال فکر افراد را، به خصوص آنهایی که به نحوی در مبارزه سیاسی شرکت دارند، به خود مشغول داشته یا خواهد داشت. پیدایش این سؤال در فکر انسان چنان چه با مطالعه پیگیر جهت کسب شناخت دقیق و صحیح از پدیده همراه گردد امریست بسیار مثبت؛ در غیر این صورت امکان در غلطیدن در منجلاب ترتسکیسم در پروسه مبارزه سیاسی فزون تر می گردد.

از لحاظ طبقاتی، ترتسکیسم بیان فشرده سیستم فکری خرده بورژوازی واپس مانده، ناامید و منفی بافی است که "تئوریزه" گردیده و با ظاهری انقلابی و لیکن بس فریبنده، خود را به مثابه "قاطع ترین" نماینده طبقه کارگر و "پشتیبان سرسخت" منافع این طبقه جا می زند. از این رو ترتسکیسم یکی از خطرناک ترین دشمنان مبارزه پرولتاریا و خلق‌های ستمدیده و مشعل فروزان راهنمای آنان مارکسیسم - لنینیسم به شمار می آید.

از لحاظ تاریخی، ترتسکیسم برای اولین بار در سال ۱۹۰۳ چون یک گرایش اپورتونیستی در کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه آشکار گردید. از همان ابتدا، حزب تحت رهبری لنین کبیر با این گرایش انحرافی قاطعانه به مبارزه پرداخت. لنین خود در مبارزه با ترتسکی مشی وی را چنین ارزیابی کرد:

« افرادی مانند ترتسکی با جملات پر طمطراق خود در مورد حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و خزیدن در مقابل انحلال طلبان (منشویک‌های افراطی راست) که هیچ وجه تشابهی با حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ندارند، امروز به "مصیبت دوران ما" مبدل گردیده‌اند. آنها قصد دارند تا با موعظه دون مایه خود در مورد "سازشکاری" با همه کس و هر کس برای خود کار و باری بتراشند.... در حقیقت اینان واعظ تسلیم در مقابل انحلال طلبانی هستند که در حال ایجاد حزب کارگری استولیبینی (استولیبین نخست وزیر تزار بود) می باشند. » (و. ای. لنین، کلیات آثار. چاپ روسی، جلد ۱۵، صفحه ۱۹۷)

پس از مرگ لنین، حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت رهبری استالین مبارزه با این جریان را کماکان ادامه داد. شیوه اتخاذ شده توسط حزب در مبارزه بر علیه ترتسکی و ترتسکیسم چنان بود که لنین توصیه می کرد. در این مورد لنین می گفت:

« غیر ممکن است بتوان با ترتسکی بر سر اصول بحث نمود، زیرا که وی از اصول بوئی نبرده است ..... با فردی که فقط میکوشد اشتباهات خود را پنهان سازد نبایستی بحث نمود..... بلکه بایستی وی را به سان یک دیپلمات دون پایه افشاء کرد. » (لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، صفحات ۳۰۴-۳۰۳)

ترتسکیسم ابتدا از جهت سازمانی و سپس از نظر ایدئولوژیک به کلی در هم کوبیده شد و سرانجام در کنگره پانزدهم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به سال ۱۹۲۷ به کلی طرد گردید. از آن پس جنبش بین المللی کمونیستی و در رأس آن انترناسیونال کمونیستی مبارزه خود را با این گرایش، به مثابه یکی از جریانات ضد انقلابی و خارج از جنبش کارگری قاطع تر از پیش ادامه داد.

به درستی که جنبش کمونیستی توانست با مبارزات پیگیر خود بر این جریان ضد انقلابی کاملاً فائق آید و لاشه ناتوان آن را به گورستان ضد انقلاب بسپارد.

اما ترتسکیست‌ها کیانند و ماهیت آنان چیست؟

حزب کمونیست اتحاد شوروی پس از ۲۵ سال مبارزه آشتی ناپذیر با ترتسکیسم ماهیت عناصری که با این و یا آن در این مکتب پرورش یافته‌اند را، چنین توصیف می نماید:

« معمولاً این دورویان سیاسی از خدعه و فریب آغاز کرده، سیاهکاری خود را از راه فریب ملت، طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر از پیش می برند. ولی دورویان سیاسی را نمی توان تنها فریب دهنده شمرد. دورویان سیاسی عبارت از یک زمره اشخاص بی پرنسیب و جاه طلب سیاسی می باشند که از اعتماد ملت دیر گاهی است محروم گردیده و کوشش دارند از راه فریب، بوقلمون صفتی و شیادی و از هر راهی که باشد از نو اعتماد به دست آورند. همین قدر باشد که عنوان رجال سیاسی را برای خود حفظ کنند. دورویان سیاسی زمره‌ای از اشخاص بی پرنسیب و جاه طلب سیاسی هستند که

حاضرند به هر کسی تکیه کنند، خواه عناصر بزهکار، خواه ته مانده‌های جامعه، خواه دشمنان غدار ملت - تا این که "در موقع مناسب" از نو به صحنه سیاست در آمده به عنوان "زامدار" بر دوش ملت سوار شوند. « (تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی، دوره مختصر " - چاپ فارسی، ص. ۴۷۳)

با غلبه رویونیسم مدرن بر حزب کمونیست اتحاد شوروی در کنگره بیستم این حزب، ترسکیسم نیز مانند دیگر جریان‌های ضد کمونیستی و ضد انقلابی زمینه رشد یافت. هر چه دار و دسته رویونیست‌های اتحاد شوروی به دامنه و عمق خیانت‌های خود نسبت به جنبش کمونیستی، اردوگاه انقلاب و سوسیالیسم افزودند، به همان درجه زمینه ذهنی را برای احیاء، تقویت و گسترش دامنه نفوذ ترسکیسم مدرن آماده نمودند. نتیجه این که ترسکیسم مدرن با تغذیه متمادی از رویونیسم دار و دسته خروشچف - برژنف و با پشتیبانی مادی امپریالیسم جهانی اکنون به جریانی بس خطرناک برای جنبش‌های آزادیبخش مبدل گردیده است. در حال حاضر امپریالیست‌ها و سایر نیروهای مرتجع، در مقابله ایدئولوژیک خود با جنبش‌های آزادیبخش با شیوه‌های گوناگون، ترسکیسم را به منزله "سلاح برنده‌ای" به خدمت خود گرفته و بی دریغ به ترویج و اشاعه آن در درون جنبش‌ها و به ویژه در میان روشنفکران خرده بورژوا دست می‌یازند.

بدون شک اکنون ترسکیسم و سیستم فکری که در دامن این جریان پرورش می‌یابد همپای رویونیسم و سایر جریان‌های ضد انقلابی، خطرناک‌ترین و بس مهلک‌ترین کلیه جنبش‌های آزادیبخش را به درجات گوناگون تهدید می‌نماید. جنبش انقلابی خلق‌های میهن ما ایران نیز - به خصوص در شرایط ذهنی که اکنون در آن بسر می‌برد و راه پر پیچ و خمی که در پیش دارد - از این قاعده کلی مستثنی نیست. ما معتقدیم که در جامعه ایران زمینه عینی و ذهنی، هر یک به درجه‌ای برای رشد ترسکیسم و انعکاس آن به درون جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه میهن ما آماده است - به ویژه آن که طبقات مرتجع و نماینده آنان، رژیم پهلوی و اربابان امپریالیست‌اش هم اکنون به ترویج و اشاعه این جریان ضد انقلابی به خصوص در میان دانشجویان و روشنفکران میهن مبادرت ورزیده‌اند، کم نیستند نوشتجات لئون ترسکی، ایزاک دویچر و سایر ترسکیست‌های مرتدی که امروزه توسط رژیم پهلوی ترجمه، چاپ و انتشار می‌یابند. کم نیستند مجلات رنگارنگی که امروزه توسط رژیم یا عمال مرتجع آن انتشار می‌یابند و می‌کوشند عطش جوانان میهن را برای کسب فرهنگ و اندیشه‌های انقلابی با افکار ترسکیست‌های خارجی و "وطنی" جواب گویند.

امروزه رژیم برای اشاعه افکار ترتسکیستی، برای زدودن اندیشه‌های انقلابی از مغز میهن پرستان، برای به لوٹ کشیدن انقلاب‌های پیروزمند جهان و دستاوردهای آنان و تأثیر مثبتی که جمع‌بندی صحیح از این رویدادهای تاریخی در انقلاب ایران تواند داشت، عمال جیره خوار خود را بزک کرده و به پشت دوربین‌های تلویزیونی سراسری می‌کشاند.

چشم فرو بستن و روی گردانیدن از این واقعیات از جانب نیروهای انقلابی به هیچ وجه جایز نیست - زیرا که امروزه مبارزه با ترتسکیسم، همانند مبارزه بر علیه فرمیسم و ناسیونالیسم، بخشی است لاینفک از مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم و سرنگونی نماینده سرسپرده آنان رژیم ددمنش پهلوی. این را نیز اضافه کنیم که معتقد نیستیم که مبارزه با ترتسکیسم خاص مارکسیست لنینیست‌هاست، بلکه، برعکس، این مبارزه زمانی موفق خواهد بود که همه عناصر و نیروهای دموکرات را نیز بر علیه این جریان ضد انقلابی، پایگاه فکری امپریالیسم در میان جنبش‌ها بر انگیزد.

هم میهن، هدف از انتشار کتابی که در پیش داری چیزی جز برداشتن قدمی هر چند کوچک در تحقق امر فوق و آماده نمودن زمینه لازم جهت مبارزه مشخص و افشای ماهیت جریانات ترتسکیستی که در درون جنبش انقلابی خلق‌های میهن ما اشاعه می‌گردند، نمی‌باشد. باشد تا انقلابیون ایران همانند بلشویک‌های روس متحداً به افشای همه جانبه و مشخص این جریان ضد انقلابی پرداخته و بدینسان جنبش را نسبت به یکی از خطرهای مهلکی که تهدیدش می‌نماید، مصون دارند.

بنگاه انتشاراتی روزبه ۱۳۵۳



## مقدمه نویسنده

یک رهبر بزرگ درگذشت. در اول دسامبر ۱۹۳۴، سرگئی کیروف عضو سیاسی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در لنینگراد به دام افتاده و به قتل رسید. در ۲۱ دسامبر دولت شوروی اعلان داشت که قاتل، نیکولایف، عضوی از گروهی به نام "هسته لنینگراد" ضد انقلابیون، که گروه تروریستی بود و همش را متوجه سوء قصد به اعضاء ارشد اتحاد جماهیر شوروی کرده بود می باشد.

ابلاغیه رسمی چنین اعلام می داشت:

« بازپرسی نشان داده که هدف از قتل کیروف به وسیله این گروه مخفی ضد شوروی، به هم زدن رهبری دولت اتحاد شوروی به وسیله اعمال تروریستی علیه رهبران اصلی بود. تا بدین وسیله سیاست رهبری را بر طبق برنامه زینوویف - ترتسکی تغییر دهند..... انگیزه دیگری نیز در کشتن کیروف وجود داشته از این نظر که کیروف خود گروه لنینگراد متعلق به اپوزیسیون زینوویف را از نظر ایدئولوژی و سیاسی در هم شکسته بود....»

چند روز بعد، زینوویف، کامنف، و هفده عضو دیگر گروه ضد انقلابی معروف به "هسته مسکو" دستگیر شده و به دادگاه کشیده شدند. زینوویف ظاهراً با درک این که امیدی در اوضاع و احوال خود نمی دید، اعتراف کرد:

« این قتل وقیح چنان از مبارزه ضد حزبی گذشته پرده برداشت که من اذعان میکنم، حق به جانب حزب می باشد هنگامی که اعلام می دارد مسئولیت سیاسی این قتل به عهده گروه ضد حزبی زینوویف می باشد. »

اعضای "هسته مسکو" در اقرار خود، ماهیت ورشکستگی خود را که منجر به قتل فوق شد، توضیح دادند. یفداکیموف گفت:

« ما از زندگی واقعی کشور جدا بوده و در عالم خود غوطه ور بودیم. روابط ضد انقلابی ما استحکام بیشتری یافت. نفرت نسبت به رهبری حزب، ما را کور کرده و نمی دیدیم که در شهرها و دهات چه می گذرد. ما موفقیت ساختمان سوسیالیسم را نمی دیدیم. پروسه عظیم تاریخی کشور ما و تأثیر نفوذ آن در جنبش بین المللی طبقه کارگر از جلوی چشمان می گذشت. ما مشکلات ایجاد شده در پروسه رشد و توسعه کشور را همانند دشمنان ارزیابی می کردیم، عمداً از شکست‌ها لذت برده و رهبری حزب را به واسطه این شکست‌ها متهم می کردیم.

ما چیزی را که هر عضو معمولی حزب می دید، نمی دیدیم. ما متوجه رشد آگاهی و استحکام و وحدت حزب نبودیم. ما عمداً به استالین تهمت‌های ضد انقلابی وارد می آوردیم. ما رهبری حزب را به عدم درگیری در جنبش بین‌المللی طبقه کارگر متهم می کردیم. یا به کمیته مرکزی چنین تهمت می زدیم که گویا در رشد این جنبش خلل وارد میسازد. »

یکی دیگر از اعضاء گروه، باشکیرف گفت:

« قتلی که نیکولایف انجام داد نتیجه این حقیقت بود که او تعلیمات خود را در میان ضد انقلابیون، در سازمان ترتسکی - زینوویف به دست آورده بود. »

بار دیگر اسم ترتسکی در رابطه با حمله به انقلاب بلشویک به میان آمد. بار دیگر زینوویف (و رفیق قدیمیش کامنف) با ترتسکی همکار در آمد. این بار دیگر فقط حمله با لغات و زبان نبود. این بار قهرمان بزرگی نابود شده بود. در این واقعه روسیه نوین یک قهرمان مبرز و شجاع را، که سازنده سیستم سوسیالیستی طبقه کارگر و محبوب همگان بوده، از دست داد. این ضربه دقیقاً هدفش قلب انقلاب بود.

"اپوزیسیون فرومایه ترتسکی - زینوویف"..... این است تعریف خلق شوروی در مورد این گروه توطئه گر. و بار دیگر موج خشم عظیم میلیون‌ها دوست اتحاد شوروی در سراسر جهان علیه این فرد یعنی ترتسکی به حرکت برخاست.

او کیست؟ ترتسکیسم چیست؟ ریشه اجتماعی آن کدام است؟ نقش بین المللی گروه ترتسکی چیست؟ آن چه در زیر می آید کوششی است در پاسخ به این گونه سئوال‌ها.

## فصل اول

### زندگی سیاسی ترتسکی

ترتسکی خود را یک "بلشویک - لنینیست" حقیقی می نامد. سوسیال دموکرات‌های جلا د آلمانی از قبیل شایدمان، فوسک، سورینگ نیز خود را "مارکسیست‌های حقیقی" می نامیدند. ترتسکی علاقه دارد چنین وانمود کند که آخرین تک خال انقلابی بوده که حامل ارثیه لنین است. افرادی هستند، مخصوصاً در میان نسل جوان، که فکر می کنند ترتسکی یک "بلشویک کار کشته" می باشد، زیرا که مگر او نبود که انقلاب ۱۹۱۷ را رهبری کرد؟ مگر او رهبری ارتش سرخ را در طول سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۱ به دست نداشت؟ اینها هستند واقعیت امر:

ترتسکی زندگی سیاسی خود را در ابتدای قرن حاضر شروع نمود. در سال ۱۹۰۳ هنگامی که جدائی میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها شکل نهائی گرفت، ترتسکی خود را متحد منشویک‌ها نمود. او در اینجا و آنجا تا اواخر تابستان ۱۹۱۷ با بلشویک‌ها مبارزه میکرد. بکرات او با یک یا چند نکته از برنامه بلشویک‌ها موافقت میکرد، ولی بزودی به منشویک‌ها ملحق میشد تا علیه بلشویک‌ها - و لنین به ستیز برخیزد. او در ۱۹۲۳ خصومت خود را نسبت به بلشویک‌ها از سر گرفته و تا کنون نیز ادامه داده است.

چگونه او یک شخصیت انقلابی شد؟ او هرگز در درون زندگی کارگران به مثابه یک سازمانده سازمان آنان شرکت نمی کرد. او هرگز موفق نشد تعداد قابل توجهی از کارگران را به طرف خود جلب کند. او همیشه یک نویسنده و نطق بوده و از محبوبیت در میان روشنفکران خرده بورژوا بر خوردار بود. زمانی که جنبش انقلابی کارگری در شوروی، جوان بود، طبیعتاً فردی با قلمی شیوا و قدرت بیانی چون ترتسکی، مورد توجه قرار می گرفت. به خاطر این کیفیت‌ها بود که در خلال انقلاب ۱۹۰۵ عضو اولین شورای نمایندگی کارگران که در آن زمان تشکیل شده بود، گردید. بنا بر گفته لنین، شوراهاى آن زمان "اتحادیه وسیع مبارزین از سوسیالیست‌ها و دموکرات‌های انقلابی - بدون یک فرم مشخصی" بود اولین صدر شوراها کروسستالاف نوزاو بود که حتی به عنوان یک سوسیالیست از او نام برده نمیشد. پس از دستگیری فرد اخیرالذکر بود که ترتسکی صدر شورا گردید.

راجع به نقش وی در دوران بحرانی انقلاب ۱۹۰۵، نظریه تاریخ نویس بزرگ، پاکروفسکی، در دست است. وی می نویسد:

« شورای پترزبورگ در تمام فعالیت‌های خود، رهبریش در دست یک منشویک با هوش و زرنگ که زبردستی خاصی در پیوند منشویسم و جملات انقلابی داشت، بود. اسم این منشویک ترتسکی بود. او یک منشویک حقیقی و وارسته بود که هیچ تمایلی به طغیان مسلحانه نداشته و تماماً با به اتمام رساندن انقلاب، یا به سخن دیگر برانداختن تزاریسیم مخالف بود. » (خلاصه تاریخ روسیه، جلد ۲، ص ۳۲۰، م، ن. پاکروفسکی).

پس از ۱۹۰۶ ترتسکی یک گروه کوچک در وین، اتریش تشکیل داد و روزنامه جداگانه‌ای منتشر می کرد. در این روزنامه او به دفعات گوناگون با بلشویسم به مبارزه برمی خاست. با شروع جنگ جهانی اول، او موضع مرکزین (سنتریست‌ها) را گرفت. در حرف او با سوسیال دموکرات‌هایی که به دولت سرمایه‌داری خود پیوسته، تا یک گروه از دزدان امپریالیست را، بنا به گفته لنین، بر علیه گروه دیگر برانگیزد، مخالفت می کرد. ولی در حقیقت امر ترتسکی با آنها قطع رابطه نکرد و در بحث‌هایش از آنها به دفاع میکند. او مخالف جنگ است، ولی در ضمن مخالف لنین نیز می باشد. برنامه لنینیستی خواستار فعالیت همه جانبه در جهت به زانو در آوردن دولت "خودمان" در طول جنگ شد؛ این برنامه خواهان تبدیل - جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی - در هر کشور بود، به عبارت دیگر انقلاب علیه بورژوازی؛ این برنامه خواهان تشکیل سازمان بین‌المللی جدیدی از سوسیالیست‌های انقلابی واقعی می بود. ترتسکی با این شعارها مخالفت می کرد. هنگامی که لنین می گوید:

« به نفع انقلاب است اگر که دولت "خودمان" در جنگ شکست بخورد »،

ترتسکی آن را "یک تن دردهی به شیوه سیاسی سوسیال پاتریاتیسم می نامید." هنگامی که سوسیالیست‌های انقلابی در ۱۹۱۵ به منظور تشکل برای مبارزه علیه جنگ امپریالیستی در سیمروالد سوئیس جمع شدند، ترتسکی متعلق به جناح لنین نبود بلکه به مرکز تعلق داشت.

آن قدر عقاید ترسکی با لنین متفاوت بود که بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ لنین او را حتی یک بلشویک هم به حساب نمی آورد. در نامه‌ای به کولونتای مورخ ۱۷ مارس ۱۹۱۷، لنین چنین می نویسد:

« به عقیده من وظیفه اصلی ما این است که مواظب درگیر شدن بی خردانه در زیر پرچم "اتحاد" با سوسیالیست‌های وطن پرست بوده (و از این دسته خطرناک تر آنهایی هستند که مانند ترسکی و شرکاء مردد و متزلزل می باشند)، و با روحیه قاطع انترناسیونالیستی کار حزب خودمان را به پیش ببریم. » (و. ای. لنین، انقلاب ۱۹۱۷، جلد یک، چاپ انگلیسی، ص ۲۱).

در اواسط ماه ۱۹۱۷ به منظور آمادگی برای یک کنفرانس، لنین گزارش مختصری نوشته که در آن لزوم "استحکام آهنین در تعقیب خط پرولتری علیه تزلزل خرده بورژوازی" اشاره کرده و نکته پر اهمیت زیرین را اضافه میکند:

« تزلزل خرده بورژوائی، ترسکی .... » (و. ای. لنین، کلیات، جلد ۳۰، چاپ روسی، ص ۳۳۱)

ترسکی در مراجعت از خارج بعد از انقلاب فوریه در پتروگراد به یک گروه سوسیال دموکرات به نام "مژرایونی‌ها" (وسط روها) پیوست. این گروه در موضع مرکز قرار داشته و سال‌ها با سازمان بلشویک‌های پتروگراد ستیز می کرد. حتی بعد از انقلاب فوریه آنها از وحدت تمام گروه‌های حزب سوسیال دموکرات کارگر روسیه به انضمام سوسیالیست‌های وطن پرست طرفداری می کردند. البته بعداً به تدریج از اتحاد با سوسیالیست‌های وطن پرست دست برداشتند و تمایل بیشتری نسبت به مواضع بلشویک‌ها نشان دادند.

در اواخر تابستان ۱۹۱۷ گروه "مژرایونی‌ها"، هنگام تشکیل ششمین کنگره حزب در ابتدای ماه اوت به حزب بلشویک پیوست. آنها در کنگره و کمیته مرکزی جدید که به وسیله کنگره انتخاب شده بود نمایندگی داشته و از ۲۲ تن اعضای آن سه نفر، ترسکی، یورتسکی و یوفه متعلق به گروه "مژرایونی‌ها" بودند.

با اعلان قبول سیاست‌های بلشویکی، از طرف کمیته مرکزی به ترسکی فرصت کامل داده شد تا در جهت منافع حزب و طبقه کارگر فعالیت کند. ترسکی این ناطق نافذ و صدر اولین شورا در سال ۱۹۰۵، در اواخر ۱۹۱۷

صدر شورای پتروگراد گردید. او این سمت را زیر نظر مستقیم کمیته مرکزی حزب بلشویک در روزهای تعیین کننده انقلاب اکتبر در دست داشت. در طی کسب قدرت توسط بلشویک‌ها در نوامبر ۱۹۱۷، ترتسکی به مثابه عضوی از کمیته نظامی انقلابی نقش مهمی را بازی کرد. ولی پوچ و بی معنی است اگر بگوئیم او رهبر قیام بود. استالین در کتاب انقلاب اکتبر، صفحه ۷۱ میگوید:

« من هرگز قصد کم اهمیت دادن به نقش مهم رفیق ترتسکی را در انقلاب ندارم. اما باید بگویم که رفیق ترتسکی رل مخصوصی در قیام اکتبر نداشته و نمی توانست داشته باشد. تحت عنوان صدر شورای پتروگراد او فقط دستورات حزب مربوطه را که در هر قدم راهنمای او بود به مرحله اجرا گذاشت. » (مقاله چاپ شده در ۲۶ نوامبر ۱۹۲۴).

نام ترتسکی در میان پنج عضوی که توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست در ۱۶ اکتبر به مثابه هسته مرکزی رهبری کننده قیام انتخاب گردیدند، دیده نمی شود. استالین می گوید:

« بنابراین در این جلسه کمیته مرکزی چیز عجیبی اتفاق افتاده، بدین معنی که به طریق مرموزی "الهام دهنده"، "مهره‌ی اصلی" و "تنها رهبر" قیام، رفیق ترتسکی، در هسته‌ی مرکزی "رهبری کننده قیام"، قرار نگرفت. چگونه می توان این واقعیت را با نظریه‌ای که اکنون درباره‌ی نقش ویژه‌ی رفیق ترتسکی در جریان است، تطبیق داد؟. (همان جا صفحه ۷۱ - ۷۲).

کسی که روش حزب بلشویک را می داند، به سادگی می فهمد چرا ترتسکی در میان رهبرانی که از طرف کمیته‌ی مرکزی به منظور رهبری قیام انتخاب شده بودند، نبود. او یک فرد تازه به دوران رسیده بود او هرگز در جهت ساختن حزب بلشویک کمک نکرده بود، او تا قبل از قیام مشی‌ای متضاد با بلشویک‌ها داشت. در حقیقت ترتسکی خمیره و مایه‌ی بلشویکی نداشت. در روسیه او مرد با نفوذ و سرشناسی بود، ولی عمدتاً در بین خورده بورژوازی نفوذ داشت. او به مثابه‌ی چیزی همانند واسطه میان حزب بلشویک و توده‌ی خورده بورژوازی، که حزب تمایل به رهبری آنها را داشت، عمل می کرد.

مخالفت ترتسکی با لنین بلافاصله پس از کسب قدرت پدیدار شد. به خاطر این که انقلاب پرولتاریائی امکان فرصتی یابد تا خود را استحکام بخشد، لازم آمد که قرارداد صلح برست - لیتوفسک با آلمان امضاء شود. ترتسکی که در آن

زمان کمیسر روابط خارجی بود، از امضاء قرارداد خودداری نمود. قدرت شگفت انگیز ارادهٔ لنین، و سرزنش و تنبیه ترتسکی از طرف لنین لازم بود تا ترتسکی را مجبور به دست کشیدن از موضع خود کرده و قدم در راهی بردارد که باعث نجات انقلاب گردید.

زمان می گذشت. ترتسکی با بلشویک‌ها کار می کرد. ظاهراً او یکی از آنان شده بود. ولی او در حزب بلشویک یک تازه وارد غریبه بود. جنگ داخلی آغاز گشت و سمت مهمی به ترتسکی داده شد. او به اصطلاح در سرکردگی تبلیغاتی ارتش سرخ قرار داشت. او کمیسر نظامی بود، ولی یک فرد رزمنده نبود. او هیچ چیز دربارهٔ تشکیلات ارتش نمی دانست و نظرات غلطی دربارهٔ استراتژی جنگ انقلابی داشت. کار متشکل کردن ارتش سرخ در سطح کل کشور، به وسیلهٔ میلیون‌ها کارگر به رهبری حزب کمونیست انجام پذیرفت. جنگ حقیقی، به سرپرستی کاردانان نظامی تحت کنترل کمیتهٔ مرکزی به رهبری لنین به مرحلهٔ عمل گذارده شد و به پایان رسید. ترتسکی تمام طول جبهه را طی میکرد و دستورات خشک نظامی را، که می توان از آنها به عنوان شیوه‌های نظامی گری یاد کرد، صادر می نمود. او به منظور صحبت با افراد ارتش سرخ به میان سنگرها رفته، سخنرانی‌های زیادی کرد، ولی هیچ گاه جنگ داخلی را رهبری نکرد. او ممکن است خود را گول زده و گمان کند که عنصر اصلی در تحرک این جنگ تاریخی بوده است. ولی حقیقت عکس این را نشان می دهد. حقیقت اینست که<sup>۱</sup> استالین و وروشیلوف، رهبرانی که دارای مشی دقیق انقلابی بودند، و طراحان درجه اول نقشه‌های جنگی به شمار می آیند، رزمندگان کبیر جبهه‌های مختلف جنگ داخلی بودند.

قبل از این که غرش آخرین نبرد جنگ داخلی فرونشیند، ترتسکی مخالفت آشکار و شدید خود را نسبت به سیاست لنین در رابطه با وظایف اتحادیه‌های کارگری آغاز کرد. او می خواست که اتحادیه‌ها تشکیلاتی نباشند که کارگران را در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و صنایع متشکل گردانند، بلکه واحدهائی اداری

---

۱ - در حقیقت نظر او دربارهٔ استراتژی جنگ داخلی آن قدر غلط بود که اگر به مرحلهٔ اجراء در می آمد، دشمن پیروز می گردید. کافیسیت که تابستان ۱۹۱۹، را به یاد آوریم. در لحظات حساس جنگ بر علیهٔ ژنرال کلچاک، ترتسکی پیشنهاد کرد که بخشی از ارتش سرخ از جبههٔ شرق به جنوب برده شود که باعث قرار گرفتن مناطق اورال با تمام صنایع، کارخانجات و راه آهن در دست کلچاک میشد. ولی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست با ترتسکی مخالفت کرد و دستور داد که کلچاک از آن ناحیه بیرون رانده شود. این حمله آغاز، پایان غائلهٔ کلچاک بود. در ضمن این حمله نیز پایان نقش ترتسکی در جبههٔ شرق بود. بزودی او در جبههٔ جنوب علیهٔ ژنرال دنیکنین هم نقش خود را از دست داد. او این را در کتاب خود، "تاریخ انقلاب" ذکر نمی کند و این هم صداقت ترتسکی.....

پیوسته به دولت باشند که بخشی از وظایف دولت را به مرحله اجرا گذارند. زمانی که امر وحدت مسئله مرگ یا زندگی بود، او دسته کوچکی در مخالفت با لنین تشکیل داده و تهدید به تخریب در فعالیت‌های حزب کمونیست نمود. لنین این دسته بندی را یک عمل تجزیه طلبانه نامید و گفت:

« حتی اگر "وظایف و شیوه‌های جدیدی" که از طرف ترتسکی پیشنهاد شده، که عدم صحت آن در عمل ثابت گردیده، کاملاً درست بود .... با طریقه‌ای که او این مسائل را عرضه می‌دارد، به خودش، به حزب، به جنبش اتحادیه‌ها، به تربیت میلیون‌ها عضو اتحادیه‌های کارگری و به جمهوری صدمه وارد می‌سازد. » (و. ای. لنین، کلیات آثار جلد ۲۶، چاپ روسی، صفحه ۱۱۶)

ترتسکی شکست خورد. اگر "نقشه"ی او پیروز می‌شد، تمام سیستم شوراهای در هم می‌شکست.

در سال ۱۹۲۳ او دوباره مخالفت خود را با حزب از سر گرفت. این بار دیگر تنها یک مسئله مطرح نبود. بلکه این بار کل مسئله حزب کمونیست، ساختمان آن، فعالیت‌هایش و تمام خط مشی آن بود که او را تحریک می‌کرد. ابتدا او در میان رهبران بزرگ تنها بود. ولی در سال ۱۹۲۶ زینوویف و کامنف که در نوامبر ۱۹۱۷ با مخالفت خود با قیام و کسب قدرت توسط بلشویک‌ها، منزوی شده بودند و لنین آنها را "اعتصاب شکن" خوانده بود، به او پیوستند. نظرات آنان با ترتسکی در بسیاری از موارد فرق داشت، ولی آنها رهبری او و اساس مخالفت او را قبول کردند.

افسانه‌ای در اینجا و آنجا شنیده میشود که به ترتسکی و دار و دسته او "اجازه داده نشد" که عقایدشان را به اعضای حزب عرضه کنند. حقیقت این است که مباحثه، بین مخالفین و رهبری از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷ ادامه داشت. در بسیاری از جلسات بدنه مرکزی، و در جلسات بی‌شمار حوزه‌های پائین تر حزب برنامه مخالفین طرد شد. چندین دوجین کتاب و صدها جزوه در رابطه با این مسائل چاپ و پخش شد. برای رسیدگی به اظهارات آنها آن قدر جلسات گذاشته شد که به خستگی زیاد اعضای حزب انجامید.

وقتی که مباحثات پایان یافت این رهبران با گروه همکاران خود کاملاً از اعتبار افتاده، از طرف توده حزبی و پرولتاریا به مثابه خائنین مورد نفرت قرار گرفتند.

ما از اهمیت چنین تهمتی کاملاً آگاه هستیم، ولی فعالیت‌های به اصطلاح اعضای مسئول حزب را که به علت مخالفت اکثریت اعضاء با آنها و تقاضای



تسلیم آنان - یک حلقه کوچک در درون حزب با دیسپلین و مرکزیت مخصوص به خود تشکیل داده‌اند، با عناصر غیر حزبی خورده بورژوازی متحد شده تا نقشه‌های حزبی خود را به سرانجام رسانند. علیه رهبران حزب اسناد جعل کرده و در میان مردم پخش می‌کنند و بدین وسیله قدم‌های اولیه را در شکستن مهره اصلی انقلاب یعنی حزب کمونیست برداشته‌اند، - چه میتوان نامید؟

این درست همان عملی است که ترتسکی - زینوویف - کامنف در سال ۱۹۲۷ انجام دادند. حزب مجبور به اخراج این گروه گردید. بعضی از آنها بعداً توبه کردند، همان طور که قبل از ۱۹۲۷ نیز به منظور ادامه عملیات خرابکارانه خود به این کار همت ورزیدند. ترتسکی توبه نکرد. به او دستور داده شد که پایتخت را ترک کند و به شهر آلتا در آسیای مرکزی انتقال داده شود. بعدها او از کشور اخراج گردید. از آن پس تا کنون او تبلیغات دنیای بورژوازی را با مهمات خود تغذیه می‌کند تا در مقابل اتحاد جماهیر شوروی ایستادگی کنند. ولی باروت او نمناک است. توپخانه او می‌گرد بدون این که لطمه‌ای وارد کند. معهدا بورژوازی وانمود میکند که او سرچشمه تمام اطلاعات واقعی است. ترتسکی فعالیت‌های ضد انقلابی خود را بر مبنای این که رهبر انقلاب بوده، اجرا می‌کند. در آثار متعدّدش او ناشیانه چنین وانمود میکند که در حقیقت این او بوده است که انقلاب را رهبری کرده، نه لنین.

این سطور مختصراً دوره‌ای از زندگی این مرد است. آیا او یک بلشویک بود؟ در طول ۳۳ سال فقط به مدت ۶ سال با حزب بلشویک پیوند داشت. حتی در این مدت با آنها مقدار زیادی اختلاف شدید داشت. در حقیقت به سختی می‌توان برنامه لنینی را یافت که او از ته قلب با آن در توافق باشد. او هرگز یک جزء لاینفک حزب نشد. به نظر میرسد که او حتی موقعی که افتخار عضویت دفتر سیاسی را داشت، در درون تشکیلات حزب بلشویک یک عنصر بیگانه بود.

بلشویک‌ها نباید گذشته غیر بلشویکی فردی را که صادقانه و واقعاً خود را با حزب پیوند داده است، یاد کنند. ولی اگر ما گذشته ترتسکی را ذکر می‌کنیم به این علت است که، همان طور که بزودی مشاهده خواهیم کرد هرگز گذشته، "گذشته" او نشد، بلکه هنوز هم ادامه دارد. همان طور که ۲۰ سال پیش مخالف حزب بلشویکی تحت رهبری لنین بوده، در حال حاضر او به همان شدت مخالف حزب بلشویکی تحت رهبری استالین است. او به استالین افترا میزند، درست همان طور و به همان دلایلی که به لنین تهمت میزد.

استالین میگوید:

« چطور شد که رفیق ترتسکی که متاع ناخوش آیند و سنگین (نفرت از بلشویک‌ها) را بر دوش داشت، چگونه در انقلاب اکتبر در

صف بلشویک‌ها در آمد؟ به خاطر این که در آن زمان او این متاع را کنار گذارد و آن را در محفظه‌ای نگهداشت. اما برای این "عمل" هیچ همکاری با رفیق ترتسکی امکان پذیر نبود.... اما رفیق ترتسکی هنگامی که غیر عملی بودن تئوری او در عمل ثابت گردیده بود، کسی که کم و بیش دیگر گروه طرفداری پشت سر خود نداشت و به مثابه سازمان یک نفره بدون ارتش به درگاه بلشویک‌ها آمده بود، در چنین شرایطی، آیا به جز مخفی نگاه داشتن این متاع سنگین و پیوستن به تشکیلات بلشویک‌ها کار دیگری هم می‌توانست بکند؟ البته که نمی‌توانست.

".....حقیقت اینست که متاع قدیمی ترتسکیسم، که در زمان انقلاب اکتبر در محفظه‌ای نگهداشته شده بود، اکنون بار دیگر به امید یافتن مشتری در روشنائی روز ظاهر گشته است. « (ژوزف استالین. "انقلاب اکتبر" ص. ۸۹-۹۰)

هنگامی که ترتسکی "متاع ناخوش آیند" خود را در محفظه‌ای حفظ میکرد، یک سازمان یک نفره بود. موقعی که او دوباره این امانت را در دست گرفت خیال کرد که یک لشکر عظیم در دنبال اوست. او در اشتباه بود. اعضای حزب کمونیست و هر کارگر با شرافت در اتحاد شوروی این فرد را با متاع ناخوش آیندش دنبال نمیکند. اکنون وی سعی دارد در سطح جهانی چنین لشگری را بسیج نماید. زهی خیال باطل.

## فصل دوم

### پایه طبقاتی ترسکیسم

ما به اختصار زندگی سیاسی ترسکی را شرح داده‌ایم، ولی ترسکیسم یک امر فردی نبود و نتیجه زندگی یک شخص تنها نیست. ترسکیسم یک پدیده اجتماعیست. این حقیقت که بنا بر حسب اتفاق ترسکی در انقلاب شرکت داشت باعث میشود که تا اندازه‌ای به اعتبار سخنان وی در نظر یک فرد ناآگاه بی احتیاط بیافزاید. البته در این مورد مانند بسیاری از موارد دیگر عنصر شخصیت را نمی‌توان نادیده گرفت، ولی حتی اگر ترسکی هم وجود نداشت، امثال این گونه اپوزیسیون نسبت به انقلاب که او نمایندگی میکرد راه خود را برای بیان مقاصد خود پیدا می‌کردند. ترسکیسم در هر مرحله از جنبش انقلابی دوباره به دنیا می‌آید، به خاطر این که بیان کننده طرز برخورد یک طبقه مشخص یعنی خرده بورژوازی می‌باشد.

درباره این طبقه کارل مارکس میگوید که:

« طبقه‌ایست فیما بین که منافع دو طبقه در یک زمان در آن با هم تلاقی کرده‌اند. »

خرده بورژوازی خود را در میان پرولتاریا و بورژوازی بزرگ درمی‌یابد. او سعی میکند خود را به سطح بورژوازی بزرگ برساند ولی بورژوازی بزرگ با استفاده از قدرت سرمایه متمرکز و مجتمع دائماً خرده بورژوا را به مقام پرولتر سوق میدهد. خرده بورژوازی ذهناً آرزوی ثروتمند شدن و رسیدن به سطح قدرت اقتصادی سرمایه‌دار را دارد، اما عیناً، منافع او در مبارزه بر علیه سرمایه‌داران نهفته است، زیرا که سرمایه‌داری او را به روز سیاه می‌نشاند، و زیرا که تنها در پناه یک سیستم سوسیالیستی است که خرده بورژوازی امروز تبدیل به یک عضو آزاد جامعه می‌گردد و ترسی از آینده نخواهد داشت، زیرا که در تحت سیستم سوسیالیستی او تبدیل به یک عضوی مفید در نیروی کار تولیدی می‌گردد. بنابراین خرده بورژوازی به مثابه یک طبقه در حال نوسان است، مارکس میگوید:

« منافع دو طبقه در یک زمان در آن با هم تلاقی کرده‌اند. »

این بدین معنی است که خرده بورژوازی به مانند بورژوازی بزرگ نمی تواند همیشه ضد انقلابی باشد، ولی مانند پرولتاریا نیز همیشه نمی تواند خواهان انقلاب باقی بماند. خرده بورژوائی از بورژوائی بزرگ میترسد، ولی در عین حال از انقلاب نیز وحشت دارد. بعضی از اقشار خرده بورژوازی به طرف انقلاب که منافع آینده ایشان در آن نهفته جلب میشود. ولی آنها در مقابل خط قاطع مبارزه انقلابی میدان را خالی می کنند. اساساً آنها خواهان صلح طبقاتی می باشند زیرا که هیچ چیز در دل خرده بورژوا گرانبها تر از صلح اجتماعی نیست. در عین حال حس می کنند که صلح به معنی فنا ی خود آنان نیز می باشد. در نتیجه زمانی که که پرولتاریا جنبش انقلابی حادی را توسعه میدهد، بسیاری از عناصر خرده بورژوا بی اختیار به طرف اردوی انقلاب کشانده شده تا این که در لحظه حساس "جهت چپ افراطی" آن را محکوم کرده، خود را با ماسک "چپ افراطی" می پوشانند. آنان از سیستم سرمایه داری موجود ناراضی بوده و در عین حال از انقلاب و رهبران آن نیز خرده می گیرند. در حالی که واقعاً انقلابی نیستند و فقط باید از جانب انقلاب رهبری شوند، اغلب دچار نفرت شدید می گردند. تنها فقط خود را انقلابی واقعی میدانند. انقلابیون واقعی را به جرم دگماتیسم و کوتاه بینی محکوم می کنند. برخورد ترسکی نسبت به انقلاب نیز خرده بورژوائی می باشد.

این که او نه یک مغازه دار است و نه یک خرده صنعتگر، نباید کسانی را که با تفسیر جنبش اجتماعی مارکسیسم آشنائی ندارند، گول بزند. مارکس می گوید:

« نباید گمان کرد که نمایندگان خرده بورژوا همگی مغازه دارند یا طرفداران پروپا قرص خرده مغازه دار می باشند. "اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش می توانند زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند. عاملی که آنها را به نمایندگان خرده بورژوا بدل میسازد این است که مغز آنها نمیتواند از حدی که خرده بورژوا در زندگی قادر به گذشتن از آن نیست، فراتر رود و بدین جهت در زمینه تئوریک به همان مسائل و همان راه حل هائی میرسند که خرده بورژوا به حکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در هر زمینه پراتیک به آن میرسد. به طور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه با خود طبقه ای که نمایندگی آن را دارند، نیز بر همین منوال است. » (ک. مارکس، "هیجدهم برومر لئوی بناپارت"، چاپ انگلیسی، ص. ۵۹-۵۸)

تأثیر خرده بورژوائی در انقلاب شوروی چه بوده است؟  
حتی در ۱۹۰۸ لنین در مورد رویزیونیسم سخن گفته است و زیان آن را  
چنین شرح میدهد:

« در هر کشور سرمایه‌داری همیشه پا به پای پرولتاریا قشر  
وسعی از خرده بورژوازی و خرده مالکین وجود دارند... کاملاً  
طبیعی است که بینش دنیوی خرده بورژوائی به کرات در سطح  
احزاب کارگری رسوخ کند، کاملاً طبیعی است که این گونه بوده و  
همیشه این چنین خواهد بود، حتی در مراحل انقلاب پرولتری. در غیر  
این صورت اشتباه بزرگی خواهد بود اگر فکر کنیم که پرولتریزه  
کردن "کامل" اکثریت مردم برای موفقیت این انقلاب امریست  
ضروری.

چیزی که در برخورد نظرات با آن سر و کار داریم: بحث‌هایی  
است که پیرامون تغییرات تئوریک بر علیه مارکس به راه افتاده - و  
آن چه که اکنون در عمل ظاهر می‌گردد، تا آنجا که مربوط به  
سئوالات جداگانه و شخصی از جنبش کارگری، مثل مخالفت‌های  
تاکتیکی با رویزیونیست‌ها و جدا شدن از آنها، همگی بر محور این  
بحث‌ها می‌باشد - که طبقه کارگر هنوز مجبور خواهد بود؛ در زمانی  
که انقلاب پرولتری تمام مباحثات موجود را حادثتر نموده و تمام  
مخالفت‌ها را روی نکاتی که تأثیر مستقیم در شکل حرکت توده‌ها  
داشته، وادار به ابراز وجود کرده، در بحبوحه چنین مبارزه‌ای دشمنان  
را از دوستان تشخیص داده و به منظور وارد کردن ضربه کاری،  
متحدین ناباب را از خود طرد نماید. » (و، ای. لنین، کلیات آثار،  
جلد ۱۲، چاپ روسی، ص. ۱۸۹).

هم چون یک روشن بین نابغه، لنین پیش بینی مبارزه انقلاب پرولتری با  
"متحدین مضر" از جناح خرده بورژوائی را کرده است.  
نقش این متحد مضر چیست؟ استالین بعد از ۲۰ سال آن را چنین تعریف  
میکند:

« از آنجائی که پرولتاریا در خلاء زندگی نکرده، بلکه در زندگی  
واقعی روزمره با تنوع خاص خود عناصر بورژوائی که بر پایه تولید  
کوچک دوباره ظهور می‌کنند، پرولتاریا را با عناصر خرده  
بورژوائی از هر طرف محاصره کرده، به درون پرولتاریا نفوذ کرده

و از این طریق روحیه آن را خراب کرده و مدام در سر در گمی، پراکندگی، فرد پرستی، رخوت، پژمردگی و افسردگی را به درون پرولتاریا آورده (لنین جلد ۲۵، ص. ۱۹۰) و بدین وسیله با خود نوسان و تزلزل به درون پرولتاریا و حزب او می آورد. این است ریشه و اساس هر نوع تزلزل و انحراف از خط مشی لنینیستی در حزب ما. « (استالین، مسائل لنینیسم، چاپ روسی، ص. ۲۳۴)

به طور مشخص تری استالین این مسئله را در کتاب خویش "اصول لنینیسم" تشریح مینماید:

« تمام این دستجات خرده بورژوا به طرق مختلف در حزب راه یافته در آن روح تفرقه و بی اعتمادی را می دمند. به طور کلی همین‌ها هستند که منبع فراكسیون بازی، تجزیه و سرچشمه اخلال و پاشیدگی حزب از درون میگردند. مبارزه بر علیه امپریالیسم در صورت داشتن جنبش "مستحکم" در عقب جبهه معنایش افتادن به حال مردمانیست که از دو طرف - هم از جبهه و هم از پشت جبهه - به آنها شلیک میشود. بنابراین مبارزه بیرحمانه با این عناصر و طرد آنها از حزب شرط اولیه موفقیت در مبارزه با امپریالیسم می باشد. » (اصول لنینیسم، استالین، چاپ انگلیسی، ص. ۱۲۱)

ترتسکیسم به عنوان یک رخنه خرده بورژوائی در بعضی عناصر پرولتاریا و احزاب کمونیستی، به کرات در مصوبات کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی قید گردیده است. مثلاً کنگره سیزدهم (۱۹۲۴) چنین گفت:

« در وجود افراد "اپوزیسیون" فعلی ما نه تنها با کوششی برای تغییر بلشویسم و نه تنها با دوری مستقیم از لنینیسم بلکه با یک انحراف کاملاً خرده بورژوائی روبرو هستیم. کوچک ترین شکی نیست که این "اپوزیسیون" تبلور عینی خرده بورژوائی بر مواضع حزب پرولتری و سیاست‌های آن می باشند. »

هم چنین در سال ۱۹۲۷ در کنگره یازدهم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، گروه اپوزیسیون ترتسکی - زینوویف - کامنف را چنین توصیف نمود:

« رد امکان ساختمان موفقیت آمیز سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و در نتیجه رد ماهیت سوسیالیستی انقلاب ما، رد ماهیت سوسیالیستی اقتصاد کشور، رد راه پیشرفت سوسیالیستی در دهات تحت شرایط دیکتاتوری پرولتاریا و سیاست وحدت پرولتاریا با توده اصلی دهقانان بر مبنای ساختمان سوسیالیسم و بالاخره عملاً رد وجود دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی و روش تسلیم طلبی و شکست؛ همه این جهت گیری‌های ایدئولوژیک، اپوزیسیون ترتسکی را به یک ابزار دموکراسی خرده بورژوائی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و به نیروی کمکی سوسیال دموکراسی بین المللی در خارج از مرزهای روسیه تبدیل کرده است. »

ترتسکی به مثابه یک شخص فقط نماینده یک طبقه معین می باشد. او یک روشنفکر خرده بورژوا است. او با مخالفت با انقلاب و حزب کمونیست کار خود را شروع کرده و با رهبری دار و دسته ضد انقلابیون نیز آن را تمام کرد. حقیقت این است که او به جنبش انقلابی طبقه کارگر کشیده شد، ولی هرگز ایمان به قدرت نیروهای انقلابی برای پیشبرد و اتمام موفقیت آمیز انقلاب نداشته و همیشه از تمام اصول حزب پرولتری متنفر بوده است. او از اعمال خسته کننده روز به روز برای ساختن و به تکامل رساندن سازمان کارگری نفرت دارد. او از مقررات، زمانی که در مورد وی صدق می کند، از آنها نفرت داشته ولی وقتی که در مورد دیگران اعمال شود او شیفته مقررات می گردد. زمانی که او کمیسز جنگ بود نسبت به افراد پائین تر بی رحم بود و وقتی که در حزب بلشویک هزار به یک در رأی مغلوب میشد، حاضر به تن در دادن به آن نبود. در طی انقلابی ترین مراحل زندگیش همیشه سرشار از شک و شبهه بود. هر وقت که انقلاب با اشکالات روبرو میشد او در هراس می افتاد. زمانی که صبر و مقاومت مورد نیاز بود پیشنهاد عملیات عجولانه میداد. هنگامی که عقب نشینی موقت در دستور کار بود. شجاعتش گل می کرد که این خود منجر به شکست انقلاب میشد. زمانی که برای پیشرفت جدید، انقلاب نیروی حرکت به خود می گرفت او تأسف "شکست" انقلاب را میخورد، وقتی که پیروزی جدید به دست می آمد، آن را به مثابه یک شکست جلوه میداد.

در این موارد نیز، مانند عدم اشتیاق او به قبول اشتباهاتش و عدم به کار بستن اسلحه انتقاد از خود او فقط ماهیت طبقاتی خویش را نمایان می ساخت.

مادام که او در نقش یک اپوزیسیون ساده بازی میکرد، آن چه که مشخص کننده ضدیت وی بود در عدم درک او، از نیروهای انقلابی و بررسی منطقی نسبت به حل مسائل نهفته بود، بررسی ای که هیچ رابطه ای با شرایط مادی نداشت. در حال حاضر که او رهبر پیشتاز ضد انقلاب است، چیزی که صفت مشخصه اوست ابتکارات عمومی او در روش های جدید برای ضربه زدن به انقلاب، اتحاد جماهیر شوروی، حزب کمونیست شوروی و جنبش کمونیستی سراسر جهان می باشد. این یگانه هدف او گردیده و تنها دلیل موجودیتش را تشکیل میدهد.

زمانی یک آرزو در زندگیش داشت. او می خواست که بتواند جای لنین را در حزب بلشویک بگیرد، ولی او قادر به درک این حقیقت نگردید که حزب لنین نمی تواند به وسیله فردی رهبری شود که هرگز یک بلشویک نبوده و دائماً با لنین مخالفت می کرده است. از آنجائی که او خود را تنها نیروی الهام بخش انقلاب می پنداشت حاضر به قبول یک مأموریت فرعی نبود. از آنجائی که او یک روشنفکر خرده بورژوا بیش نبود، نمی توانست منافع حزب را مقدم تر از جاه طلبی خود قرار دهد. بنابراین مجبور شد که نقش یک سیاستمدار ناسازگار را بازی کند. از همین زمان او به منجلاب کثیفی در غلطید که امروزه نیز در آن دست و پا میزند.

تاریخ ده ساله اخیر وی، تاریخ سقوط متوالیست. از عضو پلینت بوروی حزب کمونیست به اپوزیسیون در حزب کمونیست، از اپوزیسیون به خرابکار و نتیجتاً اخراج از حزب کمونیست، سپس مبدل شدن وی به یک دشمن و اخراج از اتحاد جماهیر شوروی، پس از آن به منبع دروغ و افترا درباره اتحاد شوروی برای بورژوازی، و سپس به رهبری نیروهای خرابکار علیه حزب کمونیست و انترناسیونال کمونیستی و بالاخره به محرک نقشه های قتل رهبران انقلاب، که هدفش در انقلاب می باشد، سقوط کرد.

به راستی که هیچ کس به این حد فرومایه نگشته است. او یک آرزو در سر داشت - اکنون نیز یک آرزو دارد. آرزوی ویرانی اتحاد شوروی، آرزوی ویرانی حزب کمونیست بلشویک، آرزوی قتل رهبران بلشویسم. آرزوی شکست جنبش کمونیستی جهان، آرزوی محو انترناسیونال کمونیستی از صحنه جهان - در این صورت است که او از ته دل قلب خوشحال خواهد شد! چقدر حسرت آن روز را می خورد. البته او آشکارا آرزوهایش را بیان نمی دارد. او نمی تواند خود را در مقابل جهان افشاء کند. وظیفه پلید اوست که زیردستان جدیدی یافته و با سخنان انقلابی بر ضد انقلاب برخیزد. او استاد جعل در الفاظ است. ولی



اعمال او در تکاپوی به تحقق در آوردن آرزوهایش صرف می‌گردد. در این راه ماتیو وول، راندولف هیرست، آبرامویچ و هامیلتون فیسک همراهان یک دل و جان او خواهند بود. به قول معروف سگ‌های زرد برادر شغالند.

## فصل سوم

### تعریف تر تسکیسم

تر تسکیسم چیست؟

بیش از ۱۰ سال پیش،<sup>۲</sup> هنگامی که هنوز تر تسکی افتخار عضویت حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را داشت، استالین در تر تسکیسم سه مشخصه که آن را در تضاد آشتی ناپذیر با لنینیسم قرار میداد، پیدا نمود.

قبل از آن که ادامه دهیم باید دربارهٔ متدی که برای بررسی تر تسکیسم در اینجا مورد استفاده قرار گرفته است چند کلمه‌ای سخن گوئیم. مسئله از نقطه نظر مارکسیسم - لنینیسم طرح گردیده است. این طور در نظر گرفته شده که لنینیسم به مثابهٔ تئوری و عمل انقلابی صحت خود را ثابت نموده است. بنابراین این بدیهیست که آن چه ضد لنینیسم است نادرست محسوب میشود.

حال، ما که کاملاً بر این حقیقت که تعدادی از خوانندگان ممکن است مخالف نظریهٔ لنین باشند آگاهیم. خواننده ممکن است مخالف انقلاب پرولتری، دیکتاتوری پرولتاریا و سیستم سوسیالیستی باشد. چنین خواننده‌ای شاید از حملات تر تسکی به لنینیسم تسلی یابد. در این صورت باید قبول کند که او در تر تسکی جویای رد و نه تأیید حل لنینیستی مسائل اجتماعیست. با چنین شخصی که از جویبار گل آلود اتهامات نوع تر تسکی، دلایل مناسب بر علیه شوروی و کمونیست‌های کشور خود را می‌یابد؛ ما در این صفحات بحثی نداریم. تنها درخواستی که از این نوع اشخاص طلب میشود این است که دریابند که آنها مهمات تر تسکی را به ضد تمام آن چیزهائی که مارکس - انگس - لنین نمایندگی کرده، و علیهٔ تمام آن چیزهائی که استالین همراه با انترناسیونال کمونیستی نمایندگی می‌کنند به کار می‌برند.

اما این مسئله در مورد کسانی که اعتقاد به طرفداری از انقلاب پرولتری دارند، که به نیاز تشکل طبقهٔ کارگر برای سرنگونی سرمایه‌داری و برقراری قدرت شوروی معتقدند که لنین را به مثابهٔ استاد و سازندهٔ حزب بلشویک و رهبر تاریخی و جهانی انقلاب پرولتری، تأیید می‌کنند، متفاوت است. بحث زیرین بدین منظور است که نشان دهد که شخص نمی‌تواند هم پشتیبان انقلاب پرولتری باشد و هم پشتیبان تر تسکیسم که اگر نظرات تر تسکی را قبول کنید، از

---

۲ - این کتاب در سال ۱۹۳۵ نگاشته شده است.

لنین جدا خواهید شد، که اعتقاد ترسکی به لنینیسم فقط پوششی است که در پس آن بی اعتقادی نسبت به پرولتاریا، عدم اعتماد او نسبت به حزب کمونیست (بلشویک) و در روش مبارزه‌اش نهفته است، که ترسکیسم در حقیقت اسلحه‌ایست علیه انقلاب پرولتری؛ گر چه به آن رنگ سرخ زده شده تا کارگران رادیکال را به فریبد.

ما چنین می‌پنداریم که کسانی که مایل به نابودی سرمایه داری، برقرار نمودن دیکتاتوری پرولتاریا - بر مبنای اصولی که به وسیله انقلاب روسیه به دست آمد - در کشورهای کنونی سرمایه‌داری به انضمام آمریکا، می‌باشند، با شروط اساسی زیرین توافق دارند.

الف - این که وجود حزب بلشویک (کمونیست) اولین شرط برای یک انقلاب پیروزمند می‌باشد.

ب - این که در هر کشور فقط یک حزب بلشویک می‌تواند وجود داشته باشد و نه بیشتر و این که وحدت چنین حزبی پیوستگی و در نتیجه قدرت عملی آن اهمیت حیاتی دارد.

ج - این که مهره اصلی انقلاب سوسیالیستی را پرولتاریای شهر تشکیل می‌دهد.

د - این که حزب کمونیست قادر است انقلاب پرولتری را به سرانجام رساند، هنگامی که تمام طبقه کارگر و یا حداقل اکثریت آن را در یک قیام مسلحانه بر ضد دولت سرمایه‌داری رهبری نماید.

ه - این که موفقیت انقلاب بستگی بسیار زیادی به توانایی حزب و پرولتاریا برای متحد شدنشان با توده‌های وسیع دستجات و طبقات دیگر استثمار شده و ستمدیده اهالی، در درجه اول دهقانان استثمار شده، طبقه میانه حال پائین شهرها، روشنفکران ستمدیده و غیره دارد.

و - این که اعتماد بین رهبری حزب و اعضاء حزب یکی از شرایط اساسی برای پیروزی؛ و عدم اعتماد به رهبری بلشویک - هنگامی که بی پایه و اساس است - نشانه تضعیف نمودن انقلاب است.

ز - این که فقط یک انترناسیونال کمونیستی که احزاب کمونیست جهان را رهبری میکند، می‌تواند وجود داشته باشد.

ح - این که نمی‌توان انقلابی، واقعی بود و بر ضد اتحاد جماهیر شوروی - از آنجائی که اتحاد شوروی بزرگ‌ترین دستاورد پرولتاریای جهانی و نمونه ساختمان سوسیالیسم است - مبارزه نمود.

بگذارید به تعریفی که استالین بیان داشته باز گردیم. باید به خاطر داشت که استالین آن را در زمانی بیان داشت که ترسکیسم تازه شروع به سرپیچی نموده بود. مقاله "ترسکیسم یا لنینیسم" که تعریف ترسکیسم در آن آمده است در

نوامبر ۱۹۲۴ منتشر گردید. واقعاً باورنکردنی است که چگونه استالین در هنگامی که ترتسکی هنوز به عنوان یک قهرمان بزرگ انقلاب جلوه میکرد، ماهیت و سرنوشت ترتسکی را مشاهده نموده بود. مشخصات ترتسکیسم طبق نظر استالین چنین است:

« اول آن که ترتسکیسم تئوری به اصطلاح "انقلاب پی در پی" است که نام دیگر است برای تئوری عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی. دوم این که ترتسکیسم یعنی عدم اعتماد نسبت به همبستگی حزب، به وحدت آن، به خشونت آن در مقابل عناصر اپورتونیست که خود به تئوری "هم زیستی انقلابیون و اپورتونیست‌ها و گروه‌ها و دسته بندی‌های داخلی یک حزب واحد" می انجامد. سوم آن که ترتسکیسم یعنی عدم اعتماد به رهبران بلشویسم، کوشش در بدنامی و لکه دار کردن نام آنها. »

استالین با تیز بینی خاصی خطر ترتسکیسم را چنین نمایان ساخت:

« خطر ترتسکیسم در چه نهفته است؟ در این که ترتسکیسم بنا بر محتوای درونی آن، تمام شرائطی را که محور تجمع عناصر ضد پرولتار که سعی در تضعیف و تجزیه دیکتاتوری پرولتاریا را دارند، دارا می باشد. اکنون ترتسکیسم به جلو می آید تا به افتخارات بلشویسم لجن پراکنی کند و اساس آن را تخریب نماید. » (انقلاب اکتبر ص. ۹۴ چاپ انگلیسی)

استالین برای تعریف دوباره ترتسکیسم در ۶ سال بعد، مشخصات ذکر شده را تکامل داد. عملیات ترتسکیست‌ها که با خصوصیات اولیه‌ای که به وسیله استالین ذکر شده بود، تطابق داشت. چیزی را که استالین در سال ۱۹۲۴ به عنوان گرایش و احتمالات پیش بینی کرد، به صورت عمل واقعی در آمد استالین در سال ۱۹۲۰ سؤال نمود "اساس ترتسکیسم چیست؟" و آن را ترکیبی به صورت زیرین ارزیابی نمود:

« ریشه ترتسکیسم، قبل از هر چیز در نفی امکان ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به وسیله نیروهای طبقه کارگر و دهقانان کشور ما نهفته است. این به چه معنی است؟

بدین معنی است که اگر در آینده نزدیک، کمکی از طرف انقلاب پیروزمند جهانی نرسد ما باید به بورژوازی تسلیم گردیده و راه را برای یک جمهوری بورژوا - دموکراتیک هموار نمائیم، در نتیجه ما در اینجا، ارزیابی بورژوازی مبنی بر عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در کشور خودمان را که به وسیله جمله پردازی‌های "انقلابی" در مورد پیروزی انقلاب جهانی پوشیده شده است، در مقابل داریم. ثانیاً ریشه ترسکیسم در نفی امکان جلب توده‌های اصلی دهقانان به طرف ساختمان سوسیالیسم در دهات نهفته است.

این به چه معنی است؟ بدین معنیست که طبقه کارگر به اندازه کافی نیرومند نمی‌باشد تا دهقانان را برای تغییر جهت از کشت شخصی به روش اشتراکی به دنبال خود کشیده، رهبری نماید. و این که اگر در آینده نزدیک پیروزی انقلاب جهانی، به کمک طبقه کارگر نیاید، دهقانان سیستم بورژوازی قدیم را دوباره احیاء خواهند کرد، در نتیجه ما در اینجا با افکار بورژوا مابانه توانائی و موقعیت دیکتاتوری پرولتاریا برای رهبری دهقانان به طرف سوسیالیسم که با جملات "انقلابی" در مورد انقلاب جهانی پوشانده شده است، روبرو هستیم.

و بالاخره ریشه ترسکیسم در نفی نیاز دیسیپلین محکم و آهنین در حزب و در تأیید آزادی گروه‌های فراکسیونی در حزب و اعتراف به لزوم تشکیل حزب ترسکیست، نهفته است. برای ترسکیست‌ها حزب کمونیست اتحاد شوروی باید، نه یک حزب متحد، بلکه مجموعه‌ای از دستجات و گروه‌ها با تشکل مرکزی خود و نشریه و غیره باشد. این به چه معنی است؟ بدین معناست که به دنبال آزادی گروه‌های سیاسی در حزب، باید آزادی احزاب سیاسی در درون کشور معمول گردد، یعنی دموکراسی بورژوازی. در نتیجه ما با درخواست آزادی "گروه‌های فراکسیونی در حزب که آزادی احزاب سیاسی در کشور دیکتاتوری پرولتاریا را به همراه دارد روبرو هستیم که همگی در زیر عنوان "دموکراسی درون حزب" و "تقویت سیستم رهبری حزب" پوشانده است. » (استالین - لنینسم. جلد دوم چاپ انگلیسی ص. ۳۹۱ - ۳۹۳)

نفی امکان ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی سوسیالیستی فقط می‌تواند کارگران را مأیوس نموده، اطمینان آنان را نابود گردانده و اشتیاق آنان را خاموش نماید. نفی ساختمان سوسیالیسم در دهات فقط میتواند باعث دلسردی دهقانان فقیر و میانه حال گشته، مبارزاتشان را بر علیه کولاک‌ها تضعیف

نموده، اطمینان آنان را به طبقه کارگر و حزب آن به مثابه رهبران انقلاب و سازندگان سوسیالیسم، سست گرداند. نفی لزوم دیسیپلین آهنین در حزب فقط میتواند نقض دیسیپلین را تشویق نموده و در نتیجه قوی ترین اسلحه دیکتاتوری پرولتاریا را تضعیف گرداند و به همین دلیل بود که استالین (در ۱۹۳۰) آنان را "ضد پرولتری، ضد شوروی، گروه ضد انقلابی که با کوشش فراوان، بورژوازی را از امور حزب با خبر می کنند" نامید (همانجا ص. ۳۹۱)

امروزه ترتسکیسم به "جاسوسی" برای بورژوازی اکتفا نمیکند. امروزه ترتسکیسم مرکز تجمع دشمنان اتحاد شوروی و انترناسیونال کمونیستی می باشد. ترتسکیسم نه تنها سعی در نابود نمودن دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه می نماید بلکه هم چنین خواهان از هم پاشاندن نیروهائی که خواهان دیکتاتوری پرولتاریا در تمام جهانند، نیز می باشد.

\* \* \*

تشریح ما از "مشخصات" ترتسکیسم، بر طبق تقسیم بندی استالین، انجام می گیرد. لازم می دانیم چند بخش نیز راجع به فعالیت ترتسکیست ها در ایالات متحده و بقیه جهان، به آن اضافه نمائیم.

## فصل چهارم

### سوسیالیسم در یک کشور

نفی امکان سوسیالیسم در یک کشور اساس تمام نظرات و سیاست‌های ترتسکیسم می باشد. این افکار خود از دو شرط اصلی تشکیل شده است.

۱- رد امکان پیروزی انقلاب پرولتری در یک کشور، مادامی که انقلاب در یک یا چند کشور دیگر نضج نگرفته باشد.

۲- رد امکان ساختمان سوسیالیسم، در کشوری که انقلاب پرولتری در آنجا گرفته - زمانی که انقلاب در چند کشور دیگر پیروز نشده باشد.

این بر خلاف حقایق تاریخی و مخالف تمام اساس درک لنینیستی از انقلاب پرولتری می باشد.

بگذارید با دومی شروع کنیم.

درک لنینیستی انقلاب پرولتری از تحلیل مرحله کنونی سرمایه‌داری یعنی امپریالیسم، مرحله زوال و "نابودی سرمایه‌داری" سرچشمه می گیرد. صفات مشخصه مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری از دید لنینیسم چنین است:

(۱) تسلط سرمایه مالی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، صدور سرمایه به کشورهای عقب مانده که منبع مواد خام را تشکیل می‌دهند و فشار مطلق الیگارش‌ی مالی.

(۲) رشد "حوزه نفوذ" سرمایه مالی و تعدی مستعمراتی تا حد "پیدایش سیستم وابستگی مالی جهانی به ستم مستعمراتی اکثریت مردم به وسیله مشتت از کشورهای پیشرفته".

(۳) اجتناب ناپذیری مبارزه سرسخت بین کشورهایی که نواحی جهان را در دست داشته و آنانی که در صدد گرفتن "سهم" خود می باشند؛ مبارزه برای تقسیم مجدد جهان.

اولین مشخصه ذکر شده امپریالیسم باعث "شدت یافتن بحران مبارزه انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری و تشدید پایه‌های داخلی، یعنی نیروی پرولتاریا در کشورهای "مادر" می گردد". مشخصه دوم به "تشدید بحران

انقلابی در کشورهای مستعمراتی و فزونی عناصر ضد امپریالیسم در جبهه خارج، یعنی جبهه مستعمراتی می انجامد. " مشخصه سوم شامل درک "اجتناب ناپذیری جنگ تحت سیستم امپریالیسم و ناگزیری وحدت میان انقلاب پرولتری در اروپا و انقلاب مستعمراتی در شرق، و نتیجتاً ایجاد جبهه متحد جهانی انقلاب بر علیه جبهه امپریالیسم جهانی" می باشد.

(رجوع شود به لنین، "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری"؛ استالین، "اصول لنینیسم"، برنامه انترناسیونال کمونیستی).

آنچه که از این تحلیل نتیجه میشود این است که یک اقتصاد سیستم امپریالیستی جهانی وجود داشته که نشان دهنده یک واحد پیوسته بوده؛ و این خود توسط تضادهای درونی آن از هم پاشیده و منفجر می گردد و انقلاب پرولتری همه جا، حتی در کشورهای تقریباً عقب مانده نیز رشد میکند، زیرا که سیستم به طور کلی آمادگی آن را داشته و ممکن است زنجیر جهان امپریالیسم را در ضعیف ترین نقطه از هم بگسلد.

این نظریه که امپریالیسم را به مثابه یک واحد پیوسته می بیند و پیروزی انقلاب پرولتری را در ضعیف ترین نقطه این پدیده نوید میدهد، اساس درک انقلاب پرولتری می باشد. بدین معنی که انقلاب پرولتری ابتدا ناچاراً در یک کشور انجام خواهد گرفت. کشورهای دیگر هم به نوبه خود انقلاب خود را به سرانجام خواهند رساند. ولی اساس امر این است که انقلاب در کشوری که امپریالیسم بدلائل گوناگون تاب مقاومت نیروهای انقلابی را ندارد، انجام خواهد پذیرفت.

اینها همه الفبا بود و هر کسی که با اساس لنینیسم آشنائی داشته باشد، باید آن را بداند، ولی این خود به وسیله ترتسکیسم نفی میشود.

ترتسکی مبارزه خود را علیه تئوری لنینیستی در مورد "رشد ناموزون سرمایه‌داری" جهت داد. لنین "رشد ناموزون سرمایه‌داری" را در مرحله امپریالیسم اجتناب ناپذیر دانست، و ترتسکی دقیقاً همین جمع بندی لنین را نفی می کرد و بر علیه آن به مبارزه برخاسته بود.

رشد ناموزون سرمایه داری چیست؟ استالین که پس از لنین بیش از هر فرد دیگر در تکامل تئوری لنینیستی امپریالیسم و انقلاب جهانی شرکت داشت، آن را به شکل زیرین بیان میکند:

« رشد ناموزون سرمایه‌داری در این نیست که بعضی کشورها از نظر اقتصادی پیشرفته تر از دیگرانند، رشد ناموزون به معنی درجه متفاوت رشد کشورهای سرمایه‌داری نیز نمی باشد، چرا که این درجه تفاوت رشد، در عصر کنونی رو به کاهش است. هم سطح شدن



اختلاف درجه پیشرفت اقتصادی کشورهای مختلف پروسه‌ای است که همیشه در جریان است، زیرا کشورهای سرمایه‌داری عقب مانده تا به منظور رسیدن و سبقت از سطح کشورهای پیشرفته در حال تلاش و تقلا می‌باشند. هم‌چنین رشد ناموزون سرمایه‌داری بدین معنی نیست که کشورهای از طرق به راه انداختن اصلاحاتی بتوانند به سطح کشورهای دیگر رسیده و بر آنها پیشی گیرند. امکان چنین جهشی در زمان ما قبل امپریالیسم می‌توانسته وجود داشته باشد، ولی در عصر امپریالیسم چنین امکانی موجود نیست.

پس رشد ناموزون در مرحله امپریالیسم چیست؟»

استالین می‌گوید:

« قانون رشد ناموزون در مرحله امپریالیسم به معنی رشد مرحله‌ای بعضی از کشورها در رابطه با دیگران، خارج کردن سریع بعضی از کشورها توسط دیگران از بازارهای جهان، تقسیم دوباره جهان که قبلاً تقسیم شده به وسیله تصادمات و حوادث نظامی، عمیق‌تر و حادث‌تر شدن تصادفات در جبهه امپریالیسم، تضعیف جبهه جهان سرمایه‌داری، امکان شکست این جبهه توسط پرولتاریای کشورهای جداگانه، امکان پیروزی سوسیالیسم در کشورهای جداگانه» (ژوزف استالین، درباره اپوزیسیون، چاپ روسی ص ۵۱۵)

دو سال قبل از انقلاب ۱۹۱۷، در آغاز جنگ زمانی که شعار "ایالات متحده اروپا" به وسیله بعضی از بلشویک‌ها پیشنهاد شد، لنین آن را رد کرد زیرا که این شعار به مفهوم عدم امکان سوسیالیسم در یک کشور بود. لنین معتقد بود که در شرایط سرمایه‌داری، ایالات متحده اروپا غیر ممکن و یا ارتجاعی بوده زیرا که به معنی توافق بر تقسیم مستعمرات می‌باشد. بر طبق نظر لنین، ایالات متحده جهانی (و نه فقط اروپا) فرم دولتی فدراسیونی و آزادی ملیت‌ها بوده که کمونیست‌ها آن را - تا آنجائی که در ارتباط با پیروزی کامل کمونیسم و زوال کل دولت می‌باشد - مربوط به سوسیالیسم میدانند. لنین می‌گوید:

« به مثابه یک شعار جداگانه، شعار ایالات متحده جهان به سختی صحیح بوده، زیرا که اولاً با سوسیالیسم مخلوط شده، و در ثانی ممکن است به غلط چنین تفسیر شود که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور

مجزا غیر ممکن است. (تأکید از نویسنده)، هم چنین ممکن است یک درک ناصحیح از ارتباط چنین کشوری با دیگران به وجود آورد. »

لنین سپس به طور واضح میگوید:

« رشد "ناموزون" اقتصادی و سیاسی قانون مطلق سرمایه‌داری می‌باشد (تأکید از نویسنده). بنابراین پیروزی سوسیالیسم ابتدا در چند و حتی یک کشور سرمایه‌داری مجزا امکان پذیر می‌باشد. پرولتاریای پیروز آن کشور، با سلب مالکیت از سرمایه‌داران و جانشین ساختن تولید سوسیالیستی به جای آن، بر علیه بقیه جهان سرمایه بر خاسته، طبقات محروم دیگر کشورها را به خود جلب کرده، بر علیه سرمایه‌داران در میان آنها قیام به پا کرده و در صورت لزوم حتی به جنگ مسلحانه بر علیه طبقات و دولت‌های استعمارگر می‌پردازد. "زیرا که" فدراسیون آزاد کشورها در دوران سوسیالیسم بدون کم و بیش مبارزه سخت و پیگیر جمهوری‌های سوسیالیستی علیه دولت‌های عقب مانده امکان پذیر نمی‌باشد. » (و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ روسی، جلد ۱۸، ص. ۲۳۲-۲۳۳).

ترتسکی رشد ناموزون کشورهای سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم را نفی میکند، او کل تحلیل لنینیستی امپریالیسم را مبنی بر آن که امپریالیسم به مثابه یک واحد پیوسته عمل میکند و این که آن را باید در ضعیف ترین نقطه‌اش به وسیله انقلاب پرولتاری از هم گسست، رد میکند. او گمان میکند که تضادهای داخلی و خارجی امپریالیسم آن چنان حاد نیست که شکستن جبهه امپریالیسم در یک کشور جدا امکان پذیر باشد. او گمان می‌کند که نیروهای انقلاب پرولتاری به قدر کافی مقتدر نیستند تا قادر به شکستن جبهه امپریالیسم در یک کشور مجزا گردند. بنابراین خصلت تسلیم طلبی‌اش که با جملات انقلابی سرپوش گذارده شده، ایده انقلاب در یک کشور با پشتیبانی انقلاب کشورهای دیگر را پیشنهاد میدهد، لیکن چنین نظریه‌ای این حقیقت را نفی نمی‌کند که او به کارگران کلیه کشورها می‌گوید: "شما نمی‌توانید انقلاب را به تنهایی انجام دهید، شما حتماً شکست خواهید خورد، صبر کنید تا دیگر کشورها نیز شروع کنند؛ اگر در جای دیگری انقلاب بر پا نشده، شما محکوم به فنا خواهید بود." - این نظریه اساساً به مانند رد امکان هر گونه انقلاب در کل می‌باشد.

انقلاب اول روسیه (۱۹۰۵-۱۹۰۶) گر چه هنوز تمام نشده بود، ولی ظواهر امر غروب آن را گواهی میداد، بدین خاطر بلشویک‌ها همراه با لنین

حداکثر سعی خود را می کردند تا سازمان‌های کارگری را از ضربات ارتجاع محفوظ نگاه دارند؛ زمانی که بلشویک‌ها حداکثر کوشش خود را در بررسی حوادث موجود، تجزیه و تحلیل نیروهای انقلاب و شناخت دلایل شکست نیروهای انقلابی و آماده کردن توده مردم را برای مبارزه انقلابی جدید که الزاماً، به خاطر برآورده نشدن اهداف انقلاب در دستور کار بود، به کار می بردند - درست در همین زمان بود که ترتسکی با ارزیابی زیرین قدم به پیش نهاد:

« بدون حمایت مستقیم دولتی از طرف پرولتاریای اروپا، طبقه کارگر روسیه نمی تواند خود را در رأس حکومت نگهداشته و سلطه موقتی خود را به دیکتاتوری طولانی سوسیالیستی بدل سازد. در این مسئله لحظه‌ای هم نمی تواند شک و تردید داشت. » (لئون ترتسکی، "انقلاب ما" چاپ روسی، ۱۹۰۶، ص. ۲۷۸)

ترتسکی در این بیانیه چه می گوید؟ او به کارگران می گوید که حتی اگر برحسب وقوع احتمالات، خود را در تصاحب قدرت حکومت یابند، قادر به حفظ آن قدرت نخواهند بود. او ادعا می کند که آنها محتاج به حمایت دولت پرولتری اروپا، یعنی پرولتاریای اروپا که قدرت را بدست گرفته، می باشند. در غیاب چنین پشتیبانی پیروزی انقلاب در روسیه غیر ممکن بوده - و اقدام کارگران روسیه برای غصب قدرت بی فایده بود. ترتسکی با منشویک‌ها که ماهیت امپریالیستی مرحله فعلی سرمایه‌داری را رد کرده و هنوز با تکیه به عقیده کهنه، مبنی بر این که جنبش انقلابات پرولتری باید در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری قوی تر باشد، سازش کرد. ترتسکی همراه با منشویک‌ها رشد ناموزون سرمایه‌داری را که نشان دهنده این واقعیت است که چرا جنبش انقلابی می تواند در آنجائی که زنجیر امپریالیسم ضعیف تر است - و آن الزاماً در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نبوده - قوی تر باشد را در نظر نمی گرفت.

آن چه در زیر ملاحظه می کنید جواب ترتسکی به تئوری لنین در مورد رشد ناموزون سرمایه‌داری می باشد. او آن را در جزوه "برنامه صلح" در سال ۱۹۱۷ نوشت. وی این نوشته را دوباره در ۱۹۳۴ در کلیات خود چاپ کرده که ظاهراً هنوز آن را صحیح می دانسته است.

یگانه نظریه تاریخی بر ضد شعار کشورهای متحده "اروپا" که تقریباً واضح بیان گشته، در روزنامه "سوسیال دموکرات" سوئیسی (ارگان بلشویک‌ها - نویسنده) در جملات زیرین فرموله گردیده:

« رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی قانون مطلق سرمایه‌داری است. "روزنامه" سوسیال دموکرات" از اینجا این طور نتیجه گرفته است که پیرزوی سوسیالیسم در یک کشور ممکن بوده و لازم نیست دیکتاتوری پرولتاریا را در هر کشور جداگانه‌ای به ایجاد کشورهای متحده اروپا مشروط کرد. این مسئله که رشد سرمایه‌داری در کشورهای مختلف ناموزون است، البته ایده غیر قابل انکاری است. ولی خود این ناموزونی، بسیار ناموزون است. سطح سرمایه‌داری انگلستان، اطریش، آلمان یا فرانسه یکسان نیست. اما نسبت به آفریقا، آسیا تمام این کشورها نماینده آن "اروپای" سرمایه‌داری هستند که در شرف انجام انقلابات اجتماعی می‌باشند. این فکر که هیچ کشوری نباید در مبارزه خود منتظر کشورهای دیگر باشد، فکری است بسیار واضح که تکرار آن از این جهت لازم و مفید است که ایده فعالیت همگون بین المللی جای خود را به ایده انتظار بدون عمل بین المللی ندهد. ما منتظر دیگران نشده، مبارزه خود را بر زمینه ملی آغاز می‌کنیم و ادامه می‌دهیم و ما کاملاً اطمینان داریم که ابتکار ما بر مبارزه ممالک دیگر تاثیر بسزائی خواهد داشت، ولی اگر احیاناً این طور نشد، آن وقت همان طوری که هم تجربه تاریخ و هم نظریات تئوریک شهادت می‌دهند - برای این تصور که مثلاً روسیه انقلابی خواهد توانست در مقابل اروپای محافظه کار استقامت کند و یا این که آلمان سوسیالیستی می‌تواند به طور منفرد در دنیای سرمایه‌داری باقی بماند امیدی در میان نیست. » (لئون تریتسکی، منتخبات آثار، چاپ روسی، جلد سوم، بخش اول، ص. ۸۹-۹۰)

توجه کنید که تمام نقل قول بالا به یک جمله ختم می‌گردد. تریتسکی می‌گوید تنها "نظریه تاریخی کم و بیش کنکرت" بر علیه شعار ایالات متحده اروپا و امکان پیروزی انقلاب پرولتری در یک کشور را، فقط در یک جمله می‌توان خلاصه نمود. تریتسکی به کلی تئوری لنینیستی امپریالیسم به مثابه مرحله زوال و مرگ سرمایه‌داری را نفی می‌کند. تئوری لنینیستی انقلاب برای او وجود خارجی ندارد. او با اشاره به این که کشورهای اصلی اروپا آماده انقلاب می‌باشند مسئله رشد ناموزون اقتصادی را کنار می‌گذارد. چیزی را که او در مد نظر نمی‌گیرد تضادهای میان انگلستان، اطریش، آلمان و یا فرانسه از یک طرف و تضادهای میان کشورها و مستعمرات و منطقه نفوذ آنان از طرف دیگر می‌باشد. در نظر او انقلاب ناشی از نتایج این تضادها و شکاف در جبهه امپریالیست در این و یا آن کشور نیست. در نظر او انقلاب به طور هم زمان و

یا تقریباً هم زمان در کشورهای پیشرفته اتفاق می افتد، و یا اصلاً اتفاق نمی افتد. از آنجائی که انقلاب بدین شکل انجام نمی گیرد مسلم است که از نظر ترتسکی امکان انقلاب وجود ندارد. باید در نظر گرفته شود که این نوشته در سال ۱۹۲۴، هفت سال بعد از انقلاب اکتبر چاپ شده است. ترتسکی معتقد بود، بی فایده است که فکر کنیم انقلاب روسیه می تواند "خود را پایدار" در مقابل اروپای محافظه کار نگهدارد.

این به قول استالین "خیانت بر واقعیت می باشد". این حقیقت که پرولتاریای اتحاد شوروی رو در روی اروپای سرمایه داری توانست هفت سال قدرت را حفظ کند باید هر فردی را در مورد صحت تئوری لنینی، مبنی بر پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور قانع کرده باشد. اما آیا حقایق تاریخی برای ترتسکی مفهومی دارند؟ او حتی تا به امروز به تئوری نفی شده عدم امکان سوسیالیسم در یک کشور چسبیده است.

وقتی که لنینیست‌ها در مورد انقلاب سوسیالیستی در یک کشور صحبت می کنند آنها منکر پشتیبانی انقلابی از طرف توده کشورهای دیگر نمی شوند و این امر مسلم است که بدون پشتیبانی از دیکتاتوری پرولتاریا که توسط خلق‌های کشورهای سرمایه داری اعمال میشود، اتحاد شوروی قادر به نگه داری خود نیست. اما این پشتیبانی از دیکتاتوری پرولتاریا توسط خلق‌های کشورهای سرمایه داری؛ این خود یکی از تضادهای امپریالیسم می باشد. ممکن است اوضاع انقلابی در کشورهای سرمایه داری مناسب نباشد، ولی کارگران و دیگر توده‌های زحمتکش و استنمار شونده درجه درک انقلابیشان به این حد رسیده است که دریابند دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی سوسیالیستی بزرگ‌ترین دستاورد دنیای پرولتری بوده و قاطعانه مصمم‌اند که بر علیه امپریالیست‌های کشورهای خودشان به خاطر دفاع از مهد کارگران، به مبارزه برخیزند. از طرف دیگر تئوری لنینیستی منکر خرد شدن دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور مجزا به وسیله اعمال متشکل امپریالیسم نبوده - گرچه احتمال چنین حمله‌ای روز بروز بر اثر پیشرفت اتحاد جماهیر شوروی و جنبش‌های انقلابی در دنیای سرمایه داری به انضمام جنبش‌های رهائیبخش در مستعمرات، رو به کاهش است. ولی لنینیست‌ها از آنجائی که انقلابی می باشند از خود می پرسند: در شرایط انقلابی، زمانی که امکان حمله موفقیت آمیز علیه دولت سرمایه داری و احتمال غصب قدرت به وسیله پرولتاریا وجود دارد وظیفه حزب پرولتری چیست؟ لنینیست‌ها می گویند وظیفه کارگران در چنین شرایطی به دست گرفتن قدرت می باشد. ترتسکیست‌ها می گویند که کارگران باید اول تعیین کنند آیا امکان انقلاب در چندین کشور دیگر وجود دارد یا خیر؛ اگر چنین امکانی وجود ندارد کارگران نباید قدرت را به دست بگیرند. در حقیقت

لنینیست‌ها انقلابیون پرولتری هستند. ترترسکیسم سعی میکند که پرولتاریا را خلع سلاح کرده و نگذارد که از اوضاع انقلابی بهره برداری کند. چگونه ترترسکی میتواند موجودیت اتحاد شوروی را انکار کند؟ آیا پرولتاریای روسیه به رهبری حزب بلشویک در مقابل اروپای محافظه کار در اکتبر ۱۹۱۷ قدرت را به دست نگرفت؟ آیا این انقلاب در یک کشور اتفاق نیفتاد؟ آیا کارگران قدرت خود را برای سال‌های سال حفظ نمودند؟

ترترسکی نمی‌تواند این واقعیت را که در مقابل اوست نادیده گیرد. اما برای این که از تئوری اصلی خود مبنی بر عدم امکان انقلاب سوسیالیستی پیروزمند در یک کشور مجزا دفاع کند، او حقایق را به غلط تعبیر میکند. در نظر او چیزی که در اتحاد شوروی وجود انقلاب سوسیالیستی واقعی نبوده و کاری که در اتحاد شوروی در شرف انجام است ساختن سوسیالیسم نیست. در ضمیمه چاپ جدید جزوه "برنامه صلح" در سال ۱۹۲۳ او چنین می‌نویسد:

« شاید بعضی از خوانندگان تجربه تقریباً پنج ساله جمهوری شوروی ما را دال بر رد ادعائی که در "برنامه صلح" چندین بار تکرار شده بود و بر آنست که انقلاب پرولتاریا نمی‌تواند در چهار دیوار یک کشور انجام گیرد، بگیرند. ولی چنین نتیجه‌گیری بی‌اساس است. این واقعیت که دولت کارگری در یک کشور، آن هم کشور عقب مانده، در مقابل تمام عالم بر پا مانده است، گواه عظمت نیروی پرولتاریا می‌باشد، نیروئی که در ممالک مترقی‌تر و متمدن‌تر دیگری حقیقتاً قابلیت آن را خواهد داشت که اعجاز کند. ولی با این که ما از نظر سیاسی و نظامی خود را به مثابه یک دولت بر پا نگه داشته‌ایم معذالک به ایجاد جامعه سوسیالیستی موفق نگشته‌ایم، حتی به این مرحله نزدیک هم نشده‌ایم. مادامی که در بقیه کشورهای اروپائی حاکمیت در دست بورژوازی است، ما در مبارزه به رشد تجرد اقتصادی خویش مجبوریم در تلاشی سازش با دنیای سرمایه‌داری باشیم؛ در عین حال می‌توان با اطمینان گفت که این سازش‌ها در بهترین صورت خود می‌تواند برای معالجه فلان یا بهمان زخم اقتصادی و یا برداشتن قدم‌هایی به جلو به ما کمک کنند، اما رونق اقتصادی سوسیالیستی در روسیه فقط پس از پیروزی پرولتاریا در عمده‌ترین کشورهای اروپا امکان پذیر خواهد بود. » (لئون ترترسکی، کلیات آثار، جلد سوم، بخش اول، چاپ روسی، ص. ۹۲-۹۳).

بدین طریق ترتسکی موفقیت انقلاب پرولتری در روسیه را مخدوش می‌سازد. او در اشتباه محض است ولی ادعا به روی ادعا انباشت میکند تا این که خطای اولیه خود را بپوشاند. کارگران در اتحاد جماهیر شوروی قدرت را کاملاً در دست نگهداشته و انقلاب پرولتری کاملاً توانست خود را در مقابل دشمنان جهانی پایدار نگهدارد، اما از آنجا که حق همیشه باید به جانب ترتسکی باقی بماند، پس بنابراین به نظر او، این انقلاب است که همیشه راه خطا را می‌پیماید. چون بدون پیروزی پرولتاریا "در بیشتر کشورهای مهم اروپا" نمی‌توان در روسیه سوسیالیسم ساخت. بنابر این چیزی که در روسیه ساخته شده سوسیالیسم نیست.

او در سال ۱۹۲۳ چنان نوشت و در سال ۱۹۳۵، زمانی که او اعلان میکند اتحاد شوروی به سوی "بحران عمومی" می‌رود، چنین می‌نویسد:

« حرکت تبدیل بحران سیاسی به "بحران عمومی" که در شرف پیدایش بوده و خود را در این واقعیت متبلور می‌سازد که - علی‌رغم صرف انرژی فراوان به وسیله توده و بزرگ‌ترین پیشرفت‌های تکنولوژی؛ دستاوردهای اقتصادی نازل باقی مانده و اکثریت مردم زندگی نکبت باری را می‌گذارند. » (لئون ترتسکی، "ترور کیروف"، ۱۹۳۵، ص. ۱۲)

تا اینجا ما به اساس روش ترتسکی برخورد کرده‌ایم. برای اثبات عدم امکان سوسیالیسم در یک کشور او سعی میکند نشان دهد که دستاوردهای اتحاد شوروی کاملاً بر عکس ساختمان سوسیالیسم می‌باشد. برای تقویت عملی نظریه‌اش، او ضد انقلابیون را سردستگی کرده و تلاش در وارد آوردن ضربه به پیکر ساختمان سوسیالیسم و ویرانی اتحاد شوروی میکند. ترتسکی برای همیشه به نظریات خود وفادار خواهد ماند.

## فصل پنجم انقلاب و دهقانان

آن تئوری زیرکانه در مورد عدم امکان سوسیالیسم در یک کشور به غلط به نام "انقلاب پی در پی" خوانده شده است. این عبارت نیز، همانند دیگر عباراتی که به وسیله ترتسکی به کار برده شده، گول زننده می باشد. دقیقاً عکس مفهوم مارکسیستی انقلاب پی در پی در تئوری وی نهفته است. "انقلاب پی در پی" ترتسکی تلاشی است در شرح این که چرا انقلاب در یک کشور علیرغم این که از خارج مورد تلاشی قرار نگیرد، از درون محکوم به فناست. جواب ترتسکی اینست که پرولتاریا متحدی در انقلاب سوسیالیستی در درون کشوری که در آن انقلاب به ثمر رسیده، ندارد. ترتسکیسم کوشش میکند ثابت کند توده دهقانان نیروی انقلابی نبوده، و در نتیجه انقلاب در یک کشور مجزا اجباراً به شکست به دست نیروهای ضد انقلابی، که شامل دهقانان نیز می باشد، می انجامد مگر این که از انقلابات پیروز در کشورهای دیگر کمک برسد. بنابراین "انقلاب پی در پی" ترتسکی مبین عدم اعتماد به قابلیت پرولتاریا در جلب توده عظیم طبقات دیگر استثمار شونده و ستمدیده می باشد.

تئوری مارکسیستی انقلاب بر مبنای همین نظر که پرولتاریا رهبر کلیه استثمار شوندگان و ستمدیدگان می باشد، بنا شده است. هژمونی پرولتاریا در انقلاب اساس درک مارکسیستی از انقلاب می باشد. تبلور کلاسیک آن در قطعه نوشته‌ای از مارکس و انگلس در ۱۸۵۰ تحت عنوان "درخواست به کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها"، آمده است.

در آن سند که به اولین سازمان انقلابی طبقه کارگر در اروپا نوشته شده بود، مارکس و انگلس به وظایف حزب کارگران انقلابی در انقلاب ملی، مانند انقلاباتی که در ۱۸۴۸ در کشورهای مختلف اروپا اتفاق افتاده، به عبارت دیگر انقلاب علیه سیستم فئودالی، اشاره میکنند. نویسندگان با در نظر داشتن منافع طبقه کارگر و آگاهی کامل به این که انقلاب بورژوا دموکراتیک، یعنی انقلابی که دموکراسی بورژوازی را به وجود می آورد، هرگز نمی تواند خواسته‌های واقعی کارگران را به جا آورد، با این همه کارگران را به صورت نیروئی جدا و مجزا از دیگر نیروهای انقلابی نمی دیدند. آنها وظایف کارگران را چنین فرمول بندی کردند:



همراه با دموکرات‌های خرده بورژوا علیه سیستم قدیم؛ سپس زمانی که اولی (دموکرات‌های خرده بورژوا) سنگر بندی کرده و قصد حاکم شدن در کشور را میکنند، همراه با دهقانان فقیر بر علیه دموکرات‌های خرده بورژوا. سند چنین ادامه می‌دهد:

« در حالی که دموکرات‌های بورژوا هر چه زودتر مایل به ختم انقلاب بوده و با این دید که حداکثر خواهان این خواسته‌ها (خواسته‌های خرده بورژوائی) بوده، منافع و وظایف ما این است که انقلاب را دائمی کرده تا این که طبقات سرمایه‌دار و زمین‌دار از قدرت بر کنار شده، تا این که پرولتاریا قدرت دولتی را به دست آورده؛ تا این که وحدت پرولتاریا نه فقط در یک کشور، بلکه در تمام کشورهای پیشرو جهان به حدی پیشرفت کرده باشد که رقابت میان پرولتاریای آن کشورها پایان یافته و حداقل نیروهای تولیدی تعیین کننده در دست پرولتاریا متمرکز شده باشد. چیزی که ما خواهانیم نه تغییر در مالکیت خصوصی بلکه نابودی مالکیت خصوصی، نه کم کردن تضاد طبقاتی، بلکه از میان بردن طبقات، بالاخره نه بهبود جامعه موجود، بلکه ایجاد جامعه نوین می‌باشد. » (مارکس و انگلس، منتخب آثار، چاپ روسی، جلد هشتم، ص. ۴۸۳)

ما در اینجا به مفهوم انقلاب پی در پی به بهترین وجهی، آن طور که مارکس و انگلس آن را درک کرده‌اند، روبرو هستیم. مارکس و انگلس می‌گویند ما، یعنی حزب پرولتاریا، خواهان قطع انقلاب، یعنی توقف در مرحله انقلاب بورژوا دموکراتیک، نیستیم. ما خواهان انقلاب پی در پی هستیم، یعنی این که، انقلاب را از یک مرحله به مرحله بعدی سوق دهیم، از انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، از انقلابی که خواهان بهبود جامعه موجود بوده به انقلابی که به دنبال جامعه نوین می‌باشد، از انقلابی که قدرت در دست بورژوازی است به انقلابی که در آن پرولتاریا در تصاحب قدرت بوده و کلیه ابزار تولید را ملی کند و از یک جامعه طبقاتی به یک جامعه بی طبقه حرکت نماید. مارکس و انگلس به تمایل به انقلاب پی در پی از یک جامعه طبقاتی به یک جامعه بی طبقه اشاره می‌کنند، ولی مادامی که انقلاب بورژوا دموکراتیک در جریان است، کارگران نباید فراموش کنند که آنها رسالت رهبری طبقات استنمار شونده را به عهده دارند.

« همانند اولین انقلاب فرانسه، خرده بورژوازی املاک فئودالی را به مثابه ملک آزاد به دهقانان می دهد، بدین معنی که آنها خواستار بر جا ماندن پرولتاریای ده و ایجاد طبقه مالکین خرده بورژوا می باشند..... کارگران می بایست این نقشه را به نفع خود پرولتاریای ده خنثی کنند. آنها می بایست خواستار این باشند که املاک ضبط شده به مالکیت دولت در آمده و تبدیل به املاک کارگری، که به وسیله پرولتاریا ده متشکل در اتحادیه‌ها، کشت می گردد و کلیه مزیت‌های کشاورزی پیشرفته را نیز به کار می برند، گردد. در شرائطی که روابط مالکیت بورژوازی تضعیف می گردد، اساس مالکیت عمومی بر پایه محکمی بنا خواهد شد. هم چنان که دموکرات‌ها با دهقانان مرفه متحد می گردند، به همین ترتیب کارگران می بایست با پرولتاریای روستا عقد وحدت بنند. » (همانجا، ص ۴۸۷)

در اینجا ما با طرح اتحاد کارگران با دیگر استثمار شونده‌گان و دفاع از منافع آنها در انقلاب روبرو هستیم. تئوری و پراتیک هژمونی پرولتاریا در انقلاب توسط بلشویک‌ها و لنین در انقلاب روسیه توسعه و تکامل یافته است. استبداد در روسیه حکمفرما بود. سیستم نیمه فئودالی بر ده مستولی گشته بود. قدرت در دست اشراف مالک و بوروکرات‌های مقتدر متمرکز شده بود و تزار خود را بزرگ‌ترین مالک می پنداشت. زمانی که سرمایه‌داری در اواخر نیمه دوم قرن ۱۹ در حال توسعه بود، تزاریسم با بی میلی مقداری مشاغل دولتی را به نمایندگان صاحبان صنایع و بانکداران غنی واگذار می کرد، صنایع جدید با پرولتاریای مدرن در حال پیدایش بود، ولی آثار فئودالیسم هر چه تمام‌تر در دهات باقیمانده بود. دهقانان حتی حق انتخاب مکان زندگی خود را نیز نداشتند. مالکین اختیاراتی شبیه به سیستم سرف بر دهقانان داشتند. اکثریت توده مردم، کارگران، دهقانان، اقشار پائین شهری تقریباً دارای هیچ نوع حق سیاسی نبودند. زمانی رسید که انقلاب دیگر اجتناب ناپذیر بود. منافع کارگران و دیگر توده استثمار شده ایجاب میکرد، که طبقه کارگر رهبری - هژمونی - انقلاب را به دست بگیرد. این چیزی بود که بلشویک‌ها برای آن مبارزه می کردند.

آنان سؤال می کردند: طبقه کارگر از انقلاب آینده ما چه چیزی را طلب میکند؟ سوسیالیست‌های نوع منشویک (سوسیال - رفرمیست‌ها) بر آن بودند که تنها هدفی که انقلاب آینده میتواند برآورده کند، تأسیس دموکراسی با مدل انگلیسی و فرانسوی می باشد. منشویک‌ها عقیده داشتند که کارگران می بایست به آزادی‌های مشروطه و شرکت در پارلمان بورژوازی قناعت کنند. آنان گمان می کردند که در شرایط موجود این حداکثر خواستی می تواند باشد که طبقه

کارگر طلب میکند. و اما برای تحول به سوسیالیسم آن را به آینده دور و دراز محول می کردند و اگر در مورد سوسیالیسم فکر می کردند، در آینده دور بود که به تدریج و البته بدون طغیان قهرآمیز خود در حال به وقوع پیوستن خواهد بود - شاید صد و یا دویست سال بعد از انقلاب بورژوا دموکراتیک. در حقیقت آنها هیچ وقت سوسیالیسم را در رابطه با انقلاب موجود نمی دیدند. اما نظر بلشویک‌ها به رهبری لنین کاملاً برعکس بود. حتی در سال ۱۸۹۴ در پایان رساله "دوستان مردم کیانند" که در آن نقش پرولتاریا و حزب آن را جمع بندی نمود، لنین می گوید:

« زمانی که نمایندگان پیشرو آن (پرولتاریا) اندیشه سوسیالیسم علمی، درک نقش تاریخی کارگران روسی را به دست آورده، وقتی که این تفکر گسترش یافته و در میان کارگران سازمان‌های محکم به وجود آمد که مبارزات ناهمگون اقتصادی فعلی را به مبارزه طبقاتی آگاه مبدل سازند - آن وقت کارگران روسی، در رأس تمام عناصر دموکرات، حکومت مطلقه را نابود کرده و پرولتاریای روسی (دست به دست پرولتاریای تمام کشورها) را در شاهره مبارزه سیاسی به انقلاب کمونیستی پیروزمند هدایت خواهد کرد. » (و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ روسی، جلد یک، ص. ۱۹۴)

ما در اینجا چکیده تئوری انقلاب پی در پی را در مقابل خود داریم. پرولتاریا در پیشاپیش عناصر آزادیخواه، به سوی انقلاب بورژوا دموکراتیک قدم برداشته و همراه با این، عناصر استبداد را از کار انداخته و دموکراسی بورژوازی را جانشین آن می کند، ولی در اینجا توقف نکرده و مبارزه را تا برکناری سیستم سرمایه‌داری و تأسیس کمونیسم ادامه خواهد داد.

این است جمع بندی لنینیسم از انقلاب پی در پی که از دو مرحله تشکیل شده است: اولاً؛ پرولتاریا بقیه عناصر استتار شونده را رهبری میکند، زیرا "تنها پرولتاریا نماینده طبیعی خلق زحمتکش و استتار شونده است" و ثانیاً؛ انقلاب از مرحله اول به مرحله دوم، از مرحله بورژوا دموکراتیک به مرحله سوسیالیسم گذر میکند.

این برخورد به انقلاب پی در پی حاوی وحدت انقلابی کارگران شهری و دهقانان می باشد. استدلال بلشویکی لنین، که در خلال سال ۱۹۰۵ و چندین بار بعد از آن جمع بندی شد، بدین قرار است: لیبرال‌ها که نماینده بورژوازی هستند طرفدار انقلاب می باشند، ولی به صورت ناقص، خودخواهانه و بزدل مابانه بورژوازی به محض این که منافع کوتاه بینانه شخصی‌اش برآورده شد، در کل

پشت به خلق و انقلاب کرده و بر علیه آن با حکومت مطلقه همدست میشود. سپس چه کسی باقی می ماند؟ پرولتاریا و دهقانان، حتی زمانی که ما فقط با انقلاب دموکراتیک سر و کار داشته، در ابتدا روشن است که فقط پرولتاریا قادر به پیشبرد آن است. فقط پرولتاریا عنصر محکم و آشتی ناپذیر انقلاب می باشد. دهقانان ناستوارند، زیرا که شامل عناصر نیمه پرولتر و خرده بورژوا می باشند. ولی ناستواری دهقانان کاملاً با ناستواری بورژوائی تفاوت دارد. دهقانان آن چنان که به غصب زمین از ملاکان، یعنی یکی از عوامل پاجای مالکیت خصوصی، علاقه مندند به حق قانونی مالکیت خصوصی به آن دلبستگی خاصی نشان نمی دهند. به همین مناسبت لنین عقیده داشت که وظیفه پرولتاریاست که تا جایی که ممکن است با دهقانان متحد شده و انقلاب بورژوا دموکراتیک را به پیش برد. او می گفت این وظیفه به وسیله وحدت با دهقانان در کل امکان پذیر است. به محض اتمام انقلاب بورژوا دموکراتیک، پرولتاریا در وحدت با عناصر نیمه پرولتر دهقانی، یعنی فقیرترین قشر دهقانی، قادر خواهد بود انهدام سرمایه داری را به سرانجام رسانیده و بدین طریق بر مقاومت بورژوازی و دهقانان غنی غلبه کنند.

تئوری منطقی و صحیحی بود که هم در تطابق با نیروهای اجتماعی موجود در روسیه بود و هم در هماهنگی با تئوری مارکس و انگلس.

لنین گفت، برای این که عبور از انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی امکان پذیر باشد، به هیچ وجه نباید گذاشت که قدرت به دست بورژوازی بیافتد. به عبارت دیگر حتی در انقلاب بورژوا دموکراتیک، بورژوازی نباید طبقه حاکمه گردد. قدرت می بایست به دست کارگران و دهقانان پیروز که دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان را تشکیل داده اند، متشکل گردد. به محض این که پرولتاریا به قدر کافی نیرومند گشت و بلافاصله بعد از این که شرایط مناسب ایجاد شد، به مرحله بعدی یعنی انقلاب سوسیالیستی گذر خواهد کرد و دیکتاتوری پرولتاریا را بر پا خواهد نمود.

بنابراین ما در نظریه لنین دو مرحله از انقلاب را درمی یابیم،  
(۱) دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان، و بلافاصله بعد از آن،  
(۲) دیکتاتوری پرولتاریا.

مرحله اول برای چیست؟ از برای آن است که، ضروری است مقاومت ملاکین، بورژوازی ثروتمند و مستخدمین تزار را در هم کوبیده، و برای این منظور احتیاج به وحدت همه دهقانان می باشد. "بدون دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی، در هم کوبیدن این مقاومت و دفع عملیات ضد انقلابی غیر ممکن می باشد."

« ولی البته این نه یک دیکتاتوری سوسیالیستی بلکه دیکتاتوری دموکراتیک خواهد بود. این دیکتاتوری قادر خواهد بود که (بدون یک سلسله مراحل رشد انقلابی) در اساس سرمایه‌داری تغییری حاصل کند. در بهترین حالت می‌تواند تقسیم دوباره زمین را به نفع دهقانان اجراء کرده، مرحله دموکراتیک ثابت و کامل تا سرحد جمهوری را به وجود آورده، کلیه اشکال بردگی آسیائی را نه فقط از زندگی دهقانی، بلکه از زندگی صنعتی نیز از میان برده، بهبود واقعی در شرایط کارگران و سطح زندگی آنان ایجاد کرده و بالاخره آتش انقلابی را به اروپا سوق دهد. چنین پیروزی به هیچ وجه انقلاب بورژوازی ما را انقلاب سوسیالیستی نخواهد کرد؛ غلبه دموکراتیک بلافاصله از چهار چوب روابط اجتماعی - اقتصادی بورژوائی پا فراتر نخواهد گذاشت ولی با این همه، اهمیت این پیروزی برای رشد آینده روسیه و جهان بسیار خواهد بود.

هیچ چیز مانند این انقلاب انرژی پرولتاریای جهانی را بر نخواهد انگیخت، هیچ چیز مانند این پیروزی مهم انقلابی که در روسیه انجام گرفته، راهی را که به پیروزی کامل می‌انجامد، کوتاه تر نخواهد کرد. » (و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ روسی، جلد ۸، ص. ۶۲-۶۳)

آیا فاصله طولانی مابین مرحله اول و دوم وجود خواهد داشت؟ البته، امکان تأخیر وجود دارد؛ و شکست گاهی اجتناب ناپذیر می‌باشد. در زمانی که نقل قول بالا به رشته تحریر در آمده (ژوئیه ۱۹۰۵) نتیجه مبارزه موجود آن زمان نامعلوم بود. لنین شخصاً به این مسئله اشاره میکند که او « به خوشبینی بی جهت نسبت به این مسئله متمایل نبوده » و برای وی "مشکلات عظیم این مسئله" قابل درک می‌بوده است. ولی او گفت « ما باید آرزوی پیروزی را کرده و بدانیم که چگونه باید راه واقعی را نشان داد. » بنابر گفته لنین این راه همانا انتقال بلافاصله از انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی می‌باشد.

« درست به همان اندازه که نیروی ما، یعنی نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل اجازه میدهد، ما فوراً به عبور از انقلاب دموکراتیک به سوی انقلاب سوسیالیستی دست خواهیم زد. ما طرفدار انقلاب پی در پی هستیم. ما در نیمه راه توقف نخواهیم کرد..... ما بدون ماجراجویی و بدون این که به وجدان علمی خود خیانت کرده و از پی فخر فروشی و شهرت بدویم، می‌توانیم فقط یک چیز بگوئیم و آن را می‌گوئیم: ما

با تمام نیروی خویش به تمام دهقانان کمک می‌کنیم که انقلاب دموکراتیک را انجام دهند تا این که برای ما، برای حزب پرولتاریا، گذار به سوی وظیفه تازه و عالی‌تری، یعنی گذار به سوی انقلاب سوسیالیستی در اسرع وقت، آسان‌تر امکان پذیر گردد. « (و. ای. لنین، کلیات آثار، جلد ۸، چاپ روسی، ص. ۱۸۶-۱۸۷)

به کلیه دهقانان کمک میکنند تا انقلاب دموکراتیک را به سرانجام رسانند! برای بلشویک‌ها معنی و محتوی انقلاب دموکراتیک در رابطه با دهقانان در از بین بردن باقیمانده‌های آثار فئودالیسم می‌باشد. به محض آن که این مرحله اختتام یافت و تمام قدرت در دست کارگران و دهقانان مجتمع گشت و زمانی که مقاومت طبقه حاکمه پیشین در هم شکسته شد، پرولتاریا در طی انقلاب مقتدرتر و متشکل‌تر گردید، راه برای گذار به انقلاب سوسیالیستی هموار خواهد بود. این راه توسط پرولتاریا در وحدت نه با تمام دهقانان - زیرا که دهقانان مرفه طبیعتاً مخالف انقلاب سوسیالیستی بوده - بلکه در وحدت با عناصر نیمه پرولتر ده طی خواهد شد.

فرمول کلاسیک لنین چنین است:

« پرولتاریا باید تا به آخر همراه با توده دهقانان به منظور خرد کردن نیروی مقاومت حکومت مطلقه و معدوم نمودن بی‌ثباتی بورژوازی، انقلاب دموکراتیک را به اتمام رساند. و سپس پرولتاریا باید به وسیله همراه نمودن عناصر نیمه پرولتر مردم به خود، به منظور خرد کردن نیروی مقاومت بورژوازی و از کار انداختن بی‌ثباتی خرده بورژوازی، انقلاب سوسیالیستی را به سرانجام رساند. » (تأکید از لنین - و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ روسی، جلد ۸، ص. ۹۶)

ما مفصلاً درباره تئوری لنینیستی انقلاب پی در پی بحث کرده‌ایم و بر روی آن مکتب نموده‌ایم، زیرا که فقط بر مبنای آن می‌توان تحریف ترتسکی از تئوری انقلاب پی در پی را قضاوت نمود. کار ترتسکی در اصل نفی انقلاب پرولتری می‌باشد. او به تئوری خویش چسبیده است، به تصور این که این تئوری کمک وی به علم انقلاب می‌باشد. ولی در واقع ورق پاره‌ای از عقاید منشویسم بوده که با جملات "انقلابی" تزئین شده است.

« حتی اگر در اثر تلفیق موقت نیروها در انقلاب بورژوازی - پرولتاریای روسیه قدرت را به دست گیرد - با خصومت متشکل ارتجاع جهانی، و آمادگی پشتیبانی متشکل پرولتاریای جهان روبرو خواهد شد. بلافاصله پس از روی گرداندن دهقانان از او، طبقه کارگر روسیه به تنهایی بالاخره توسط ضد انقلاب در هم شکسته می شود. (تأکید از مؤلف) چیز دیگری برای او باقی نخواهد ماند مگر این که تقدیر تسلط سیاسی خود را و در نتیجه سرنوشت کل انقلاب روسیه را به عاقبت انقلاب سوسیالیستی در اروپا واگذار نماید. آن قدرت عظیم سیاسی را که پرولتاریا از تلفیق موقت نیروها در انقلاب بورژوازی روسیه به دست می آورد در مبارزه طبقاتی کل جهان سرمایه‌داری به کار خواهد برد. با داشتن چنین قدرت دولتی در دست، در حالی که ضد انقلاب بر پشت و ارتجاع اروپا در مقابل است، بانگ قدیمی مبارزه را، بانگی که آخرین حمله را نوید میدهد، بر برادران خود در سراسر جهان آواز داده و می گوید "کارگران سراسر جهان متحد شوید!" (ل. ترتسکی، "نتایج و دورنماها"، ۱۹۰۶)

شیوه بیان آن دراماتیک، ولی محتوای آن تسلیم طلبی است. اگر کسی فرض کند که طبقه کارگر روسیه تنها بوده و هیچ متحدی ندارد، در این صورت واضح است که این طبقه نمی تواند قدرت دولتی را در دست بگیرد. اگر چنان فرض شود که طبقه پیشرو بنا بر معجزه، قدرت را به دست گرفته ولی ارتجاع اروپا در مقابل آن بوده و نه دهم مردم هم که در جبهه دشمنانند در پشت سر وی سنگر گرفته‌اند، پس بنابراین بانگ مبارزه دیگر برای چیست؟ حتی هنگامی که شرایط آماده است، انقلابات برای گسترش خویش محتاج به زمان می باشند. هنگامی که پرولتاریا به وسیله دشمنان احاطه شده، بانگ مبارزه ممکن است که کارگران کشورهای دیگر را بلافاصله بشوراند. ولی نباید فراموش کرد که، شرایط طبقاتی مشابهی نیز در دیگر کشورها حکمفرما می باشد. در آنجا نیز دهقانان اکثریت توده مردم را تشکیل می دهند. بنابراین گفته ترتسکی آنجا نیز کارگران با ضد انقلابیون در پشت سر و ارتجاع جهان در جلوی خود روبرو هستند. طبق این نظریه ترتسکی، انقلاب در هر کشوری غیر ممکن می باشد.

یک مثال نزدیک به خود را در نظر بگیریم. در ایالات متحده، ما دارای پرولتاریای صنعتی می باشیم (در صنایع، معادن، حمل و نقل) که شامل بخش بزرگی از جمعیت می شوند ولی به هیچ وجه اکثریت را تشکیل نمی دهند، دهها میلیون دهقانان خرده و میانه حال، خرده بازرگانان، روشنفکران خرده بورژوا وجود دارند که - قسمت اعظم جمعیت را تشکیل می دهند.

از ایده "اصلی" ترسکی چنان نتیجه میشود که کارگران نمی‌توانند پشتیبانی این توده میلیونی را در انقلاب علیه سرمایه‌داری به دست آورده، و بالاخره آنها با استثمارگران بر علیه پرولتاریای انقلابی متحد خواهند شد. نتیجه چنین میشود که هیچ امیدی برای انقلاب در هر گونه شرایطی موجود نیست. دفاع از چیزی که وی آن را "انقلاب پی در پی" می‌نامد، تبدیل به دفاع از شکست پی در پی گردیده است.

بلشویک‌ها می‌دانستند که مانند دیگر کشورهای سرمایه‌داری، پرولتاریا در روسیه تنها طبقه انقلابی استوار بوده و سعی می‌کردند که هژمونی این طبقه را در انقلاب تأمین نمایند. ولی هم چنین می‌دانستند که دهقانان نیز منبع نیروی انقلابی لایزال می‌باشند. در عمل نیز صحت ارزیابی آنان به اثبات رسید. با رهبری دهقانان بی‌زمین - که در لباس به صورت سرباز بودند و بدون لباس به صورت نیمه سرف - پرولتاریا توانست انقلاب ۱۹۱۷ را به انجام رساند. با رهبری نه تنها دهقانان در کل، بلکه فقیرترین قشر دهقانان که مخالف سرمایه‌داران شهری و ده، مانند دهقانان مرفه (کولاک‌ها) بودند، و خنثی نمودن دهقانان میانه حال، پرولتاریا توانست به رهبری حزب بلشویک و شعار "قدرت به دست شوراها" انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را به انجام رسانده که به تأسیس اولین دیکتاتوری پرولتاریا انجامید. با رهبری میلیون‌ها دهقان فقیر که برای دفاع از دستاوردهای انقلاب مشتاقانه به ارتش سرخ می‌پیوستند، پرولتارتا - به رهبری بلشویک‌ها - توانست در جنگ داخلی پیروز گشته و پیروزی نهائی انقلاب را مستحکم گرداند.

تاریخ به روشنی "انقلاب پی در پی" ترسکی را نفی کرده است. معهذا او هرگز از این تر که حتی او مبتکر آن نبوده - دست برداشت: این تر برای اولین بار توسط یک سوسیال دموکرات به نام پاروس، که بعداً در زمان جنگ جهانی مبدل به یک سوسیال پاتریات پروپا قرص گردید، تدوین شد. مفهوم کل آن مبنی بر این که دهقانان در کل ضد انقلابی می‌باشند، یک ایده منشویکی می‌باشد. سال‌ها گذشت. انقلابات یکی پس از دیگری ظهور می‌نمایند. در ابتدا انقلاب ۱۹۰۵، سپس دوره ضد انقلاب و بعد مرحله اوجگیری، سپس انقلاب فوریه و بعد، بالاخره انقلاب اکتبر به سرانجام میرسد. توده عظیم دهقانان به انقلاب کشیده شده و به جنبش خصلت توده‌ای را که شرط لازمه برای پیروزی است میدهند. کشاورزی کلکتیو تأسیس شده، کولاک‌ها به صورت طبقه از میان رفته و تمایز مابین دهقانان میانه حال و فقیر در اثر عضویت هر دو در کشت کلکتیو ناپدید می‌گردد. ولی ترسکی بدبین به عقیده "خود" مبنی بر این که دهقانان در تحلیل نهائی مخالف انقلاب می‌باشند، سخت چسبیده است. او هیچگاه درس عبرت نمی‌گیرد.



در ۱۹۰۹ او شرایطی را پیش بینی میکند که در آن کارگران با داشتن قدرت همین که آغاز به پایه گذاری ساختمان سوسیالیستی می نمایند، بالاخره با دهقانان در تضاد خواهند افتاد. به نظر او "این تضاد" یا با "تنبیه کارگران از طرف حزب دهقانان و یا برکناری دهقانان از قدرت بر طرف میشود." (مقاله موسوم به "اختلافات ما" چاپ شده در کتاب وی به نام "۱۹۰۵"، ص. ۲۸۵) به فکر ترسکی خطور نمی کند که ممکن است پرولتاریا عملیاتی را آغاز کند که، پشتیبانی توده عظیم دهقانی را به دنبال آورده و بدین وسیله حرکت به سوی سوسیالیسم را تثبیت نماید.

باز هم در ۱۹۱۵ در روزنامه فرانسوی "ناشه سولو" او تأکید میکند که نباید در مورد "امیدهای اغراق آمیز در مورد نقش انقلابی آنها (دهقانان)"، امیدوار بود. (همانجا، ص. ۲۵۵)

دوباره در ۱۹۲۲، پنج سال بعد از دیکتاتوری پرولتاریا که مملو از تجربیات پشتیبانی دهقانان از انقلاب بوده، او در مقدمه انتخابات آتارش که تحت عنوان "۱۹۰۵" به چاپ رسید چنین می نویسد:

« در خلال ۹ ژانویه و اعتصاب عمومی اکتبر ۱۹۰۵ بود که نظریه‌هایی که بر چگونگی رشد و توسعه انقلاب روسیه، که به عنوان "انقلاب پی در پی" شناخته شد، تدریجاً در فکر مؤلف آغاز به شکل گیری کردند. این [ترم]؟؟ که به نحوی از انحاء پیچیده و غامض به نظر میرسد، در حقیقت معرف یک ایده بسیار ساده می باشد.... انقلاب نمی تواند مسائل اضطراری بورژوازی خود را حل نماید مگر آن که پرولتاریا را به قدرت برساند. و همین پرولتاریا، در هنگام به قدرت رسیدن نمی تواند خود را در چهار چوب بورژوائی انقلاب محدود نگاه دارد. درست بر عکس دقیقاً به خاطر حفظ دستاوردهای پیروزی، پرولتاریای پیشاهنگ در همان مراحل اول نقش خود، مجبور خواهد بود به تهاجم عمیقی نه تنها به قلمرو مالکیت فئودالی، بلکه به علاوه به خطه مالکیت سرمایه‌داری نیز دست بزند. در چنین تاخت و تازی پرولتاریا با برخورد خصمانه‌ای، نه تنها از طرف گروه‌بندی‌های بورژوازی که در مراحل اول مبارزه انقلابی، او را پشتیبانی می کردند، بلکه نیز از طرف توده‌های وسیع دهقانی که عامل به قدرت رساندن وی بودند، روبرو خواهد گشت. تضادهای موجود در موقعیت دولت کارگری در یک کشور عقب افتاده که دهقانان اکثریت جمعیتش را تشکیل میدهند، تنها می تواند در سطح

بین‌المللی و در عرصه انقلاب پرولتاریائی جهانی حل و فصل کردند. «(ل. ترتسکی، "۱۹۰۵"، مقدمه).

تا به امروز هنوز ترتسکی به نظریه "ساده" خود چسبیده است. این نظریه، ترتسکیسم را به مثابه پیشقراول ضد انقلاب تبدیل کرده است. آیا باز هم برای اثبات این واقعیت جای بحثی وجود دارد؟ تجارب تاریخی به قدر کافی روشن می‌باشند. نه تنها کسب قدرت و دفع سرمایه‌داران و ملاکین، بلکه ساختمان سوسیالیسم نیز برای پرولتاریای روسیه بدون کمک میلیون‌ها دهقان امکان‌پذیر نمی‌بود. استالین می‌گوید، سوسیالیسم فقط مشخصه شهرها نمی‌باشد. سوسیالیسم یک سازمان اقتصادیست که فقط به وسیله همکاری صنعت و کشاورزی بر پایه ملی نمودن ابزار تولید امکان‌پذیر می‌باشد. سوسیالیسم بدون رابطه میان صنعت و کشاورزی غیر ممکن می‌باشد. ماهیت کشاورزی تنها در زمین و ابزار کشاورزی نبوده بلکه در دهقانان، یعنی میلیون‌ها انسان زنده می‌باشد.

زمانی که پرولتاریا به رهبری حزب بلشویک در مراحل اولیه انقلاب سوسیالیستی در روسیه، از صاحبان فابریک و بانک‌ها سلب مالکیت کرد، چه کسانی نیروهای نظامی پرولتاریا را تشکیل می‌دادند؟ ارتش سرخ که در آن اکثریت را دهقانان تشکیل می‌دادند. زمانی که شورش کولاک‌ها در ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ علیه قدرت شوراها در ناحیه ولگا و دیگر نقاط سرکوب میشد، توسط چه کسانی انجام گرفت؟ همان ارتش سرخ که دهقانان فقیر و میانه‌حال اکثریت آن را تشکیل می‌دادند. زمانی که پرولتاریا با آوردن کلکتیو به دهات شروع به تضعیف دهقانان مرفه (کولاک‌ها) نمود، چه کسانی پشتیبان اصلی و متفق پرولتاریا بودند؟ پشتیبان اصلی آن دهقانان فقیر بوده که منافع آنان بستگی به سلب مالکیت افراد ثروتمند داشت، و متفقین آن را دهقانان میانه‌حال تشکیل می‌دادند. فرض کنیم که یک حمله بر علیه اتحاد جماهیر شوروی انجام گیرد - چه کسی در خط اول دفاع قرار خواهد گرفت؟ همانا ارتش سرخ، که شامل کارگران و دهقانان کلکتیو می‌باشد، خواهد بود که در خط اول دفاع مستقر خواهد گشت.

صفت "مشخصه" انقلاب پی در پی ترتسکی در چیست؟ انقلاب پی در پی ترتسکی ایده طرد شده‌ایست. در نوع به خصوص خود ضد انقلابی است و با حقایق غیر قابل انکار و آشکار سرآشتی ندارد، و با درک لنین از دیکتاتوری پرولتاریا در تضاد می‌باشد.  
لنین می‌گوید:

« دیکتاتوری پرولتاریا عبارت از شکل مخصوصی از اتحاد طبقاتی بین پرولتاریا یعنی پیش آهنگ زحمتکشان با قشرهای بیشمار زحمتکشان غیر پرولتاریا (خرده بورژوائی، کسبه، دهاقین، روشنفکران و غیره) و یا با اکثریت آنها می باشد، اتحادی است بر ضد سرمایه، اتحادی است برای سرنگونی کامل سرمایه و در هم شکستن کامل مقاومت بورژوازی و کوشش وی برای بازگشت و بالاخره اتحادی است به منظور ایجاد و استحکام نهائی سوسیالیسم. » (و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ روسی، جلد ۲۴، ص. ۳۱۱).

تئوری ترتسکی فقط در نظر شخص ناآگاه، "انقلابی" به نظر می آید. تئوری وی بدین معنی است که کشاورز جنوب ایالات متحده آمریکا در هنگامی که کارگران آغاز به گرفتن قدرت و غصب معادن و کارخانجات از سرمایه‌داران مثلا آلاباما کردند بر علیه این کارگران برخاسته، که دهقانان اجاره نشین غرب میانه به لشگر مورگان و فورد ملحق شده تا کارگرانی را که کارخانجات ماشین سازی، راه آهن و بانکها را غصب کرده‌اند، سرکوب نمایند، که توده عظیم مردم نیویورک به خاطر بر پا کردن سوسیالیسم از طرف کارگران در این متروپل علیه آنها بر خواهند خاست. اینها همان چیزهائی هستند که افراد ناآگاه به قول استالین در ترتسکی "منشویک ماب"، توجه نمیکنند.

\* \* \*

ولی ترتسکی فقط به همین "صفت مشخصه" قانع نیست. این فقط پایه و نقطه شروع آن می باشد. او از این به نتایج "خاصی" می رسد که یکی از دیگری غیر قابل قبول تر به نظر می رسد. نتایجی که از این فرضیه غلط حاصل میشود چندین تر ضد - انقلابی را در بر دارد که خصوصیات اصلی ترتسکیسم را تشکیل میدهند.

- ۱- فرضیه - عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور،
- ۲- نتیجه - این ادعا که پروسه‌ای که در اتحاد شوروی در حال جریان است، سوسیالیسم نیست.
- ۳- نتیجه - نتیجه گیری این که چیزی که در روسیه ساخته میشود "سوسیالیسم ملی" می باشد.

- ۴- نتیجه - نتیجه گیری این که دولت "سوسیالیست ملی" اتحاد شوروی، دولتی است "ترمیدورین"<sup>۳</sup> یعنی ضد انقلابی بوده و بر سر راه انقلاب جهانی ایستاده است.
- ۵- نتیجه - این ادعا که انترناسیونال کمونیستی که خود به وسیله حزب کمونیست اتحاد شوروی که حزبی "سوسیالیسم ملی" است اشغال شده، بر سر راه انقلاب بین المللی قرار گرفته است.
- ۶- نتیجه - نتیجه گیری این که پرولتاریای جهان در فراغ و احتیاج ساختمان "انترناسیونال چهارم" به رهبری "استراتژیست کبیر" انقلاب، لئون تروتسکی، آه فغان بر آورده است.
- ۷- از گفته های بالا نتیجه گیری میشود که پشتیبانی از تجاوز دول دیگری به خاک شوروی و قتل رهبران اتحاد شوروی عملی است انقلابی. چنان که دیده میشود در این یاوه سرائیها تنها یک استدلال موجود است و آنهم چیزی جز نفی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور نمی باشد. تروتسکی تقصیری ندارد، فقط یاوه سرائیهای وی با حقایق تاریخی منطبق نمی باشد.

---

۳ - ترمیدورین، به کسانی اطلاق میشود که در انقلاب فرانسه در روز ۹ ترمیدور (ترمیدور یازدهمین ماه تقویم قدیمی است) در امر سرنگونی قدرت سیاسی حزب انقلابی روبسپیر و ژاکوبین شرکت کردند. (مترجم)

## فصل ششم

### اتحاد جماهیر شوروی

ترتسکی حتی تا اواخر سال ۱۹۳۱، در جزوه "انقلاب پی در پی" چنین می نویسد:

« انقلاب سوسیالیستی در محدوده ملی شروع میشود ولی در این محدوده تکمیل نمی گردد. نگهداری انقلاب پرولتری در چهار چوب ملی، همان طور که تجربه اتحاد جماهیر شوروی نشان داد، هر چند طولانی، فقط یک مرحله موقت می تواند باشد. در یک دیکتاتوری پرولتاریائی مجزا، تضادهای درونی و برونی الزاماً با فزونی پیشرفت‌ها بیشتر رشد میکند. در چنین شرایطی است که دولت پرولتاریائی بالاخره قربانی این تضادها خواهد شد. » (تأکید از نویسنده)

ولی بلشویک‌ها هرگز ادعا نکرده‌اند که حمله از طرف دول سرمایه‌داری علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی غیر ممکن است. رهبران بلشویک در این مورد کاملاً واقف بوده‌اند. لنین می گوید:

« تا زمانی که جمهوری شوروی یک ایالت تنها منفرد در میان جبهه سرمایه‌داری است، خیالبافی و اجحاف گوئی مسخره آمیزی خواهد بود اگر که، ..... در مورد عدم امکان خطرات متنوع فکر نکنیم. البته تا زمانی که چنین تضادهای اساسی وجود دارد، خطر نیز وجود خواهد داشت و هیچ راه فرار از آنها نیست. » (و. ای. لنین، منتخب آثار، چاپ روسی، جلد ۲۶، ص. ۲۹)

با افزایش استحکام اتحاد شوروی، با پیشرفت صنعتی شدن کشاورزی سوسیالیستی، با مقتدر نمودن نیروهای دفاعی کشور و پشتیبانی از اتحاد شوروی از طرف زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری، امکان مقاومت در مقابل حمله نظامی از خارج نیز افزون تر گشته است. ولی هنوز خطر وجود دارد و هیچ کس بهتر از رهبران اتحاد شوروی از این مسئله آگاهی ندارد.

ولی وقتی که ترتسکی در مورد تضادهای اجتناب ناپذیر درونی و برونی صحبت می کند، منظور چنین خطر حملات امپریالیستی که به آسانی و روشنی قابل هضم می باشد، نیست، مقصود او چیز دیگریست. او به اندازه ای که بر روی تضادهائی که وی تضادهای "درونی" می نامد، تأکید میکند، بر روی تضادهای خارجی که تضاد میان اردوگاه سرمایه داری و اردوگاه سوسیالیستی است، پافشاری نمی نماید. او می گوید، بالاخره اتحاد شوروی باید "قربانی" این تضادهای خود گردد.

این تضادها کدامند؟ تا سال ۱۹۳۱ چه تضادهائی در اتحاد جماهیر شوروی باقیمانده اند؟ طبقه مالکان ارضی که مدتهاست از بین رفته است، بورژوازی به بخش بسیار جزئی و بی اهمیت تبدیل شده است. در اثر کولکتیو کردن دهات، کولاکها به سرعت تضعیف گردیده اند. تا آن زمان تضادهای طبقاتی، همراه اضمحلال طبقات قدیم، در حال از میان رفتن بودند. با وارد کردن ماشین آلات و تکنیک جدید در دهات کلکتیو، تفاوت میان شهر و ده رو به کاهش رفت. روز افزونی موفقیت های اتحاد جماهیر شوروی شامل پیشرفت هر چه بیشتر تولیدات صنعتی، پیشرفت در امور اشتراکی، دفع هر چه بیشتر کولاکها و بازماندگان بورژوازی، ارتقاء سطح فرهنگ کشوری که مردمش در امنیت کامل به سر می بردند، میشد. چرا باید این پیشرفت ها "تضادهای داخلی" را که "خواه و ناخواه" رشد می کنند، بیوشانند؟

مسئله مشکلات وجود داشت، بازماندگان بورژوازی بدون مبارزه سرسخت مایل به تسلیم نبودند و اینجا و آنجا ضربه وارد می کردند - ولی پیشرفت اقتصاد سوسیالیستی و تبحر سریع کارگران در ارتقاء و آگاهی و دانش خود، کوشش های آنان را به سراشیب نیستی سوق داد. تنها به دست گیری تکنیک جدید، غلبه بر سنن و شیوه های قدیم در کار و تسلط بر طبیعت با مقداری اشتباهات و اشکالات همراه بود. ولی این مشکلات، مشکلات رشد بودند. هر مرحله از انقلاب راه خویش را در آن مرحله مشخص می یافت.

بنابراین، "قربانی شدن" به خاطر تضادهای موحش در چیست؟

این نیز یکی از چندین اسرار استدلالات ترتسکی می باشد. استدلالات وی به هیچ وجه قانع کننده نیستند و فقط آرزویی در پی استدلالات وجود دارد؛ پیر دیر آرزو دارد که پیشرفت های اتحاد جماهیر شوروی متوقف شده تا تئوری "انقلاب پی در پی" وی، یعنی تصادم حتمی الوقوع میان پرولتاریا و دهقانان، به اثبات برسد.

شاید ترتسکی میخواهد بگوید که ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی امکان ناپذیر بوده، زیرا که کشور دارای شرایط لازمه نمی باشد؟ گرچه لازم به

تکرار نیست، ولی بار دیگر باید خاطر نشان سازیم که رشد و گسترش زندگی اقتصادی و فرهنگی اتحاد شوروی معجزه آسا بوده است. حتی تا قبل از اتمام جنگ داخلی و زمانی که لشگرهای اجنبی متجاوزین هنوز در خاک روسیه بودند، بلشویک‌ها شروع به برنامه ریزی کار ساختمان سوسیالیسم نمودند. در ابتدا یک امر خارق‌العاده به نظر می‌آمد. کشور در اثر سه سال جنگ امپریالیستی ویران شده بود. ارتش ژنرال‌های سفید روسیه و دول اجنبی آن را به خرابی کشانده بودند. قریب ۵ سال محاصره اقتصادی، این کشور را در تنگنا قرار داد و دوران قحطی را سپری نمود. تولیدات صنعتی در ۱۹۲۱ یک پنجم سال ۱۹۱۳ بود. کشاورزی به یک دوم رسیده بود. بازده کار وسائل نقلیه بسیار وخیم بود. ولی بلشویک‌ها خمیره دیکتاتوری پرولتاریا را که عبارت بود از؛ انرژی لایزال و قدرت خلاق توده آزاد شده و زحمتکش به سرکردگی طبقه کارگر و رهبری حزب بلشویک، درک کرده بودند.

لنین که بیش از هر کس دیگر نقایص آن کشور بزرگ را در می‌یافت، هم چنین امکانات ساختن سوسیالیسم را مورد بررسی قرار داد. زمانی که ترسکی برای اثبات نظریه خود مبنی بر عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور مشغول نشر کتاب "۱۹۰۵" بود و موقعی که او مشغول تدوین مواضع اپوزیسیون بر علیه لنینیسم می‌بود، لنین در ژانویه سال ۱۹۳۳ چنین نوشت:

« در حقیقت، آیا قدرت دولتی مستولی بر کلیه وسائل تولید بزرگ، همراه با قدرت دولتی در دست پرولتاریا، وحدت این پرولتاریا با میلیون‌ها دهقانان کوچک و خرده پا، تضمین رهبری این پرولتاریا نسبت به دهقانان و غیره کافی نیست که از کنوپراتیوها، کنوپراتیوهائی که تا کنون ما نسبت به آنان به مثابه مغازه‌داران رفتار نموده‌ایم و تا اندازه‌ای هم، در تحت شرایط نپ (سیاست اقتصادی نوین)، به جا بوده - آیا اینها تمام آن شرایط لازم نیستند که بتوان بر پایه آنها جامعه سوسیالیستی را بنا نهاد؟ (تأکید از نویسنده) این خود کاملاً ساختمان سوسیالیسم نیست، ولی این تمام چیزی است که برای ساختن چنین جامعه‌ای ضروری می‌باشد. » (و. ای. لنین، منتخب آثار، چاپ روسی، جلد ۲۷، ص. ۳۹۲)

امروزه پایه جامعه سوسیالیستی ریخته شده است، اتحاد جماهیر شوروی به سرعت به طرف جامعه بدون طبقه به پیش می‌رود. ولی بنگر که ترسکی چگونه در نقش پیامبری اقامه میکند و جهان را "هشدار" می‌دهد:

« بحران در شرف وقوع در اقتصاد شوروی بالاخره و در آینده نزدیک، افسانه شیرین امکان پذیر ساختمان سوسیالیسم در یک کشور را خرد خواهد کرد و برای ما جای شک نیست که بسیاری کشته به جای خواهد گذاشت.... بحران شوروی غفلتاً و بدون خبر قبلی دامنگیر کارگران اروپا و به خصوص کمونیست‌ها خواهد شد..... تضادهای اقتصاد شوروی، دستاوردهای ناتمام و متزلزل، اشتباهات وخیم رهبری و خطراتی که در مسیر سوسیالیسم بوده.... در آینده نزدیک با خود تأیید صحبت ما را خواهد آورد. » (لئون ترتسکی، "بحران در اقتصاد شوروی"، ص. ۴-۵)

با ایمان به این امر که ساختمان سوسیالیسم در شوروی جامعه عمل نخواهد پوشید، او نسبت به کلیه عوامل موجود در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یک احساس دشمنی کینه توزانه در خود می‌پروراند. او مشکلات را چندین بار بزرگ‌تر کرده و در صورتی هم که مشکلی هم وجود نداشته باشد، او آن را از خود اختراع می‌کند. او هنگامی پیش‌بینی "بحران" را می‌کند که از چندین مانع فقط، یک مانع باقی مانده که مورد غلبه قرار گیرد. او زمانی کاهش نیروها را می‌بیند که نیروها در حال رشد و پایه گرفتن می‌باشند؛ او منکر موفقیت‌ها می‌گردد، او موفقیت‌ها را به مثابه شکست تلقی می‌کند؛ او نقش یک مشتری را به خود گرفته و با اشاره به حزب کمونیست و کمیته مرکزی به رهبری استالین می‌گوید: "این بوروکرات‌ها هستند که مخرب انقلاب کارگران می‌باشند" در پس همه اینها، عدم اعتقاد روشنفکر مابانه خرده بورژوائی وی نسبت به انقلاب و ترس از مشکلاتی که در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا در این جهان متخاصم قرار دارد، نهفته است.

چه چیزی باعث شد که وی را در اوایل به مثابه یک اپوزیسیون برانگیزد؟ چه چیز سبب و اساس وحدت غیر اصولی ترتسکی با زینوویف و کامنف گردید؟ این همانا چیزی جز روش تسلیم طلبانه او نسبت به سیاست اقتصادی نوین در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نبود، که وی را این چنین برانگیخته بود.

بلشویک‌ها در سال ۱۹۲۱ در مخالفت با تصمیم نادرست بعضی کمونیست‌های "چپ"، کمونیسم به اصطلاح نظامی را طرد کرده و سیاست اقتصاد نوینی (نپ) را معرفی نمودند. کمونیسم نظامی که از سال ۱۹۱۸ برقرار بود، آلت مبارزه بر علیه جنگ داخلی و دفع مداخله بوده است. دولت در تمام تولیدات کشور دست داشته و آن را بر اساس یک نقشه برای مقاومت در مقابل حمله نیروهای دشمن طبقاتی توزیع می‌نمود. در طول این زمان، تولید



پیشرفت نکرد، بلکه کمتر شد. وسائل نقلیه بهتر نشد، بلکه بدتر گردید. قسمت اعظم محصولات تولید شده در کارخانجات و فابریک به جلو جبهه جنگ فرستاده میشد. دولت مواد غذایی و خام را از دهقانان گرفته و بنا بود در عوض، محصولات تهیه شده به آنها تحویل دهد. ولی این عمل به خاطر شکست سیستم صنعتی و نیاز مواد در جبهه جنگ انجام نگردید، در نتیجه دهقانان عملاً کشور را در آن سال‌های وخیم پشتیبانی کرده و دولت نیز در عوض بنا به گفته لنین به آنها قبوض بدهی تحویل داد. به آنها قول آینده بهتری را داد، وقتی که جنگ حداقل در جنبه‌های اساسی آن پایان یافته بود، زمانی که وجود حکومت شوراهای حداقل برای موقت، موثق گشته بود، به خودی خود واضح بود که دیگر کمونیزم نظامی غیر ممکن می باشد. واجب بود که وحدت با دهقانان متوسط را؛ که طی کمونیزم نظامی شیره آنها کشیده شده بود، تقویت کرد. ضروری بود که اساس ساختمان سوسیالیسم را بنا نهند. قبل از هر چیز کشور تحت رهبری شوراهای احتیاج داشت که طرز تولید را فرا گیرد. دهقانان نیاز به تشویق برای ارتقاء تولید محصول داشتند و این امر با فروختن محصولات آنان در بازار امکان پذیر بود. به منظور رهائی از اقتصاد بی نهایت غیر متحرک، واجب بود که حتی تولید صنعتی شخصی را نیز تشویق کرد.

سیاست اقتصاد نوین شامل مشخصات زیر بود:

منابع طبیعی و مؤسسات صنعتی بزرگ در دست دیکتاتوری پرولتاریا؛  
کل سیستم اعتبار متمرکز در دست دیکتاتوری پرولتاریا؛  
تمام سیستم راه آهن و وسائل نقلیه در دست دیکتاتوری پرولتاریا؛  
تمام تجارت خارجی تحت کنترل دیکتاتوری پرولتاریا؛  
زمین‌های شهری و ساختمان‌ها در دست شوراهای محلی و حوزه‌ای؛  
صنایع شخصی و تجارت شخصی تحت نظر دولت پرولتاریا و بر حسب قوانین مجاز بوده؛

دهقانان حق داشتند که پس از پرداخت مالیات محصولات، اجناس خود را در بازار آزاد به فروش رسانند.

سیاست اقتصادی نوین یک عقب نشینی نسبت به موقعیت کمونیزم نظامی بود - ولی به منظور پیشرفت سریع ضروری می بود. دیکتاتوری پرولتاریا قوی تر از هر زمان دیگر بود. مواضع استراتژیکی در سیستم اقتصادی، در انحصار دیکتاتوری نگهداشته شده بودند، صنایع و تجارت شخصی فقط به منظور ترویج و پیشرفت در کیفیت و کمیت صنایع و تجارت سوسیالیستی تا جایی که قادر باشند در مقابل تجار شخصی به رقابت برخیزند، به کار گرفته شدند. با پشتیبانی شوراهای از صنایع و تجارت خود در مقابل تجارت و صنایع شخصی، پیش بینی پیروزی اولی بر دومی امر غامضی نبود.

لنین با ایمان راسخ نسبت به قدرت خلاق توده زحمتکش، سیستم اقتصاد نوین را به منظور پیشرفت سریع شوروی به طرف سوسیالیسم تدوین نمود. ترتسکی چنین پیشرفتی را پیش بینی نمی کرد.

در اینجا نیز ما با مسئله دهقانان روبرو هستیم. همان طور که می دانیم ترتسکی هرگز امیدی به نیروی انقلابی دهقانان نداشت. با ورود سیستم اقتصاد نوین در دهات، دوباره دهقانان غنی، کولاک‌ها پدیدار گشتند. این امر کاملاً صحیح است ولی کولاک دیگر همان فرد ماقبل انقلاب نبود. او از قدرت سیاسی خلع سلاح شد و به هیچ وجه به ثروتمندی کولاک‌های زمان سرمایه‌داری نیستند. اما وی هنوز عاملی بود که نمی بایستی در محاسبات خود به آن کم بها داد. طبق قانون او حق خرید زمین نداشت. ولی به طور غیر قانونی زمین‌های دهقانان فقیر، که ابزار کار و نیروی انسانی برای کار و زمین خود نداشتند و اغلب به صورت کارگر کشاورزی برای او کار می کردند را تصاحب می کرد. کولاک‌ها مبدل به استثمارگران دهات شدند. گاهی حتی به درون شوراهای محلی خزیده و از قدرت سیاسی خود سوء استفاده می کردند. دولت حداکثر سعی خود را میکرد که به دهقانان کمک کند. آنها را از مالیات معاف کرده و به آنها وام می داد؛ گاهی گاو و ابزار کشاورزی در اختیار او می گذاشت و از طرف دیگر در آمد دهقانان غنی را به شدت به مالیات می بست. ولی هنوز، در دهات اختلاف طبقاتی وجود داشت.

بورژوازی نپ در شهر، کولاک در ده، ترتسکی شانس خود را به مرحله آزمایش گذارد. هنگامی که وی اعلان داشت که انقلاب در خطر بوده و عناصر سرمایه‌داری در حال بلعیدن عناصر سوسیالیست اقتصاد شوروی می باشد، زینوویف و کامنف به وی پیوستند. این که اپوزیسیون واقعاً ترسیده و یا اعلان خطر او در مورد شکست سیاسی یک عکس العمل بوده، مورد بحث نیست. ولی عمل آنان حمله مستقیم و غیر اصولی نسبت به رهبری حزب کمونیست بود.

یکی از صفات مشخصه اپوزیسیون ترتسکی در این است که خواهان پیشرفت اتحاد شوروی نبوده؛ وانمود می کند که به تکامل نیروهای اجتماعی از یک مرحله به مرحله دیگری اصلاً توجهی ندارد. در اقتصاد نپ، او سیستمی را می دید که برای ده‌ها سال، و بلکه همیشه باقی خواهد ماند. مشکلات موجود در این سیستم اقتصادی تحرک جدیدی به آنها داد. بلشویک‌ها نقشه‌ای مشخص داشتند که بر طبق آن وضعیت موجود در مدت کوتاهی دستخوش تغییرات می گشت. ولی یکی دیگر از صفات مشخصه ترتسکیسم در این است که بیانیتهای بلشویک‌ها را که بر علیه اعلامیه‌های ترتسکیستی بیرون می آمد، مورد توجه و بررسی قرار نمی داد.

حزب بلشویک و استالین این تغییرات را چگونه مجسم می کردند؟ آنها پیروزی سریع قسمت سوسیالیستی اقتصاد ملی را بر قسمت سرمایه‌داری آن در نظر داشتند، و در چنین راهی گام برمی داشتند. آنان پیش بینی می کردند که در آینده نزدیک کارخانجات اشتراکی اتحاد شوروی به حدی ترقی خواهند کرد که به آسانی با کارخانجات سرمایه‌داری رقابت کرده و آنان را ورشکست خواهند نمود. آنها پیش بینی نمودند که بزودی کنوپراتیوها شیوه تجارت را آن چنان فرا خواهند گرفت که قادر خواهند بود تجارت خصوصی را از صحنه خارج کرده و افراد مشغول به آن را وارد صف کارگران بنمایند. در مورد دهقانان میانه حال و فقیر، حزب و استالین می دانستند که املاک شخصی و تیول‌داری فردی امری گذرا بوده و بزودی دهقانان به تولید تعاونی ملحق خواهند شد، یعنی با کمک حزب و دولت شروع به ساختمان مزارع اشتراکی نموده که به معنی از بین رفتن کولاک‌ها و الغاء طبقات در ده خواهد بود.

آنان می دیدند که بعضی از کولاک‌ها ثروتمند می شوند. ولی هرگز ترس به خود راه ندادند. آنها می دانستند که کولاک‌ها به عنوان یک طبقه هرگز پایدار نخواهند ماند. آنها سیاستی داشتند که اجباراً دهقانان فقیر و میانه حال را "از نو ساخته" و آنان را تشویق می کردند، به آنان می آموختند و تشویقشان می کردند که چگونه تحت رهبری پرولتاریا، کشاورزی سوسیالیستی را سازمان دهند - و آنها واقف بودند که بدین وسیله موجودیت کولاک‌ها را غیر ممکن خواهند ساخت. آنها در چنین شرایطی به سرعت هرچه تمام تر برای تهیه وسایل مورد نیاز برای اشتراکی نمودن کشاورزی اقدام نمودند. این وسائل می بایست شامل ابزار بهتری می بود، ماشین‌های کشاورزی، تخم‌های مرغوب تر و متخصصین کشاورزی برای راهنمایی دهقانان به منظور بالا بردن کشاورزی به سطح تولید سوسیالیستی مورد نیاز بود.

برنامه‌ای بود که با دقت فراوان طرح ریزی شده بود. مبتکر و سرمنشاء این برنامه لنین بود. این برنامه با اصالت و مهارت کامل به وسیله حزب بلشویک به رهبری استالین اجرا شد. این برنامه تنها راهی بود که می توانست اقتصاد را از این حالت رهائی بخشد. ولی این انقلاب کشاورزی فقط زمانی موفقیت آمیز بود که وحدتی میان کارگران و دهقانان وجود داشته باشد.

بلشویک‌ها مطرح می کردند که: با گذاردن مالیات سنگین بر در آمد کولاک‌ها، به مبارزه با آنان پرداخته و نفوذ آنان را از شوراهای محلی از میان ببرید. با دادن زمین، ابزار کشاورزی، اعتبار و رهائی از مالیات، دهقانان فقیر را یاری رسانید. برای بهبود وضع اقتصادی دهقانان میانه حال و نزدیک کردن آنان به وظایف پرولتاریا با آنان وحدت کنید. "سطح مادی و معنوی زندگی

دهقانان را بالا برید، و آنها را به جاده‌ای سوق دهید که به سوی سوسیالیسم رهسپار گردند." (استالین).

این بود طرحی که از طرف بلشویک‌ها با مهارت کامل برنامه ریزی شده بود. بر علیه این نظریه دو تز رشد یافت: تز راست و تز "چپ". نظریه راست ماهیت سرمایه‌داری کولاک‌ها را کم اهمیت داده، و کولاک‌ها را به مثابه دهقانان میانه حال می‌دید؛ نظریه "چپ" (ترتسکی) ماهیت خرده بورژوائی دهقانان میانه حال را پر اهمیت داده و دهقانان میانه حال را به مثابه کولاک‌ها قلمداد می‌نمود. ترتسکی تصور می‌کرد که طبقه دهقان مملو از "کولاک‌ها" می‌باشد. حزب کمونیست با هر دو گرایش‌ات مبارزه کرد زیرا که واقف بود که این گرایش‌ات به کجا خواهند انجامید.

استالین در ۹ ماه مه ۱۹۲۵ در گزارش به اعضای حزبی مسکو گفت:

« وظیفه ما این است که همبستگی نزدیکی میان خود و توده عظیم دهقانان به وجود آوریم، سطح مادی و معنوی زندگی دهقانان را بالا برده و آنها را به جاده‌ای سوق دهیم که به سوی سوسیالیسم رهسپار گردند. وظیفه اصلی ما این است که دوش به دوش دهقانان و به رهبری طبقه کارگر، سوسیالیسم را بر پا داریم، زیرا فقط تحت چنین رهبری است که می‌توان ضمانت کرد که اقتصاد کشور در راه سوسیالیستی سازمان خواهد یافت. » (استالین، "لنینیسم" جلد اول، ص. ۲۴۷-۲۴۸، گزارش در ماه مه ۱۹۲۵)

راه و روش سوسیالیستی در دهات به چه شکل خواهد بود؟ استالین به این سؤال جواب می‌دهد:

« چگونه می‌توان دهقانان را به جریان عمومی پیشرفت اقتصادی شوروی جلب کرد؟ به وسیله کئوپراتیوها. به وسیله اعتبار تعاونی کشاورزی تعاونی، پخش تعاونی و تولید تعاونی. چنین است روش و شیوه‌ای که دهقانان را به کندی ولی به طور حتم، به جریان عمومی ساختن سیستم سوسیالیستی جلب خواهند کرد. » (همانجا، ص. ۲۴۹)

تولید تعاونی نام دیگری برای کشاورزی اشتراکی می‌باشد. چرا این جریان بایست به کندی انجام پذیرد؟ زیرا که کارخانجات و فابریک‌های سوسیالیستی می‌بایست به اندازه کافی ماشین آلات و ابزار تولید

کنند، تا موجب تشویق دهقانان در پیوستن به کئوپراتیوها گردند، زیرا که معادن شوروی می بایست به اندازه کافی ذغال و فلز برای تولید آهن و فولاد به منظور مصرف در ماشین آلات کشاورزی تهیه کنند، زیرا که کارگران برای تولید می بایست تعلیم ببینند - و در عرض چند سال همه اینها صورت تحقق به خود گرفتند، در کل حدوداً بیش از هفت سال از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۹ از آغاز نپ تا جنبش عظیم اشتراکی کردن - طول نکشید. ولی در طی همان سالها ترتسکیست‌ها چه هیاهویی که به پا نکردند! و چه فتنه‌هایی که برنیا‌نگیختند! و چه موانعی که در مقابل پیشرفت اقتصاد شوروی به وجود نیاوردند! و چه فعالیت‌هایی که در جهت ضربه زدن به وحدت حزب کمونیست، که خود اولین شرط ساختمان اقتصادی سوسیالیستی است انجام ندادند!

به مدت سه سال از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷، که ترتسکیست‌ها عضو حزب بودند، هزاران جور هیاهو و قیل و قال در مورد رشد کولاک‌ها و بورژوازی نپ به راه انداختند. پیشنهادات آنان بر حسب درک صحیح از اقتصاد شوروی نبود، بلکه ناشی از ترس بی اساس ایشان بود. آنها می گفتند:

« دهقانان را باید در یک آن وارد مناسبات کلکیتو کنیم، حتی اگر فشار و زور ضروری باشد، باید در جهت این عمل به کار برده شود. »

که اگر چنین طرحی به مرحله اجراء در می آمد دهقانان را بر علیه کارگران برمی انگیخت و انقلاب را با خطری بزرگ مواجه می ساخت. آنها می خواستند که با صرف اضافی یک بیلین روبل جهش صنعتی شدن را سریع تر نمایند. این یک بیلین روبل می بایستی از طریق بالا بردن قیمت اجناس جمع آوری می شد - عملی که نه تنها مشکلی را حل نمی کرد، بلکه بیشتر باعث مشکلات عدیده تری می گردید، زیرا که گرانی قیمت اجناس بر روی اغلب دهقانان فقیر و میانه حال یعنی قشر عمده مصرف کننده محصولات صنعتی، اثر کرده و باعث تنزل سطح زندگی آنها می گشت، که این خود باعث استحکام موقعیت کولاک‌ها می گردید. اپوزیسیون ترتسکی حداکثر سعی خود را در تفرقه اندازی بین پرولتاریا و دهقانان میانه حال صرف می نمود.

آنها هنوز در حزب بودند، ولی با آن ستیز می کردند البته نه از دید انتقاد، بلکه از دید متلاشی نمودن حزب. آنان نشریاتی پخش می کردند که تمام عملیات حزب را محکوم می کرد، آنها دهمین سال انقلاب اکتبر را با این بیانیه که، حزب کمونیست، حزب بوروکرات‌ها، کولاک‌ها و بورژوازی نپ می باشد خوش آمد گفتند. این تبلیغات با تأسیس یک گروه زیر زمینی همراه بود که

نشریات خود را پنهانی پخش می کرد. حزب مجبور بود این عملیات را متوقف گرداند. گروه اپوزیسیون اخراج شد ولی فعالیت‌های تبلیغاتی خود را پایان نداد. ما مجبور بودیم این دوره از عملیات اپوزیسیون را عمیقاً شرح دهیم زیرا که کلید درک آن چه بعداً شرح خواهیم داد، در درک همین دوره نهفته است. هر شخص منصفی هم زمان با درک این که ترس و اضطراب او بی جهت بوده است، اعتراف می کند که اشتباه می کرده است. ولی ترسکی مستثنی است. انسان فکر می کند که صنعتی شدن سریع اتحاد شوروی، رشد کشاورزی اشتراکی، تقریباً محو کامل بورژوازی نپ و محو کولاک‌ها به مثابه یک طبقه، می بایست ترسکیست‌ها را که از دور داد و قال به راه انداخته بودند، قانع کرده باشد، ولی اپوزیسیون ترسکی هر چه بیشتر پای استدلالشان در هوا باشد سمی تر و خطرناک تر می گردند. این سمیت از آن عناصر خرده بورژوائی است که پیروزی سوسیالیسم را دیده ولی مایل نیستند که به صف کارگران پیوسته و زندگی شرافتمندانه‌ای را در تحت شرایط تصاحب قدرت به دست پرولتاریا ادامه دهند.

ترسکی هم چنان تا به آخر کارشکن باقی میماند.

\* \* \*

اگر موفقیتی در اتحاد جماهیر شوروی کسب شده که حتی دشمنان نیز مجبور شده‌اند آن را اقرار کنند، همانا پیروزی عظیم اقتصادی در صنایع کشاورزی می باشد، حقایق چنان روشن و بازر است که نیازی به تکرار مکرر آن در اینجا نیست. از یک کشور عقب مانده؛ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به یکی از پیشرفته ترین کشورهای صنعتی تبدیل شده است. از یک کشوری با ۲۰ میلیون دهقان زمیندار به یک کشور کشاورزی مبدل گشته است. از کشوری که برای ابزار صنعتی، وابسته به کشورهای خارجی بوده، به یک کشور که قادر به تولید ابزار صنعتی پیشرفته می باشد، تبدیل گردیده است، از کشوری که اکثریت آنان بیسواد بودند به کشوری تبدیل شده است که تقریباً همه، به خصوص نسل جوان آن با سواد گشته‌اند. کارخانجات شوروی از بهترین نوع کارخانجات در جهان می باشند. مهندسین و کارگران شوروی، پیشرفته ترین تکنیک‌ها را می آموزند. تولید صنعتی شوروی ۴۰۰ درصد در پنج سال گذشته پیشرفت کرده است. کشاورزی شوروی مشکلات اولیه را پشت سر گذاشته و در جهت عرضه مقدار زیادی مواد خوراکی و خام برای کل کشور در حال حرکت است. کارخانجات شوروی صدها هزار تراکتور و کامیون و دیگر ماشین آلات کشاورزی را تولید می کنند.

موفقیت‌های اتحاد شوروی، ارتقاء سطح زندگی توده مردم، و زندگی معنوی آنان - همه اینها تحسین میلیون‌ها زحمتکش سراسر دنیا را برانگیخته و به همان نسبت نیز باعث خشم استعمارگران گردیده است. ولی جایگاه ترسکی در این میان چیست؟! او همراه زحمتکشان نیست. او همانند استعمارگران سم پاشی می‌کند و به آنها کمک و مدد می‌رساند. علاوه بر این علیه اتحاد شوروی تبلیغات به راه می‌اندازد. او اعلان می‌دارد، این موفقیت‌ها همگی دروغ هستند و وجود خارجی ندارند.

به نظر وی، اشکال اصلی در کجا نهفته است؟ به طور خیلی ساده این که "در یک کشور نمی‌توان سوسیالیسم ساخت." چرا؟ زیرا که:

«..... پیشرفت عادی اقتصاد از یک طرف و بروز احتیاجات و ناموزونی‌های جدید از طرف دیگر همواره نیاز الحاق به اقتصاد جهانی را بیشتر می‌کند. برنامه "استقلال" که بر مبنای اقتصاد خود کفایتی اتحاد جماهیر شوروی طرح ریزی شده است، ماهیت ارتجاعی و تخلیلی آن را هر چه بیشتر افشاء می‌نماید. این برنامه خود کفایتی ایده آل هیتلر می‌باشد، و نه مارکس و لنین. » (لئون ترسکی، "بحران در اقتصاد شوروی"، ص. ۷، - ۱۹۳۳)

حتی یک جمله از این گفته عنان گسیخته فوق، مفهوم نمی‌شود. عالیجناب ترسکی مثل این که فرق میان ماهیت اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی را فراموش کرده‌اند. در اقتصاد سرمایه‌داری تضادها چنان با سیستم در آمیخته‌اند که راه چاره‌ای وجود ندارد. به طور مثال رشد تولید بزرگ همراه با مزد کم، باعث آن چنان "عدم توازن" می‌گردد که سرمایه‌داری در حل آن عاجز است. در اقتصاد شوروی، اوضاع طور دیگری است. آن "عدم توازن" که ترسکی از آن صحبت می‌کند، مانند عقب ماندن در تولید، مثلاً ذغال و لاستیک با مرحله بحران اصلاً قابل مقایسه نیست. اشکالاتی که این نوع مسائل به وجود می‌آورند به آسانی قابل حل می‌باشند. با پیشرفت اقتصاد شوروی این نوع مسائل در حال نزول هستند، نه در حال ترقی، زمانی که فولاد به قدر کافی وجود دارد اگر یک یا چند کارخانه دیگر عقب مانده باشند، چندان اهمیتی ندارد. زمانی که سیستم راه آهن ترقی کرده است، کمبود یک یا چند جاده چندان قابل توجه نیست. وقتی که اساس کشاورزی بر پایه علمی بنا شده، حتی وجود آب و هوای مناسب نیز چندان پر اهمیت نیست. محصول امسال علیرغم خشکسالی وخیم به قدر کافی فراوان بود. آقای ترسکی! در اقتصاد شوروی ناموزونی‌ها و اشکالات ناشی از آن در حال تنزل می‌باشند و نه ترقی.

و اما در مورد برنامه استقلال - به چه سبب ارتجاعی بوده و به چه علت تخیلی می باشد؟ آیا این واقعیت ندارد که اقتصاد شوروی امروزه کمتر از ۵ سال پیش به کشورهای دیگر وابستگی دارد؟ آیا کارخانجات صنعتی شوروی در موقعیتی نیستند که نیاز وسائل کشور را رفع کنند، در حالی که پنج سال پیش کشور وابسته به واردات خود بود؟ آیا وجود مقدار متناهی و گوناگون مواد طبیعی، ضامن پیشرفت اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی، مستقل از کشورهای سرمایه‌داری نیست؟ تخیلی بودن حقایق که وجود دارند، در چیست؟

و به چه علت این برنامه‌ها ارتجاعی‌اند؟ اگر پیشرفت اقتصادی به علت یک سیاست مشخص فلج گردد، می توان آن را از نقطه نظر اقتصادی "ارتجاعی" خواند، به شرط آن که چنین سیاستی تنها از رهبران اتحاد شوروی سرچشمه گرفته باشد. ولی اگر پیشرفت اقتصادی در اثر سیاست بلشویک‌ها به سرعت به جلو رفته، و اگر از حد تصور هر کشور سرمایه‌داری در بهترین حالاتش، نیز تجاوز کرده باشد، کجای چنین سیاستی ارتجاعیست؟ در اینجا لزومی ندارد که ما از ترسکی بیاموزیم، زیرا می دانیم که ایده آل اقتصاد سوسیالیستی بر مبنای خود کفایتی نبوده، بلکه مبادله بین المللی می باشد، و فقط تحت سیستم بین المللی شوروی یک چنین مبادله‌ای بر مبنای علمی گذاشته می شود. این خود یکی از تزیهای اساسی مارکسیسم می باشد. اقتصاد خود کفایتی، ایده آل اتحاد شوروی نیست. اتحاد شوروی خواهان حکومت مطلقه خود کفایتی نبوده و در راه آن قدم بر نمی دارد. ولی استقلال اقتصادی از بازار سیاسی سرمایه‌داری یک ضرورت بوده، زیرا که اتحاد شوروی به وسیله دنیای سرمایه‌داری متخاصم محاصره شده است. این نظریه که پیشرفت اتحاد شوروی الزاماً "الحاق به اقتصاد جهانی" را به وجود می آورد، اساساً اشتباه می باشد. سال‌هاست که یکی از نظرات جنبی ترسکی این بوده است که اقتصاد شوروی جزئی از اقتصاد جهانی می باشد، و افت و خیز آن در گرو افت و خیز دیگری است. ولی حقایق چه می گویند؟ اقتصاد شوروی از یک پیروزی دیگر به پیروزی دیگر پیش می رود؛ اقتصاد سرمایه‌داری در حال تعفن، نابودی و خرد شدن می باشد. اقتصاد شوروی با پیشرفت‌های بی نظیر، تحت سیستمی که کشور را زیر حکومت شوراهای هر چه بیشتر متحد گردانده، به پیش می‌رود. اقتصاد سرمایه‌داری قادر به حل بحران‌های خود نبوده و کشورهای سرمایه‌داری به طرف نابودی کل سیستم موجود حرکت می‌کنند. حتی شخص کور هم این واقعیت را می بیند. از پیدایش کتاب "بحران در اقتصاد شوروی" ترسکی دو سال می‌گذرد. ترسکی در آن موقع گفت که آینده نزدیک، تأیید صحت گفته‌های وی را نشان خواهد داد. در طی همان سال‌ها، اقتصاد شوروی جهش بی نظیری را تجربه کرده است. ولی پارس کردن ترسکی بر علیه ساختمان پیروزمند سوسیالیستی هر آن بلندتر



می‌گردد. ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی تقریباً تمام شده است - ولی او هنوز تکرار می‌کند که "سوسیالیسم در یک کشور غیر ممکن می‌باشد." بر "تضادهای" بی‌شماری که ترتسکی در ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی کشف می‌کند، نوع جدیدی اضافه گردیده است: تضاد میان تولید و مصرف. حتی ترتسکیست‌ها دیگر نمی‌توانند پیشرفت عظیم اقتصادی اتحاد شوروی را نفی کنند. حتی سرسخت‌ترین دشمن، علیرغم تأسف‌اش، باید بپذیرد که مسئله کشاورزی اشتراکی یک حقیقت می‌باشد. ولی حقایق، ترتسکیست‌ها را باز نمی‌دارد. حقایق را میتوان به اشتباه تفسیر کرد. و آخرین تفسیر اشتباه توسط ترتسکی انجام شد، مبنی بر این که، علیرغم افزایش فراوان تولید مواد مصرفی و علیرغم افزایش عظیم در مصرف فردی کارگران و دهقانان، کالاهای تولید شده هنوز برای توده‌ها ارزش بسیار داشته و هنوز هر کس مایل است جهت مصرف، محصولات بیشتری در اختیار داشته باشد. ترتسکی آن را "انگیزه برای ذخیره فردی" می‌نامد، از آنجائی که شنیده است که مارکس "نیز" درباره (ذخیره اولیه سرمایه!) صحبت به میان آورده است، به این نتیجه عمیق میرسد که این "انگیزه برای ذخیره فردی" ممکن است به احیای سرمایه‌داری کشانده شود. "مادام که که هنوز اکثریت عظیم جمعیت خواسته‌های واقعی خود را نشناخته است، انگیزه اختصاص فردی و ذخیره محصولات، به خود ماهیت توده‌ای داده و دائماً در تضاد با گرایش‌های زندگی اقتصادی کلکتیویستی می‌آید...

« اگر ذخیره مجاز باشد که از حد مشخصی عبور کند، خود به ذخیره اولیه سرمایه‌داری تبدیل گشته و می‌تواند به سرنگونی کلخوزها و سپس نیز به سرنگونی تراست‌ها (مخلوطی از کارخانجات شوروی که در تملک دولت است - نویسنده) منجر گردد. "الغای طبقات" در مضمون سوسیالیستی به معنی تهیه آن چنان شرایط زندگی برای کلیه اعضای آن اجتماع است که انگیزه برای ذخیره شخصی را از میان ببرد. ما هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم... جامعه گذران فعلی مملو از تضاد می‌باشد، که در مورد مصرف، یعنی اساسی‌ترین و واجب‌ترین نیاز هر کس، این تضاد بسیار حاد بوده و همیشه باعث خطر در زمینه تولید می‌گردد. از نقطه نظر احتمالات موجوده و خطراتی که در درون آن نهفته، این خود یک مبارزه طبقاتی می‌باشد...، که ریشه آن در رقابت شدید میان منافع موجود در زمینه مصرف، که خود از اقتصاد عقب افتاده و نامتوازن نشأت می‌گیرد، می‌باشد.» (لئون ترتسکی، "قتل کیروف"، فوریه ۱۹۳۵، ص. ۱۰-۱۱).

ترتسکی هنوز قبای مدافع سوسیالیسم را به تن میکند. از آنجائی که سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی هنوز شرایطی را به وجود نیاورده که بر طبق آن هیچ انگیزه‌ای برای ذخیره مواد مصرفی وجود نداشته باشد، او موقعیتی برای حمله پیدا کرده است. ترتسکی این حقیقت را که توده مردم اتحاد شوروی "گرسنه مواد مصرفی" می باشند - که خود نشان دهنده یک انگیزه برای تولید بهتر می باشد، تبدیل به یک مبارزه طبقاتی نموده است. انگیزه برای به دست آوردن محصول را - با زرنگی - مبدل به انگیزه برای ذخیره می نماید. طبق نظریه ترتسکی، دهقانی که مقدار بیشتری پارچه کتانی و یا پشمی برای خود و خانواده‌اش دریافت می کند، آن را ذخیره کرده، به طوری که در دراز مدت تبدیل به یک سرمایه‌دار شده و شاید هم یک کارخانه ریسندگی، با سرمایه شخصی خویش باز کند. کارگر بافنده که مشتاق دریافت بیشتر آرد گندم و کلم بوده، ممکن است آن را احتکار کرده - "ذخیره" کرده - و آن را مصرف نکند - عجب تضاد حادی در زمینه مصرف وجود دارد! - علاوه بر آن ممکن است مبدل به یک سیلو دار شده، ثروتمند شده و به رقابت با سیلوی دولتی بپردازد و "باعث تضاد در زمینه تولید" گردد. و یا این که دهقان متعلق به کلکتیو که مشتافانه و بی صبرانه منتظر رسیدن رادیوی خودش از شهر بوده، به مجرد دریافت خود، آن را مصرف نکرده و به همسایه، خود فروخته و با "ذخیره" کردن این پول وارد تجارت و داد ستد شده و تدریجاً "مبارزه طبقاتی" را به وجود می آورد و به صورت تهدیدی نسبت به کلخوزها و تراست‌ها در می آید.

سراپا هجویات است، لیکن همواره سیستمی از هجویات در سخنان تمام ترتسکیست‌ها وجود دارد. ترتسکی امیدوار است که از آن رو که هنوز در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی محصولات برای مصرف کنندگان به اندازه کافی نه تنها از نظر تأمین راحتی بلکه نیز تجملاتی، وجود ندارد، بعضی از دهقانان مزارع کلکتیو به امید کولاک شدن فعالیت نمایند - که البته پیدا کردن چنین دهقانی در مزارع کلکتیو خود مسئله‌ای است جدا - و با کمک ترتسکیست‌ها باعث منهدم شدن نظام کشاورزی کلکتیو بشوند.

دریغا که آرزوی ترتسکی به تحقق نپیوست! توده دهقان مزارع اشتراکی در سال ۱۹۳۱، زمانی که به علت بی تجربگی در نواحی شمال قفقاز و اوکراین در مقابل فشار کولاک‌ها سرفرود آوردند، درس خود را آموختند. آنها اکنون دیگر می دانند که امید آنها بیشتر و بهتر در تولید اشتراکی نهفته است. یک عضو کلکتیو ممکن است مقداری از سهم اشتراکی خویش را "برای روز مبادا" ذخیره کند، ولی این عمل، او را به یک کولاک تبدیل نمیکند و با پیشرفت ایمنی و فراوانی محصول در دهات این عملیات نیز از میان خواهد رفت. اما در مورد کارگران شهری، آنها "ذخیره" نکرده و هرگز جمع آوری نمی کنند، آنها

با کمال رضایت تمام عواید خود را خرج می کنند، زیرا که ناراحتی از دست دادن شغل خود نمی باشند و توقع حقوق بیشتر و سطح زندگی بهتری را دارند، که آن را نیز دریافت می کنند. هیچ خطری در مورد احیای "مبارزه طبقاتی در زمینه مصرف" در اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد.

لیکن در این زمینه مطمئناً تضادی موجود است: آن هم تضادی است که مابین حقایق و آرزوهای ترتسکی، مابین انقلابی قدیمی و ضد انقلابی فعلی وجود دارد. در حالی که تولید و مصرف بیشتر شده و توده مردم از تجربه روزانه خود به این نتیجه رسیده اند که هر چه بیشتر تولید کنند، بیشتر نیز مصرف خواهند کرد، او چنین می پندارد که آنها در حال اندوختن و ذخیره کردن سرمایه می باشند. او میدانند که توده مردم تضاد میان تولید زیاد و بازار را در کشورهای سرمایه داری شنیده اند و در نتیجه مراقب است که چنین اصطلاحاتی را در مورد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به کار نبرد، به امید این که فرد ناآگاه را منحرف کرده، به او بقبولاند که بحران سرمایه داری - که عبارت است از فقر در میان وفور نعمت از یک طرف - و کمبود نسبی تولیدات در اتحاد جماهیر شوروی - جائی که ابزار تولید می بایست اول ساخته می شد و جائی که کمبود تولید دائماً در حال نقصان می باشد - از طرف دیگر هر دو یکی می باشد.

در هیچ کجای دیگر ترتسکی ماهیت اصلی و ضد انقلابی خود را هم چون این اتهامات خود ساخته، بر ملا نکرده است.

او به دنبال چه چیزی است؟ نقشه او کدامست؟ آیا او برنامه ای دارد؟ چندی پیش او پیشنهاد می کرد که رشد صنعتی شدن و اشتراکی نمودن جماهیر شوروی باید نقصان یابد. تمام این نظرات و پیشنهادات تحت عناوین کمونیسم "چپ"، کمونیسم "واقعی" ارائه شدند. ولی این پیشنهادات ماهیتاً تشابه زیادی به خود ترتسکی داشتند: جملات انقلابی، ولی ماهیتاً ارتجاعی. حال که اتحاد جماهیر شوروی بر مبنای محکمی بنا شده و کارگران و دهقانان بیشتر از هر زمان دیگر محصولات تولیدی و مصرفی به دست می آورند و دانش و تجربه آنان هزاران بار بیشتر گشته، در حالی که آنان به آسانی می توانند بازده مزرعه و کارخانه را زیاد کرده - پیشنهاد او چیست؟ آیا او برنامه ای برای امروز دارد؟ وقت خود را بیهوده گذرانده اید اگر در نوشتجات متعدد ترتسکی و هم مسلکانش به دنبال جواب سئوالات فوق بگردید.

در حقیقت مقصود آنها ارائه یک برنامه نیست. غرض آنها اغفال کارگران در کشورهای سرمایه داریست که آشنائی چندانی با چگونگی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی ندارند و غرض آنها در اینست که کارگران کشورهای سرمایه داری - به انضمام کارگران آمریکا - را در برگزیدن راه بلشویسم برای

رهائی از بحران‌ها، مأیوس نمایند. آنها کوشش می‌کنند تا تخم بدبینی در مورد دستاوردهای پرولتاریای جهان، و یگانه و بزرگ‌ترین پیروزی انقلاب سوسیالیستی در دوران کنونی را - در بین کارگران بکارند. آنها به خاطر بر پا کردن جنگ بر علیه کشور اتحاد جماهیر شوروی در صدد بسیج ایدئولوژیکی توده‌های مردم هستند. آنها به خوبی از عهده مقاصد سرمایه‌داران بر می‌آیند.

\* \* \* \* \*

از تعبیر و تفسیرهای عجیب و غریب ترنسکیست‌ها در مورد "انقلاب پی در پی" تا تئوری عدم امکان ساختن سوسیالیسم در یک کشور؛ از تئوری عدم امکان ساختن سوسیالیسم در یک کشور، - تا حملات ضد انقلابی علیه هر آن چه در اتحاد جماهیر شوروی بوقوع می‌پیوندد؛ و بالاخره از حملات زبانی بر علیه پایگاه کمونیسم - به همکاری عملی و پشتیبانی دشمن طبقاتی. آیا جای تعجبی باقی می‌ماند که چرا طرفداران متعصب ترنسکی و زینوویف برای مقاصد پلید خود به هفت تیر متوسل میشوند؟

## فصل هفتم حزب کمونیست

« ما به شکل گروه فشرده کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یک دیگر را محکم گرفته و به پیش می رویم. دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته‌اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ما است، تصمیمی که همانا برای آن گرفته‌ایم، که با دشمن پیکار کنیم و در منجلاب مجاورمان در نغلطیم، که سکنه‌اش از همان آغاز ما را به علت این که به صورت دسته خاصی مجزا شده، نه طریق مصالحه، بلکه طریق مبارزه را برگزیده‌ایم، سرزنش نموده‌اند. و حالا از میان ما بعضی‌ها فریاد می‌کشند: به این منجلاب برویم! وقتی هم که آنها را سرزنش می‌کنند، به حالت اعتراض می‌گویند: شما عجب مردمان عقب مانده‌ای هستید! خجالت نمی‌کشید که آزادی ما را برای دعوت شما به راه بهتری نفی می‌کنید!

آری، آقایان، شما آزادی نه تنها دعوت کنید بلکه هر کجا هم دلتان می‌خواهد بروید ولو آن که منجلاب باشد؛ ما معتقدیم که جای حقیقی شما همان منجلاب است و برای نقل مکان شما به آنجا حاضریم در حدود توانائی خود کمک نمائیم. ولی در این صورت اقلاً دست از سر ما بردارید و به ما نچسبید و کلمه بزرگ آزادی را ملوث نکنید، زیرا که آخر ما هم "آزادیم" هر کجا می‌خواهیم برویم و آزادیم نه فقط علیه منجلاب، بلکه با هر کس هم که راه به سوی منجلاب کج می‌کند، مبارزه نمائیم. » (و. ای. لنین، دوره ایسکرا، چاپ انگلیسی، جلد دوم، ص. ۹۷)

در این لغات زیبا که ۱۹۰۲ نوشته شده، لنین معنی دیسیپلین انقلاب پرولتری را برای حزب بلشویک شرح داد. حزب یک مجمع داوطلبانه افرادی است که مایلند یک هدف را دنبال کرده و با دشمن مبارزه کنند. برای این که بیشتر مؤثر واقع گردند، می‌بایست نظم در میان اعضا برقرار باشد. آنها وجود اختلاف عقیده را تحمل می‌کنند ولی در وحدت عمل اصرار می‌ورزند. فردی که با تصمیمات مخالف بوده آزاد است که ترک کند، ولی تا زمانی که یک

عضو می باشد نباید روش خود را در تضاد با روش حزب دنبال کند. آزادی نظر تا زمانی وجود دارد که حزب نظر جمعی را به دست نیاورده باشد. زمانی که حزب به نظریه جمعی رسید، نظرات مخالف حزب نباید پخش گردد، زیرا که این عمل کارشکنی در راه عمل می باشد. هر چه وحدت و نزدیکی میان افراد حزب بیشتر باشد، به همان نسبت نیز شانس موفقیت بیشتر خواهد بود.

این مسئله چنان روشن است که نیازی به تأکید بیشتری ندارد. ولی ترتسکی چنین نمی پندارد. از همان روزهای اولیه فعالیت‌های خود، ترتسکی در خود نفرت عجیبی نسبت به سازمان حزب بلشویک، دیسیپلین بلشویکی، و وحدت فکر و عمل بلشویکی می پروراند. در این مورد، او با لنین چهارده سال مبارزه کرد و به همین منوال دوازده سال است که با استالین به ستیز برخاسته و در همین رابطه با انترناسیونال کمونیستی به مخالفت می پردازد و بر علیه آن مبارزه میکند.

پس از کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بود که دو نظر بلشویسم و منشویسم تبلور می یابند. بلشویک‌ها به رهبری لنین نظر داشتند که حزب واقعی بلشویک بسازند به طوری که هر عضو زیر نظر کنترل سازمان بوده و عملیات او بر طبق نقشه مرکزی باشد. منشویک‌ها با ماهیت فرمیستی خود، پیشنهاد تشکیل سازمان دربار را داده که در آن هر فرد برای انجام هر نوع عملی آزاد می بود. ترتسکی به پشتیبانی منشویک‌ها در آمده، در جزوه‌ای که تا پایان سال ۱۹۰۳ به چاپ رسید در مورد کنگره چنین گفت:

« مرده گان اراده خود را به زنده گان تحمیل کردند. به ما به جای قروض گذشته سفته یک رباخوار داده میشود - و تاریخ، با بی رحمی "شیلاک"، تقاضای گوشت خام از بدن زنده حزب می نماید. لعنت بر آن باد! سرنوشت ما چنین بود... البته منظور ما در اینجا نفی مسئولیت شخصی رفیق لنین در کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه نیست، این مرد، با انرژی و ابتکاری که در وی طبیعی است، نقش یک اخلاک‌گر را بازی کرد. » (لئون ترتسکی، کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه، گزارش هئیت اعزامی سبیریه، صفحه ۱۱)

ریشه مسئله در اینجا روشن است، ترتسکی تصمیمات مربوط به سازمان متشکل حزب بلشویک را نفرین میکند. در نظر او لنین مُخل حزب است، زیرا که او سازمان حزبی را می خواست، که در آن برای هیاهوی خرده بورژوا مابانه و برای روشنفکران انزوا طلب با برنامه‌های خیالی خود، جایی

نبود. ترتسکی سانترالیسم را تبلیغ میکند. او گمان میکند که سانترالیسم فقط به معنی "خشک لغت" می باشد. او به خصوص از این گفته لنین که، تمایل پرولتاریا نسبت به دیسیپلین بیشتر از روشنفکران فردگرای آنارشیست می باشد، غضبناک است.

در جزوه دیگری که تقریباً در همان زمان نوشته شده، میگوید:

« چه خشمی فرد را فرا می گیرد، وقتی که این دروغ‌های بی قید عوام فریب (لنین) را میخواند! پرولتاریا، همان پرولتاریائی که تا دیروز گفته میشد طبیعتاً به طرف اتحادیه کارگری می خزد، امروز گفته میشود که میتواند درس دیسیپلین سیاسی دهد! و به چه کسی؟ به همان روشنفکرانی که طبق نقشه دیروز می بایست نقش آگاهی دهنده طبقاتی و آگاهی دهنده سیاسی به پرولتاریا را بازی می کردند. تا دیروز پرولتاریا در خاک غلت می خورده؛ امروز به درجه غیر قابل تصور بالا برده میشود! دیروز روشنفکران حامل درک سوسیالیستی بوده‌اند، امروز گناه دیسیپلین کارخانه‌ای بر علیه او آورده میشود! و این را مارکسیسم می خوانند! و این طرز تفکر سوسیال - دموکراسی میباشد! واقعاً غیر قابل قبول است که با چنین بدگویی نسبت به سابقه ایدئولوژی پرولتاریا رفتار شود که از طرف لنین عملی میشود! » (ل. ترتسکی، "وظایف سیاسی ما"، ۱۹۰۴، ص. ۷۵)

ترتسکی قادر نیست که اساس برخورد مارکسیستی نسبت به پرولتاریا و روشنفکران را درک کند. یکی از نظرات اولیه مارکسیسم بر آن است که بدون حزب کمونیست، پرولتاریا به طرف اتحادیه کارگری رانده خواهد شد. حزب کمونیست نماینده پیشرو طبقه کارگر، بهترین عناصر آن، پر شهامت ترین و آگاه ترین قشر آن محسوب میشود، در اینجا فهم آن قشر از روشنفکران که خود را با طبقه کارگر یکی میداند بسیار پر اهمیت می باشد. این روشنفکران در ساختن ایدئولوژی طبقه کارگر کمک به سزائی می نمایند. در این که حاملین تئوری انقلابی و پراتیک انقلابی پیشروان طبقه کارگر بوده و روشنفکران انقلابی نیز نقش بسیار مهمی را در این پیشروان باز میکنند، هیچ گونه تضادی وجود ندارد. این یک حقیقت است که پرولتاریا نسبت به دیسیپلین تمایل بیشتری داشته باشد و معنی دیسیپلینی را بهتر از روشنفکران خرده بورژوا، که ممکن است با جنبش کارگری همدردی کرده ولی خود را از آن نمی داند، درک کند. توجه کنیم که ترتسکی با چه نفرتی نسبت به دادن درس دیسیپلین از طرف پرولتاریا به روشنفکران صحبت میکند. این امر اتفاقی نیست. او دفاع از

روشنفکران خرده بورژوا را به عهده خود می گیرد. به کرات نسبت به این عقیده پافشاری میکند که دانش آموزان و روشنفکران ممکن است اهمیت بیشتری برای انقلاب کسب کنند تا انقلابیون حرفه‌ای که بنا به نظر لنین افرادی هستند که خود را تماماً در اختیار انقلاب گذارده‌اند. به نفعی که وی نسبت به لنین دارد توجه کنید.

« این حقیقت اتفاقی نبوده، بلکه نشانه عینی‌ایست از این که رهبر جناح ارتجاعی حزب ما، (تأکید از نویسنده) رفیق لنین، که مدافع شیوه تاکتیکی مسخره ژاکوبینیسم شده، مجبور به دادن چنین تعریفی از سوسیال دموکراسی گشته که چیزی جز تلاش تئوریک در نابودی ماهیت طبقاتی حزب ما نیست. آری تلاش تئوریک که از نظرات برنشتاین خطر کمتری ندارد. » (برنشتاین رهبری ریزونیست‌های جناح راست افراطی سوسیال دموکراسی - نویسنده)! (همانجا، صفحه ۹۸)

لنین رهبر جناح ارتجاعی حزب سوسیال - دموکرات! این کلمات می بایست با آهن گذاخته بر پیشانی ترسکی حک شود. از آن پس به مدت سی سال است که او بلشویک‌ها را جناح ارتجاعی، بوروکرات و دیکتاتور بر پرولتاریا، می خواند. در سال ۱۹۰۴ او اعلان داشت که لنین در حال آماده کردن یک "تبرئه فلسفی در رابطه با انشعاب حزب است که وی به خاطر هژمونی بر اطرافیان خود طرح ریزی نموده بود"، می باشد. چنین است فرمول کلاسیک او از بلشویسم، که تا به امروز نیز به آن وفادار مانده است.

« شیوه اداره حزب ما نمی تواند همانند شیوه اداره کارخانجات باشد همان طور که کارخانه به خودی خود نمی تواند نمونه خوبی برای حزب ما باشد. این شیوه شرایطی را به وجود می آورد که - سازمان حزبی جانشین حزب گشته، کمیته مرکزی جانشین سازمان حزبی شده و بالاخره "دیکتاتور" جانشین کمیته مرکزی می گردد..... کمیته تمام "دستورات" را صادر میکند در حالی که "مردم بره وار آن را اجراء میکنند". »

این درک ترسکی از سازمان حزب بلشویک می باشد.



سال‌ها گذشت. تریسکی به داخل حزب کمونیست اتحاد شوروی راه داده شد و تحت نظر لنین مبارزه کرد. او به مقام‌های بالاتری ارتقاء یافت. او به چشم خود پیروزی حزب کمونیست را به مثابه رهبر پرولتاریا در انقلاب ظفرمندان بر یک ششم سطح جهان دیده بود. او به مدت سه سال شاهد مبارزات همان حزب در پرافتخارترین جنگ‌های داخلی بود. او همکاری حزب کمونیست را دست به دست و در رهبری توده‌های دهقانی، به منظور ضمانت پیروزی انقلاب دیده بود. او آغاز دوره ساختمان جدید را هنگامی که پرولتاریا از یک کشور تقریباً ویران شده، شروع به ساختمان سیستم جدید صنعتی به منظور پایه گذاری سوسیالیسم کرد، به چشم مشاهده کرده بود. او چیزی را که باعث پیروزی گشته - یعنی ابتکار از پائین، یعنی جویبار نیروی خلاقه‌ای که به وسیله دیکتاتوری پرولتاریا راهش باز گشته بود و به وسیله نقشه‌های تدوین شده از طرف حزب کمونیست رهبری میشد، دیده بود.

این حزب همیشه به وسیله نابغه بزرگ، لنین، رهبری میشد که قسمت اعظم نیروی خارق‌العاده خود را در مسائل ساختمان حزب صرف نموده بود. حزب در سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۴، شروع به دوباره متشکل کردن خود در راه ساختمان اقتصادی نمود. وظایف جدیدی در مقابل او قرار داشت. موقعیت خود را از حالت جنگ به حالت صلح عوض میکرد. گاهی وظایف دوران صلح مشکل‌تر از وظایف دوران جنگ می‌بود. تغییر و تبدیلات شخصی و سازمانی بدون اصطکاک انجام نمی‌گرفت. مدیریت فعالیت‌های صنعتی! همیشه بازده کافی نداشت. سازمان داخلی حزب کمونیست نمی‌توانست، همیشه کارهایش را به سهولت پیش برد. حزب رشد یافته بود. حزب پرولتاریائی بود، که نخستین دیکتاتوری پرولتاریا را در جهان رهبری میکرد. تناقضات سازمانی، ناموزنی‌ها در برنامه‌ها اجتناب‌ناپذیر بودند. آیا حزب به اندازه کافی دارای دموکراسی درونی، انتقاد از خود، انعطاف‌پذیری و جرأت برای قبول این کمبودها و اقدام در جهت رفع آنها را داشت؟ ما نمی‌توانیم تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را در اینجا بیان کنیم. اما کافیه که سیزدهمین کنفرانس حزب کمونیست شوروی (بلشویک‌ها) را که در ژانویه ۱۹۲۴ بر پا شد، ذکر کنیم. این کنفرانس موقعیت درونی حزب را به دقت بررسی نمود. کمبودها را انتقاد کرد. به دقت و شجاعت، مسائلی نظیر ناهمگونی در موقعیت افراد حزب، مانند روابط افراد حزب با عناصر بورژوا و تأثیرات ایدئولوژی بورژوازی بر روی آنان، قرطاس بازی که با تخصص لازم متفاوت بوده و باعث سستی روابط کمونیست‌ها در شعبات مختلف گشته بود، خطر از دست دادن بینش نسبت به ساختمان سوسیالیسم در جزء و انقلاب جهانی در کل؛ خطر انحطاط سیستم اقتصاد نوین در مورد کارگرانی که تماس نزدیک

با عناصر بورژوا داشتند؛ بوروکراتیک شدن دستگاه حزبی در اینجا و آنجا و خطر جدائی از توده‌ها، که از آن نشأت می‌گیرد، همگی مورد بررسی قرار گرفت.

کنفرانس موقعیت موجود را کاملاً مورد بررسی و تحقیق قرار داد. آیا اوضاع وخیم بود؟ دلیلی برای وخامت وجود نداشت. کمبودها واقعاً موجودیت حزب کمونیست را به خطر نمی‌انداخت. بدنهٔ حزب بسیار محکم بود. ایدئولوژی آن حقانیت داشت. منابع قوهٔ حیاتی آن پایان ناپذیر بود. این سرچشمه‌ها همانا تودهٔ پرولتری اتحاد جماهیر شوروی بودند. کنفرانس، حزب را بنا به منافع توده‌ها رهبری نمود. در این کنفرانس گفته شد که "اعتماد تودهٔ پرولتری نسبت به حزب در حال رشد می‌باشد." و اعلام گردید که "وظیفهٔ اساسی" حزب "بسیج اعضاء جدید از میان کارگران کارگاه‌ها" می‌باشد.

« وظیفهٔ سازمان حزبی است که توجه مخصوصی نسبت به این قشر از کارگران مبذول داشته، حداکثر سعی کرده تا آنان از کار تولیدی سر باز نزده، در بالا بردن سطح فرهنگ آنان کمک نموده و در کسب امکان شرکت مستقیم آنان در روابط حزبی در کلیهٔ موارد به آنها کمک کند. مسئلهٔ ارتقاء ریشهٔ پرولتری حزب در چندین ماه آینده باید یکی از اساسی‌ترین وظایف سازمان حزبی گردد. » (مصوبهٔ کنفرانس سیزدهم حزب کمونیست شوروی (بلشویک))

ترتسکی در این کنفرانس حاضر بود. او برای انتقاد و چاره جوئی فرصت کامل در دست داشت. او بر علیهٔ مصوبه‌ای که با اکثریت آراء تصویب شد، مخالفتی نداشت. ولی پس از اتمام، او جزوه‌ای به نام "مشی جدید" چاپ کرد که بر علیهٔ حزب بلشویک و رهبران آزموده شدهٔ آن بود. رجز خوانی وی بر پایهٔ "فساد" حزب گذارده شده بود. در این جزوه او خود را قهرمان اعضای جوان محسوب می‌دارد که بر علیهٔ آنهایی که قبل از انقلاب، زیرزمینی فعالیت می‌کرده‌اند، به مخالفت برخاسته‌اند. در بیانیهٔ عجیب و غریب خود اعلام میدارد که این دانشجویان هستند که "میزان سنجش" انقلابند (و نه زحمتکشان و کارگران کمونیست). با شیوهٔ مختص خود می‌گوید که:

« حزب به دو طبقه تقسیم میشود، در طبقهٔ بالا فقط تصمیم‌گیری شده، و قشر پائین را از تصمیمات مطلع می‌کردند. » (ص. ۹).

او در مورد "ارضاء" بوروکراتیک شخصی و عدم توجه به روحیه، تفکر و احتیاجات حزب" سخنوری میکند (ص. ۹). تا به این حد میرسد که اعضای قدیم حزب را "اپورتونیست‌های فاسد" می‌خواند (ص. ۱۱)، و دوباره مانند بیست سال قبل از این امر واهمه دارد که مبادا "دستگاه" کمیته مرکزی جای حزب را بگیرد.

آیا ترتسکی برنامه دیگری مبنی بر مخالفت با کنفرانس ارائه داد؟ و آیا می‌توانست ارائه دهد؟ او از خود برنامه‌ای نداشته، به جز یک نکته که باید کمی به طور مفصل شکافته شود. او خواستار "آزادی دستجات" در درون حزب کمونیست بود. در حقیقت چیزی را که او طلب میکرد شکافتن حزب به چندین گروه حزبی که دائماً با یک دیگر مبارزه کرده و هر کدام کنترل دیسپلین اعضای خود را به عهده بگیرند، می‌باشد. او هرگز بینش پارلمانی کشورهای سرمایه‌داری را از یاد نبرد.

در این که حزب متلاشی شده قادر به رهبری انقلاب نمی‌باشد، شکی وجود ندارد.

زمانی که ترتسکی مخالفت خود را آغاز کرد، لنین هنوز زنده بود. ولی او حمله خود را بر لنینسم آغاز نمود. او حزب کمونیست را متهم کرد که "لنینسم، که برای اجراء و به عمل در آوردن آن احتیاج به تفکر انتقادی، ابتکار و شهامت ایدئولوژیک دارد را از حالت یک متد در آورده و به صورت یک دگم که همیشه محتاج به مفسر زمان خود می‌باشد، تبدیل کرده است".

شرایط حزب "مشی جدید" ترتسکی را تعیین نکرد. معایب دستگاه سازمان حزبی نیز علت آن نبود، بلکه تأثیر خرده بورژوازی خارج از حزب و نفرت او به بلشویسم بود که اساس حملات ترتسکی را تشکیل میداد. این ضد انقلاب بود. اگر او واقعاً نسبت به انقلاب دلسوزی میکرد، می‌بایستی پس از مرگ لنین که در مدت چند هفته ۲۵۰ هزار کارگر از کارخانجات و فابریک‌ها به داخل حزب سرازیر شدند، که به قول خودشان می‌خواستند رهبری جمعی کارگران را جانشین رهبر از دست رفته خود، لنین بنمایند، انتفادات خود را متوقف میکرد. ترتسکی از کار نایستاد. او حملات خود را شدیدتر نمود. یک جناح در داخل حزب تشکیل داد. از طریق تبلیغات این جناح سعی در تنزل وحدت و قدرت عمل حزب میکرد.

کنفرانس سیزدهم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اپوزیسیون او را "نه تنها دوری مستقیم از لنینسم، بلکه یک تمایل آشکار به خرده بورژوازی" توصیف کرد.

سال‌ها می‌گذرد. حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به پیروزی‌هایی، یکی پس از دیگری نائل می‌آید. وظایف آن بیشتر میگردد. فعالیت آن مقیاس

عظیمی به خود میگیرد. ابزار تئوریک آن عمیق تر و گسترده تر می گردد. وحدت آن قوی می می شود. به مثابه یک ستون، یک پارچه می گردد. "وخامتی" را که ترتسکی در سال ۱۹۲۴ پیش بینی کرده بود به وقوع نمی پیوندد. اتهام این که حزب، حزب بورژوازی نپ و کولاکها شده از میان رفته و با پیشرفت های بعدی مسخره به نظر می آمد. ولی ترتسکی هنوز همان برخورداری را که نسبت به حزب بلشویک اتحاد شوروی در سال های ۱۹۰۴، ۱۹۱۴، ۱۹۲۴، داشته است برای خود محفوظ می دارد. فقط به جای لنین، این بار هدف حملات او استالین می باشد.

او حملات به سازمان حزب بلشویک را به صحنه بین المللی می کشاند. سنترالیسم، همانند قبل در بینش منشویکی او چنان منفور جلوه میکند که در آن ویرانی حزب را می بیند. انترناسیونال کمونیستی و احزاب کمونیست که، نمایندگی ملل مختلف را در آن به عهده دارند، به علت تشکل بلشویکی آنها مانند حزب بلشویک دوران لنین، به نظر او زیان آور و مخرب می آید. او همان سخنانی را بر علیه انترناسیونال کمونیستی به کار می برد که در حملات خود به حزب بلشویک قبل از انقلاب روسیه به کار می برد. و همیشه آن را به طور نمایان به بهانه "دموکراسی درون حزب" و "آزادی انتقاد"، که موجودیت آنها را هیچ کس در انترناسیونال کمونیستی نفی نکرده است، بیان میکند.

مارکس در یکی از کتاب های خود از قول فیلسوف آلمانی، هگل، می نویسد که، کلیه حقایق و چهره های بزرگ تاریخی جهان دوبار تکرار می گردد. مارکس می گوید هگل فراموش کرد اضافه کند که مرتبه اول به صورت تراژدی و مرتبه دوم به صورت مضحکه پدیدار می گردد. یاوه سرائی ترتسکی بر علیه شیوه سازمانی بلشویکی هرگز یک عمل تاریخی - جهانی نبوده است. ولی اگر حمله اول او ریشه های تراژدی داشته و مرتبه دوم ریشه های مسخرگی، پس از سومین و چهارمین و صدمین مرتبه چه خواهند بود؟ اگر به خاطر محتوی ضد انقلابی آن نبود میتوان گفت که آنها دیگر جزء استثنائات هستند. نوشته زیرین تقریباً روشن ترین توضیحی است که در رابطه با علت خطای شیوه بلشویکی سازمان، در نوشته های او میتوان یافت.

« (او می گوید) بلشویسم همیشه خود را به وسیله واقعیات تاریخی در مهیا ساختن شیوه سازمانی مشخص نموده است، و نه به وسیله طرح ها و نقشه های عیان (ترجمه انگلیسی از مترجم است، نه از ما، - نویسنده). بلشویکها ساختمان سازمانی خود را به طور فاحش در هر حرکت از یک مرحله به مرحله دیگر تغییر داده اند. ولی اکنون، بر عکس همان اصول "سازمان انقلابی" که نسبت به

دیکتاتوری حزب پرولتاریای نیرومند اجرا می‌گردد، به حزب کمونیست آلمان، که خود عامل سیاسی مهم بوده، به حزب جوان چین که زود به محور مبارزه انقلابی کشیده شده و همان طور بالاخره به حزب ایالات متحده آمریکا که در حقیقت فقط یک حوزه تبلیغاتی کوچک بیش نبوده، به کار برده میشود. « (لئون ترتسکی، استراتژی انقلاب جهانی، ۱۹۳۰، ص ۷۴ - ۷۵)

حتی ذره‌ای از حقیقت در این "تئوری" پیدا نمی‌شود. ترتسکی چنان وانمود میکند که برای فرم صحیح سازمانی مبارزه میکند، در حالی که در حقیقت علیه اساس اصول سازمانی بلشویکی به ستیز برخاسته است. او مخالف اصل اساسی سازمان بلشویکی است که شامل "یک حزب متشکل"، یک مشی حزبی، یک سیاست، یک رهبری، و در عین حال تغییر فرم‌های سازمانی و شیوه‌های کار بر طبق شرایط موجود می‌باشد. او به راحتی فراموش میکند که همیشه مخالف سازمان بلشویکی که در حال حاضر از آن طرفداری میکند، بوده است. او همیشه یک خرده بورژوازی اندیویدوالیست باقی ماند، (که بقول لنین) "بزرگ ترین" وارث انزجار نسبت به سازمان پرولتری است. اصل سازمان بلشویکی چیست؟ همانا مرکزیت دموکراتیک، می‌باشد.

« مرکزیت دموکراتیک سازمان حزب کمونیستی باید یک ترکیب واقعی بوده، ترکیبی از مرکزیت و دموکراسی پرولتری. این ترکیب را فقط از طریق عمل متشکل و دائم، مبارزه متشکل و دائمی بدنه کل سازمان حزب میتوان به دست آورد. مرکزیت وسیله‌ای در دست حزب کمونیست می‌باشد، نه مرکزیتی رسمی و مکانیکی، بلکه مرکزیت عملی کمونیستی، یعنی، تشکیل یک رهبری قوی، که دارای قدرت ضربه و انعطاف پذیری باشد..... تنها دشمنان کمونیسم میتوانند ادعا کنند که حزب کمونیست به موجب رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و مرکزیت دادن به این رهبری کمونیستی قصد تسلط بر پرولتاریای انقلابی را دارد. این یک افترا بیش نیست. « (ترهای کنگره سوم، انترناسیونال کمونیستی، ۱۹۲۱)

مرکزیت دموکراتیک اجازه حداکثر انعطاف پذیری، حداکثر وحدت، حداکثر قدرت ضربه را میدهد. اصول سازمانی بلشویسم یک دگم مرده نبوده بلکه نیروی خلاق و زنده ای می‌باشد.

« حزب انقلابی مارکسیسم جستجو برای یک فرم مطلقاً صحیح حزبی را و یا جستجو برای شیوه‌های مطلقاً صحیح کار که برای تمام مراحل مختلف انقلاب قابل اجرا باشند، به طور کلی نفی و رد میکند. از طرف دیگر معتقد است، فرم سازمانی و شیوه‌های کار کاملاً به وسیله ویژگی‌های مشخص اوضاع تاریخی و وظایف مستقیماً برخاسته از چنین شرائطی تعیین میگردند. » (قطعنامه کنگره دهم، حزب کمونیست اتحاد شوروی سوسیالیستی، ۱۹۲۱)

این است اصول رهنمود سازمان بلشویکی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و احزاب کمونیست کشورهای سرمایه‌داری. احزاب در توانائی، تجربه، و وظایف عینی که با آن روبرو می‌گردند متفاوت می‌باشند، ولی در هدف و اصول سازمانی متحد می‌باشند. در همه جا بلشویک‌ها بر روی وحدت کامل ایدئولوژی که به معنی موافقت کلیه اعضای حزب بر روی اصول پایه‌ای و تاکتیک‌های حزبی می‌باشد، تأکید می‌کنند. در کلیه مراحل رشد، احزاب بلشویکی دارای دیسیپلین محکم بوده که این دیسیپلین خود، مکانیکی نیست بلکه بر مبنای درک کلیه اعضای از وظایف محوله و علت انجام آنها می‌باشد. اصول بلشویکی صحت و مثمر ثمر بودن خود را برای سازمان پرولتاریای پیشرفته‌ترین و عقب مانده‌ترین کشورها، ثابت کرده است. اینها اساساً اصول صف آرائی نبرد می‌باشند، زیرا که حزب کمونیست در طول زندگی خود هرگز در صلح به سر نبرده، چون حتی در مراحل تقریباً آرام، مبارزه طبقاتی را که در هر صورت عناصر جنگ داخلی را با خود حمل میکند هدایت می‌نماید.

هسته اصلی و فراکسیون حزبی - این پایه‌های سازمان بلشویکی - وسائلی برای پیشرفت پرولتاریا هم در قبل، هم در حال و هم بعد از انقلاب می‌باشند. آنها بیشترین انعطاف نسبت به شرایط را به خاطر حداکثر وحدت عمل به خود تحمل می‌نمایند. اگر ترتسکی قادر نیست درک کند که چرا این اساس سازمان انقلابی هم در اتحاد جماهیر شوروی و آلمان و هم در حزب چین قابل اجرا است، این تقصیر از خود اوست. ولی با این حال در این که، این اصول در کلیه شرائط به تنهایی موفقیت آمیز بوده، تغییری ایجاد نمی‌شود. اگر ترتسکی به حزب کمونیست ایالات متحده اشاره میکند، او خود را مغلوب میکند. به علت این که انترناسیونال کمونیستی نمی‌خواست که حزب کمونیست ایالات متحده یک "حوزه کوچک تبلیغاتی" باقی بماند و خواهان ساختن حزب بر مبنای هسته‌های مرکزی و فراکسیون‌های در حال رشد بود. یک حوزه تبلیغاتی احتیاجی به دستگاه بلشویکی ندارد. ولی یک حزب اهل عمل، یک حزب

بلشویکی که رهبر توده مردم در مبارزه طبقاتی می باشد، باید دارای دستگاهی باشد که در توده مردم ریشه دوانده و از طریق تماس نزدیک با مبارزه روزمره آنان قادر به حرکت در آوردن آنان باشد. هسته مرکزی و فراقسیون حزبی سازمان‌های قالبی که در چهار چوب دیوار خود بدون تماس با کارگران قرار گرفته باشند، نیستند. آنها باید رشته زنده در هر سازمان کارگری، کارخانه، معدن بوده و از حقوق کلیه کارگران دفاع نمایند و در پیشاپیش هر مبارزه قرار گیرند و بدین صورت رهبر توده خلق گردند.

واضح است اگر چنین سازمانی شکل محکم نداشته و دارای دیسیپلین واحد نباشد قادر به انجام وظایف خود نخواهد بود.

ترتسکی می گوید که "لنین به طور خستگی ناپذیر در مورد زیاده روی در مرکزیت به ما هشدار میداد". البته لنین در مورد مرکزیت خشک که ترکیب مرکزیت و دموکراسی پرولتری نبوده به ما هشدار داد. البته او علیه مرکزیت مکانیکی هشدار داده و تبلیغ رابطه زنده میان رهبری حزب و اعضای حزب از یک طرف و میان حزب و توده وسیع پرولتاریای خارج، از طرف دیگر را می کرده است. و اما در مورد دیسیپلین، در آنجائی که صحبت بر سر "شرایط ورود به کمینترن" می باشد، او می نویسد:

« در جنگ حاد داخلی در دوران کنونی، حزب کمونیست تنها زمانی می تواند وظایف خود را به انجام رساند که به طور کاملاً مرکزی شکل یافته و همانند ارتش در آن یک انضباط آهنین وجود داشته، و هسته مرکزی حزب یک آلت مقتدر و صلاحیت‌دار با اختیارات وسیع بوده که از اطمینان اعضای حزب برخوردار باشد. » (و. ای. لنین، منتخب آثار، چاپ روسی، جلد ۱۵، ص. ۱۹۰)

این در مورد انضباط حزبی، گفته میشود که هنوز پرولتاریا قدرت را به دست نگرفته است. حزبی هم چون حزب کمونیست شوروی که دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال میکند، لنین گفت:

« کسی که در انضباط حزب پرولتری کوچک ترین خدشه‌ای وارد سازد، مخصوصاً در طی دوران دیکتاتوری در حقیقت به بورژوازی بر علیه پرولتاریا کمک می کند. » (و. ای. لنین، منتخب آثار، چاپ روسی، جلد ۱۵، ص. ۱۹۰)

ترتسکی به بورژوازی بر علیه پرولتاریا کمک می کند.

اما در مورد فراکسیون، در تبلیغ خود در مورد "آزادی فراکسیون" در داخل حزب کمونیست، در حقیقت ترتسکی از منافع نیروهای متخاصم علیه مبارزه طبقاتی پرولتاریا پشتیبانی میکند. او رهبر فراکسیون نیست‌ها است. او هرگز در سازمان توده‌ای به مثابه عضو مؤمن کار نکرد. او همیشه گروهی از پیروان خود را به دور خویش جمع‌آوری میکرد. او با لنین، استالین و انترناسیونال کمونیستی مبارزه می‌کرد. او در سال ۱۹۲۰ یک فراکسیون ساخت ولی منهدم گشت. در سال ۱۹۲۲ زمانی که لنین زنده بود، او فراکسیون دیگری تشکیل داد. این فراکسیون را چندین سال نگهداشت ولی در ظاهر چندین بار به طور عمومی آن را منحل اعلام کرد (ولی قول ترتسکی در زمانی که او با حزب بلشویک سر و کار دارد، چه ارزشی دارد!). او در ملاء عام تصمیمات کنفرانس پانزدهم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را (اکتبر ۱۹۳۶) - که فراکسیون را منع میکرد - قبول کرد، ولی بلافاصله تعهد خود را شکست. در "استراتژی انقلاب جهانی" او می‌نویسد:

« بدون گروه بندی ایدئولوژی موقت، زندگی ایدئولوژی حزب غیر قابل تصور می باشد. بدون آزادی واقعی، زندگی حزبی، آزادی بحث و آزادی جمع - و به همین منوال آزادی گروه - و تدوین روش خود، این احزاب (انترناسیونال کمونیستی) هرگز یک قدرت انقلابی نخواهند شد. » (ص ۷۵)

چرا گروه بندی لازم می باشد؟ فرض کنیم که حزب در مورد چگونگی بهترین شیوه برای کار در اتحادیه کارگری بحث میکند. فرض کنیم که اکثریت قبول میکند که کمونیست‌ها باید در اتحادیه‌های رفرمیستی کار کرده و آنها را به یک سازمان مبارز تبدیل کنند. فرض کنیم که اقلیت می‌گوید که کارگران انقلابی باید اتحادیه‌های رفرمیستی را ترک کرده و یک اتحادیه انقلابی از خود تشکیل دهند. تا زمانی که مسئله هنوز حل نشده و در حال بحث می‌باشد هر عضو حزب حق و وظیفه دارد که عقیده خویش را به پیش برد، این است آزادی بحث. برای این منظور به گروه بندی احتیاجی نیست. در چنین شرایطی اقلیت می‌بایست از تبلیغ راه خود باز ایستد. چیزی که ترتسکی پیشنهاد میکند این است که اجازه داده شود اقلیت او به مثابه یک گروه به کار خود ادامه دهد و آزادی برای "تکمیل راه گروه" داده شود. این چه "راهی" است؟ مسلماً مبارزه‌ای بر علیه اکثریت حزب می‌باشد.

یا این که "آزادی گروه بندی" معنی نداشته، که در این صورت اجحاف محض بوده و یا این که به معنی آزادی برای تشکیل یک حزب درون حزب



می باشد - و آن نیز آزادی است که ترتسکی در تمام مدت عمر از آن برخوردار بود.

چنین "آزادی"، حزب را ضعیف کرده و نیروی آن را به تحلیل می برد، در حزب حالت رخوت به وجود آورده و نیروی‌های انقلاب را سُست می نماید. استالین می گوید، وقتی که چنین اتفاقی رخ دهد، حزب با "خطر تبدیل شدن به اسباب بازی در دست عناصر بورژوازی" روبرو میشود.

\* \* \*

ترتسکی خود را "لنینیست - بلشویکی واقعی" می خواند، ولی هر چه بیشتر یاوه سرائی کرده، بیشتر به مثابه دشمن تمام اصولی که لنین برای آن مبارزه کرد، افشاء می گردد. مقاله ۲۳ مارس ۱۹۳۵ او در مجله ارتجاعی "آزادی" تحت عنوان "اگر آمریکا به سوی کمونیسم رود" کاملاً نشان دهنده این ادعا می باشد. ترتسکی با این که کارگران را مورد خطاب قرار میدهد، ولی سخنگوی بورژوازی آمریکاست. او سعی میکند مخاطبین خود را قانع کند که انقلاب در آمریکا مانند بازی بچه گانه می باشد. او می گوید. "انقلاب کمونیستی آمریکا در مقایسه با انقلاب بلشویکی روسیه ناچیز خواهد بود" و این مسئله را در نظر نمی گیرد که بورژوازی آمریکا به مراتب منظم تر و روشن تر بوده و از بورژوازی روسیه به مراتب مسلح تر می باشد. درس روشنی که کارگران از این تر ترتسکی می گیرند این است که احتیاجی به تشکل یک حزب کمونیست توده‌ای قوی نیست. ترتسکی می گوید: "جنگ داخلی .... به وسیله یک مشت افراد کله گنده - پنج یا ده درصدی که نه دهم ثروت آمریکا را در دست دارند - انجام نمی‌گیرد"، و نفوذ این "پنج یا ده درصد" را در طبقه متوسط شهری و دهقانان غنی در نظر نمی‌گیرد. (قابل توجه است شخصی که می گوید سوسیالیسم در یک کشور غیر ممکن بوده، به علت این که بعد از گرفتن قدرت به دست پرولتاریا تمام طبقات استثمار شده، به محض آن که پرولتاریا قدرت دولتی را به کف گرفت بر علیه وی برخوانند خاست، حال نظر خود را عوض کرده و می گوید به محض شکست دولت سرمایه‌داری همگی خواهان سوسیالیسم خواهند بود - همه چیز برای فریب کارگران جایز است).

ترتسکی می گوید تمام افراد پائین تر از این (پنج یا ده درصد) از نقطه نظر اقتصادی برای کمونیسم آماده می باشد. مسلماً با وجود چنین تعداد وسیعی از کمونیست‌های حاضر و آماده، نیازی به ساختن بدنه یک حزب واقعی پرولتری در آمریکا نیست. "بدون اجبار"، این شعار نیست که ترتسکی برای آمریکا - شوراهای آمریکائی - پیشنهاد میدهد. در کشوری که زور و تعدی و خونریزی

نشانه هر قدم از هیئت حاکمه نسبت به کارگران بوده، ترتسکی همانند نورمن - تامس واعظ میخواد کارگران را از این بابت که "شوراهای آمریکا احتیاجی به توسل به اقدامات جدی که اغلب روس‌ها را احاطه میکرد، ندارند" خشنود سازد. ترتسکی قصد دارد با یک دست دو هندوانه را بلند کند: از یک طرف سعی میکند نشان دهد که کارگران روسی در به کار بردن نیرو و جبر "خیلی زیاد" بر ضد - انقلابیون بورژوازی و ملاکین در اشتباه بوده‌اند، از طرف دیگر میخواد به کارگران آمریکائی "یاد" دهد که انقلاب آنان مهمانی دلپذیری همراه با همکاری طبقات صاحبان سرمایه بوده و انقلاب با شیوه لنینیستی و روش لنینیستی برای سازمان دهی و مبارزه برای این طرف اقیانوس صدق نمیکند. بیهوده نیست که ترتسکی پدر تئوری لائوتونیست آمریکای "استثنائی" می باشد.

باید با این حال یاد آور شد که ترتسکی دلیلی نمی بیند که چرا طبقات صاحب سرمایه، به استثنای سران بزرگ ترین تراست‌ها، باید از انقلاب شوراهای واهمه‌ای داشته باشند. او پیشنهاد میدهد که به آنها اجازه داده شود که بر مبنای مالکیت خصوصی و اداره خصوصی، حتی بعد از انقلاب به کار خود ادامه دهند. او می گوید، دولت می بایست به آنها سهم مواد خام، وام و سهمیه مقررده بدهد تا این که این مؤسسات "به تدریج و بدون جبر در داخل سیستم اشتراکی حل شوند". مردی که یک زمان بر علیه "سیاست نپ" در اتحاد شوروی که یک لزوم اقتصادی و سیاسی بوده، غوغا بپا میکرد، حال سیستم وسیع نیمه سرمایه‌داری برای بعد از انقلاب در آمریکا را، جائی که نیازی به آن سیستم نبوده، زیرا از نظر اقتصادی آماده برای سوسیالیسم می باشد، تبلیغ میکند. همه چیز برای فاسد نمودن فکر کارگران - حتی تا آنجا که رفرمیسم رهبران گارد قدیم حزب سوسیالیستی آمریکا را در بر میگیرد (همان طور که از طرف بعضی سوسیالیست‌ها پیشنهاد شده، چرا که مؤسسات را از صاحبان آنها با قیمت سفته دولتی خریداری نکنیم؟ این عمل به اندازه زیادتری "بدون اجبار" انجام خواهد شد).

ولیکن، فصیح ترین و بلیغ ترین درخواست ترتسکی، درخواست وی برای دموکراسی بورژوازی در آمریکاست. در اینجا او ماهیت سیاسی خود را آشکارا نشان میدهد - او ستایشگریست در معبد سیستم سیاسی سرمایه‌داری.

او شورای آمریکا را به مثابه دیکتاتوری پرولتاریا در نظر نمی گیرد، بلکه مخلوطی از احزاب و گروهائی که با یک دیگر در حال جنگ‌اند، را در نظرش مجسم میسازد. او در مقاله خود در مجله "آزادی" می گوید، "برای ما (یعنی روس‌ها) شوراهای به علت انحصار سیاسی یک حزب واحد، بوروکراتیک شده‌اند"، نه این چنین چیزی هرگز نباید در آمریکا رخ دهد. نه تنها در حزب

کمونیست باید گروه‌ها و دستجات وجود داشته باشند - علاوه بر آن، خود حزب نباید "انحصار سیاسی" داشته باشد. باید چندین حزب با حقوق متساوی، یعنی بدون هیچ مزیت و برتری مخصوص برای هر کدام آنها، فعالیت نمایند. این احزاب نمایندگان چه کسانی خواهند بود؟ اگر حزب کمونیست کارگران را نمایندگی کند، بنابراین مسلماً دیگر احزاب باید دهقانان غنی، دهقانان فقیر، بورژوازی متوسط، خرده بورژوازی و شاید روشنفکران را نمایندگی کند. این احزاب چگونه عمل خواهند کرد؟ طبیعتاً به وسیلهٔ مبارزه. ترتسکی میگوید: "مبارزهٔ وسیع میان منافع و عقاید گروه‌ها نه تنها قابل درک است، بلکه امری است اجتناب ناپذیر". بسیار عالی است. شورائی که شباهت زیادی به پارلمان بورژوازی داشته باشد، چندین حزب با حقوق متساوی در آن نمایندگی داشته باشند، با یک دیگر مبارزه کنند، چند حزب با هم متفق شده و رقیب خطرناک مشترک را شکست دهند. چرا که تمام احزاب بر علیهٔ حزب کارگران متفق نشوند؟ همین حزب کارگران به نظر ترتسکی باید به چندین گروه و دستهٔ قانونی که هر کدام دارای برنامهٔ خود می باشند تقسیم شود. توده‌های وسیع مردم در مقابل خود بر حسب دلخواه می توانند از احزاب، گروه‌ها، برنامه‌ها، هر کدام را که می خواهند انتخاب کنند. هیچ انضباط ویژه‌ای برای هیچ کدام از احزاب ضروری نیست، هیچ لزومی برای یکپارچگی ستون فقرات حزب کمونیست وجود ندارد. (این خیلی قابل توجه است که در برنامهٔ "آزادی" وی، ترتسکی حتی نامی از حزب کمونیست در برنامه‌اش نمی گنجاند.) در این برنامه رأی اکثریت در بخش قوهٔ مقننه سیاستی را که باید از آن پیروی شود، تعیین میکند. از جمله مسائل عمده‌ای که این چنین باید بر رویشان تصمیم گرفت، همانا مسئلهٔ "انتقال مزارع"، یعنی گذار از کشاورزی سرمایه‌داری به کشاورزی کلکتیو می باشد. اگر بنا بر این است که اکثریت آراء بر علیهٔ کلکتیواسیون باشند، آن گاه این دیگر "خواست و ارادهٔ مردم" خواهد بود. هر حزب و گروهی نشریات خود را دارد، "زیرا که شوراهای آمریکا از سران بوروکرات شوراهای روسیه که نشریات را به انحصار خود در آورده‌اند تقلید نخواهد کرد". هر گروه و حزبی سهمیهٔ نشریاتی خود را "بر مبنای نسبت نمایندگی آراء در انتخابات دریافت خواهد کرد." و همین اصل نیز در رابطه با استفاده از محل‌های جلسات، تخصیص مقدار زمان برای استفاده از وسائل ارتباطی و غیره می تواند صادق باشد.

در پس این تابلوی مزین، ایده‌ای از شورا وجود دارد که در آن تجارت و مبادلات خصوصی شکوفان می گردد و سازمان دولتی نیز چیزی جز کپیۀ پارلمان‌های کاپیتالیستی نخواهد بود. فرضیه بر این نهاده شد که اصلاً ضد انقلابی وجود ندارد، اصلاً هیچ کوششی از طرف بورژوازی برای سرنگونی

سیستم جدید نخواهد شد، اصلاً ضرورتی نخواهد داشت که کارگران برای دفاع از دستاوردهای انقلاب و حملات از خارج و داخل به مبارزه برخیزند؛ و از این رو هیچ ضرورتی ندارد که در یک سازمان سیاسی مبارز و قوی، با انضباطی که تقریباً انضباط نظامی است و با وحدت اراده و عمل که امکانات سرعت و اثر قدرت ضربت را تضمین میکند، متشکل شد. چیزی که ترتسکی ترسیم میکند، پرولتاریای متشکل که صف آرائی مبارزاتی کرده و متحدین خود را از طبقات استثمار شده دیگر جلب میکند و در خلال آن ضد انقلاب و به طور کلی طبقات را از بین میبرد، نیست بلکه یک توده از انسان‌های ناهمگون و از هم منقسم می باشد که هر کدام به حزبی و رهبری وابستگی داشته و دفاع از "منافع و ایده‌های گروهی" خود میکنند. چگونه در تحت چنین شرایطی میتوان به وحدت دست یافت، از جمله اسرار جناب آقای ترتسکی است. ولی او آن چنان که باید و شاید نگران وحدت نیست زیرا که شعار او عبارت از "بدون اجبار!". خرده بورژوای که از یک دولت نیرومند پرولتاریائی وحشت دارد، که از یک حزب نیرومند پرولتاریائی واهمه دارد و راضی نیست که پرولتاریا را در مرحله اجرا قدرت انقلابی ببیند - در اینجا ماهیت طبقاتی خود را بیشتر از هر زمان دیگر عیان می دارد.

آن چه که او به عنوان شورای آمریکائی ترسیم میکند هیچ شباهتی با دیکتاتوری پرولتاریا که به وسیله لنین تعلیم داده شد و به عمل در آمد، ندارد. "دیکتاتوری پرولتاریا سرسخ ترین، جامد ترین، بی رحم ترین مبارزه یک طبقه جدید بر علیه دشمنی قوی تر، بورژوازی، بوده که از هنگام سرنگونیش مقاومتش ده چندان گشته است. دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه‌ای است سرسخت، خونین و غیر خونین، جابرانه و صلح آمیز، نظامی و اقتصادی، رسمی و غیر رسمی بر علیه نیروها و آداب و رسوم جامعه کهن." (و. ای. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۲۵، صفحات ۱۷۳ - ۱۹۰).

دلیل "انتفادها" و "اخطارها"ی ترتسکی بسیار ساده است. هر چیزی که در عقاید پارلمانتری بورژوازی وی ننگند، او آن را محکوم به "بوروکراسی" میکند. هر چیزی که دیکتاتوری واقعی پرولتاریا و وحدت واقعی انقلابی پرولتاریا را نمایندگی کند، ترتسکی خرده بورژوا آن را تحت عنوان "فلج کردن انقلاب" تقبیح میکند. یک حزب بلشویک واقعی که همواره با مشی لنینیستی سرشته شده باشد، باید در تحلیل نهائی به "دسته استالینیست" مبدل گردد.

## فصل هشتم کمیته آنگلو - روسی

برخورد ترتسکیست‌ها نسبت به مسئله انقلاب جهانی به خاطر اشتباه اساسی است که ترتسکی در مورد عدم امکان سوسیالیسم در یک کشور می‌نماید. از میان مسائل بیشماری که وجود دارد، ما مسائل زیر را به عنوان نمونه انتخاب می‌کنیم.

کمیته اتحاد آنگلو - روسی؛

انقلاب چین؛

مسئله دوره سوم؛

اوضاع آلمان و مسئله سوسیال - فاشیسم؛

شیرازه و چکیده تمام این سیاست‌های فوق، خود را در ساختمان "شگفت‌انگیز" انترناسیونال چهارم متبلور می‌یابند.

---

کمیته اتحاد آنگلو - روسی به منظور رسیدن به وحدت عمل کارگران علیه امپریالیسم، علیه جنگ، و وحدت تریدیونیون جهانی در ۱۹۲۶ تشکیل شد. این کمیته از نمایندگان تریدیونیون‌های اتحاد جماهیر شوروی و تریدیونیون‌های انگلستان تشکیل یافته بود. این کمیته به منظور نزدیک کردن کارگران انگلیسی و کارگران دنیا به درک بهتر از اوضاع و اهداف کارگران شوروی، کمک در انقلابی کردن کارگران انگلیسی در مبارزه‌اشان علیه امپریالیسم انگلیسی و ارتقاء نفوذ ایده‌شوراها در میان کارگران کشورهای سرمایه‌داری برپا شده بود. چرا رهبران اتحادیه‌های انگلیسی با تشکیل چنین کمیته‌ای موافقت کردند؟ زیرا که کارگران بریتانیای کبیر و سایر کشورهای دیگر خواهان تغییرات اساسی بودند؛ زیرا که نفوذ انقلاب بلشویکی میان کارگران تمام کشورها افزایش یافته بوده، زیرا که تریدیونیون‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نسبت به شرکتی که در قدرت دولتی جمهوری کارگران داشتند، در کارگران دیگر کشورها تأثیر گذارده بود، و زیرا که کمونیست‌ها لزوم وحدت توده زحمتکش را در زمینه اقتصادی در همه جا تبلیغ و ترغیب می‌کردند.

چرا رهبران تریدیونیون شوروی موافقت کردند که در چنین کمیته‌ای شرکت کنند؟ آنها حتی ماهیت رهبران به اصطلاح جناح "چپ" تریدیونی‌های بریتانیا، مانند پرسل، کوک و غیره را به خوبی می‌شناختند. ولی آنها این کمیته را به مثابه روزنه‌ای برای دستیابی به توده‌های وسیع اروپا می‌دیدند. این کمیته به مانند تریدیونی بود که از آن صدای بلشویسم در سطح وسیعی در میان کارگران انگلیسی و دیگر کشورها شنیده میشد. بالاتر از همه این که آنان این کمیته را، در زمانی که امپریالیست‌ها در حال تدارک حمله به شوروی می‌بودند، به مثابه اسلحه‌ای در دفاع از اتحاد شوروی می‌دیدند. هنوز روحیه پرولتاری کمیته آکسیون که در سال ۱۹۲۰ بر علیه تجاوز انگلستان به کشور شوراها تشکیل شده بود، زنده و شاداب بود.

از طریق کمیته اتحاد انگلو - روسی، مسئله مبارزه جبهه واحد بر علیه سرمایه‌داری و جنگ، به توده عظیم زحمتکشان در کشورهای سرمایه‌داری معرفی شد. ارسال هیئت‌های اعزامی کارگران غیر حزبی به اتحاد جماهیر شوروی بسیار متداول گشت. به پارسل و رفقایش اجازه داده شد که به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آمده و از آنها دوستانه استقبال شد. در عوض به نمایندگان اتحاد جماهیر شوروی فرصت داده شد تا در مقابل توده عظیم کارگران انگلیسی نظرات انقلابی خود را ارائه دهند.

اپوزیسیون (منظور گروه ترتسکی - زینوویف می‌باشد - مترجم) به "مخالفت" با این امر برخاست.

در جزوه‌ای از تئوریسین ترتسکیسم در ایالات متحده، ماکس شاپمان، ادعا شده است که کمیته وحدت انگلو - روسی یک "بلوک سیاسی میان رفرمیست‌های انگلیسی و حزب بوروکراتیک روسیه" بوده است. ("ده سال"، ص. ۳۹). در حقیقت امر این یک بلوک نبوده؛ حتی یک اتحاد نیز به شمار نمی‌رفت، این کمیته‌ای بود که به منظور تبلیغ وحدت تریدیونیون‌ها تشکیل شده بود. کمیته‌ای بود که به اتحاد شوروی امکان داد تا در شرایط آماده، حتی رهبران "چپ" را نیز افشاء نماید. این افشاء گری نیز درست پس از در هم شکسته شدن اعتصاب عمومی مه ۱۹۲۶ در بریتانیای کبیر، عملی گردید. رهبران انگلیسی کمیته انگلو - روسی سپس به راست روی گرائیدند، آنها تعلق خود را به کمیته فوق از کارگران انگلیسی پنهان می‌کردند، در واقع آنها سعی داشتند از زیر مسئولیت‌هایی که در موقع ورود به کمیته، حاضر به قبول آن شده بودند شانه خالی کنند. این امر به تریدیونیون‌های شوروی فرصت داد تا در مقابل کارگران انگلیسی ظاهر شده و نقش خائنانه رهبران "چپ" اتحادیه را افشاء نمایند. درست در همین لحظات بود که ترتسکیست‌ها قیل و قالشان به هوا برخاست، و انحلال کمیته را طلب می‌کردند.

تئوری صاف و ساده‌ای از طرف مرید فوق‌الذکر ترسکی در ایالات متحده، ارائه داده شده است. او بر روی "نادرستی ایده‌ای" که رهبرانی چون پارسل، کوک، هیکس، سئوالز و سیتیرین بتوانند "سازمان دهندگان انقلابی طبقه کارگر جهان بر علیه جنگ امپریالیستی و دفاع از جمهوری شوراها" بشوند، تأکید میکند. او، چه تئوریسین کبیری! او، چه تاکتیکسین با نفوذی! کمونیست‌ها می‌بایستی تا سال ۱۹۳۳ انتظار می‌کشیدند تا این اندرز گرانبها را در رابطه با تغییر ناپذیری رهبر رفرمیست (از او) یاد بگیرند. آقای شاچ مان به راحتی فراموش میکند که هنگامی که جبهه واحد، که رهبر رفرمیست مجبور خواهد شد بدان بپیوندد، ساخته شد، این دیگر رهبر نیست که برای دفاع از اتحاد شوروی و وظایف انقلابی مورد نظر خواهد بود، بلکه توده‌هایی که تحت نفوذ وی قرار دارند، می‌باشند، که این مسئولیت را به دوش خواهند گرفت.

حمله ناگهانی آقای شاچ مان از اینجا برمیخیزد که: او در کمیته آنگلو - روس دست‌های "استالینیست‌ها" را می‌بیند که دیوانه وار به دنبال "ضد متجاوزین" به جستجو افتاده‌اند و کوشش می‌کنند که "احزاب کمونیست را به محافظین سرحدات شوروی مبدل سازند" (همانجا، ص. ۳۹)

آقای شاچ مان نمی‌خواهد که احزاب کمونیست به محافظین سرحدات شوروی مبدل گردند. اگر ترسکیست‌ها فکر میکنند که در اتحاد شوروی، سوسیالیسم در حال ساخته شدن نمی‌باشد، چرا که او ناراحت دفاع از سرحدات شوروی باشد؟ او به طور کاملاً صریح می‌گوید: "برداشت استالینیستی از نقش و ماهیت کمیته آنگلو - روس مستقیماً از تئوری سوسیالیسم در یک کشور سرچشمه می‌گیرد. بر طبق این تئوری، روسیه قادر خواهد بود که کاملاً جداگانه اقتصاد سوسیالیستی خود را بر پا سازد،" اگر "فقط تجاوزات نظامی بتوانند دفع گردند." در نظر ترسکیست‌ها این غیر ممکن است. بنابراین برای آنها دفع تجاوز نظامی بیگانه اولین وظیفه انترناسیونال پرولتری به شمار نمی‌آید.

یک نکته دیگر در رابطه با کمیته آنگلو - روسی را باید یاد آور شد. درست هنگامی که موفقیت مشکل تر میشد، زمانی که شکست اعتصاب عمومی بریتانیا موانع بزرگ تری بر سر راه نزدیکی شوروی و کارگران انگلستان انداخت، زمانی که ضروری بود که صبر بیشتر به کار برده شود و انعطاف بیشتری در تاکتیک‌ها در رابطه با این کارگران به کار برده شود، اپوزیسیون در مقابل مصائب سرتسلیم فرود آورد. به معنای واقعی خرده بورژوازی، دچار وا همه و هراس گردید. این وا همه و هراس خود را در درخواست عقب نشینی متبلور کرد. درخواستی که به نظر، "اولترا - انقلابی" می‌رسید. ولی چیزی جز تسلیم طلبی نبود.

## فصل نهم

### انقلاب چین

انقلاب چین، بعد از انقلاب روسیه، بزرگ‌ترین دست آورد توده‌های ستمدیده جهان است. برای اولین بار در تاریخ پایه‌های امپریالیسم جهانی در یکی از پایگاه‌های ستمکش، در یک کشور عقب افتاده که عمیقاً به توسط سرمایه‌های انگلستان، فرانسه، ژاپن و آمریکا، چپاول میشد، لرزانده شد. انقلاب چین سند درخشانی از حقانیت مارکسیسم - لنینیسم می باشد که جنبش پرولتری در کشورهای سرمایه‌داری و جنبش رهائی بخش ملی در مستعمرات را به مثابه دو نیروی اصلی انقلاب دانسته و مصرانه خواهان وحدت این دو نیروی عمده در یک جبهه واحد مشترک بر علیه دشمن مشترک، یعنی امپریالیسم می باشد. در تزهائی که به وسیله لنین در کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی (۱۹۲۰) در مورد مسائل ملی و مستعمراتی طرح گردیده چنین آمده است:

« سرمایه‌داری اروپا، قدرت خود را به طور اساسی نه از کشورهای صنعتی اروپا بلکه از غلبه بر مستعمراتش به دست می آورد. کنترل بر بازارهای وسیع مستعمرات و داشتن منطقه عظیم استثماری برای ادامه حیاتش کاملاً ضروری است. ..

سود فراوانی که از مستعمرات به دست می آید، منبع اصلی ابزار سرمایه‌داری نوین می باشد. طبقه کارگر اروپا فقط هنگامی قادر است سیستم سرمایه‌داری را نابود سازد که رابطه با این منبع قطع گردد. جدا شدن مستعمرات (از کشورهای "مادر") و انقلاب پرولتری در کشورهای "مادر"، سیستم سرمایه‌داری را در اروپا سرنگون خواهد ساخت. نتیجتاً، انترناسیونال کمونیستی باید با آن نیروهای انقلابی که در حال حاضر در جهت سرنگونی امپریالیسم، در کشورهای که هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی مورد ستم قرار گرفته‌اند، رابطه هر چه نزدیک‌تری را برقرار کند. برای پیروزی کامل انقلاب جهانی، عملیات مشترک این نیروها ضروری است. » (تأکید از ماست. نویسنده).



انقلاب چین، در دهه گذشته بزرگ ترین نیروئی بوده است که سرمایه‌داری را در جنبه‌های استعماریش با کوشش و غالباً با موفقیت، در خارج ساختن بازار وسیع نیمه مستعمراتی و حوزه وسیع استثماری از حیطة کنترل او، به لرزه انداخت.

شوراهای چین امروز گواه این مسئله‌اند، پرچم سرخ، با داس و چکشی که بر آن نقش بسته، بر فراز منطقه‌ای که ۹۰ میلیون نفر جمعیت چین را در بر می‌گیرد، که خود قریب یک پنجم تمام جمعیت چین می‌باشد به اهتزاز در آمده است. منطقه مرکزی تماماً و مناطق دیگر به طور پراکنده در اطراف، در دست حکومت شوراهای قرار گرفته‌اند. شوراهای دارای یک دولت مرکزی و دولت‌های محلی بوده که از کارگران و دهقانان تشکیل یافته و به وسیله حزب کمونیست چین که در اوائل سال ۱۹۳۵، ۴۰۰ هزار نفر عضو داشت، رهبری می‌گردد.

زندگی نوینی در این سرزمین دهقانی در حال رشد بوده و حکومت کارگری در میان کشور فقیر، پر مذلت و احاطه شده از طرف امپریالیسم بر قرار است! مردمی آزاد و مجری سرنوشت خویش. ستم‌دیدگان آزاد اکنون تحت رهبری حزب کمونیست و انترناسیونال کمونیستی در جهت یک سیستم سوسیالیستی گام برمیدارند. این سیستم هنوز سوسیالیستی نیست. تا زمانی که اکثریت سرزمین چین تحت رهبری انقلاب قرار نگیرد و تا هنگامی که مناطق شوراهای به طور کامل تشکیل نشود؛ ملی کردن زمین و ضبط کارخانجات و مؤسسات که در نواحی شوراهای چندان زیاد نیست، غیر ممکن خواهد بود - تا این که قدرت شوراهای به طرف نواحی صنعتی شده کشور گسترش یابد. ولی چیزی که تحت شوراهای به دست آمده، می‌تواند پایه‌ای برای سیستم سوسیالیستی، که مرحله بعدی انقلاب است بنا نهد. قدرت دولتی و ناحیه‌ای در دست زحمتکشان بوده و به وسیله حزب کمونیست کنترل میشود. نیروی نظامی کشور در دست زحمتکشان می‌باشد. کارگران سمت‌های رهبری را در دست دارند. آنها نیرومندترین و با ثبات ترین نمایندگان را در شوراهای دارا می‌باشند. وحدت انقلابی واقعی میان کارگران و دهقانان وجود دارد.

ارتش سرخ شوراهای چین اعجاب جهان شده است. نیروهای شوراهای تقریباً یک میلیون بوده که از آنها ۴۰۰۰۰۰ نفر ارتش سرخ دائمی و بقیه، گروه مسلح را تشکیل میدهند. ارتش سرخ، ارتش واقعی مردم است. در مواقع ضروری کارگران و دهقانان هر چه بیشتری به هر دو ارتش و گروه مسلح و هم چنین به گارد سرخ که در پشت جبهه انجام وظیفه می‌کنند، می‌پیوندند. ارتش سرخ شوراهای چین مانند ارتش اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نه تنها نیروی نظامی بلکه نیروی فرهنگی نیز می‌باشد. تعلیمات سیاسی به طور دائم در ارتش اجراء میگردد و علت پیروزی‌های شوراهای چین را نه فقط به

علت برتری سازمانی نیروهای نظامی بلکه مخصوصاً در این که مبارزین از چیزی که برای آنان مقدس است - یعنی وطن شوروی خویش - دفاع میکنند، باید دید.

نامه‌ای که در بهار سال ۱۹۳۰ از طرف جمهوری شوروی چین نوشته شده، نشان میدهد که چگونه شورا تشکیل میگردد:

« در حال حاضر شورای فوکین غربی دنیای دیگری، کاملاً متفاوت با دیگر نواحی که گومیندان کنترل آن را دارد، می باشد. بعد از قیام پیروزمند، دهقانان زمین‌ها را میان خود تقسیم کرده و مزد کارگران را نیز بالا بردند. سطح زندگی توده‌های ستمدیده تغییر شگفت‌انگیزی نموده است. اسناد زمین، قبضه‌های بدهکاری، رهن و امثالهم همگی سوزانده شدند. شعار "به مالک اجاره ندهید، به مأمورین گومیندان مالیات ندهید، به رباخواران پول ندهید"، اکنون به عمل در آمده است. مؤسسات قدیمی و صول، همگی نابود شدند و مالیات گیران تیرباران شدند. حال ما حداکثر کوشش خود را می کنیم تا ایالاتی دیگر از بند ارتجاعیون رهائی یابند و شروع به نوسازی بنمایند، تولید را اضافه کرده، شیوه آبیاری مزارع برنج را بهتر نموده، جاده‌ها را بهبود بخشند و غیره....

"در تمام قسمت‌های غربی فوکین شوراها وجود دارند. ... تمام افراد بالاتر از ۱۶ سال، چه زن و چه مرد حق رأی دادن و انتخاب شدن دارند. فقط آنهایی که متعلق به طبقه استثمارگرانند از این کار محرومند.... در حال حاضر مشاغل مهم را دهقانان فقیر، کارگران، سربازان، دانشجویان انقلابی و پیشه‌وران در دست دارند. دولت شوراها شروع به نوسازی کرده است. تمام دهقانان اکنون به قدر کافی آب برای آبیاری زمین‌های خود دریافت میکنند... ما اکنون دارای انجمن‌های اشتراکی.... مؤسسات وام دهی، که ما دهقانان بدون استثمار شدن بتوانیم پول قرض کنیم، می باشیم.... کلاس‌های شبانه برای سالمندان تشکیل شده است.... در میان نمایندگانی که به شوراها انتخاب شده‌اند زن‌ها نیز شرکت دارند، تساوی زن‌ها و مردها از هر لحاظ برقرار شده است، شور انقلابی آنان نیز از مردان کمتر نیست.... آنها حتی در ارتش سرخ نیز دیده میشوند.

در سرزمین ما نه دزد یافت میشود و نه گدا. تمام افراد میتوانند کار کنند.... آنهایی که فلج شده‌اند از طرف شوراها حمایت میشوند... ما بیمارستان‌ها و داروخانه‌های مجانی برای آنان ایجاد کرده‌ایم، اگر

در گذشته دهقانان هنگام بیماری به هیچ کجا جز پوزا، خدای بودائی، نمی توانستند بروند، اکنون آنها به مراکز درمانی شوراهای می آیند.... هر محله‌ای انجمن مخصوص به خود را دارا می باشد که نه تنها به منظور تفریح بلکه روشننگری نیز می باشد. »  
(ویکتور آ. یاخانتف، شوراهای چین، ص. ۸۸ - ۹۰)

در ۵ سال گذشته شش جنگ بزرگ بر علیه شوراهای چین توسط دولت نانکین انجام گرفته که همه آنها به شکست انجامید. ششمین جنگ (در چین آن را لشگرکشی می خوانند) تقریباً در سپتامبر ۱۹۳۳ شروع و تا اواخر سال ۱۹۳۴ ادامه داشت. نقشه حمله توسط ژنرال آلمانی وان زکت، یکی از نوکران قدیمی قیصر که هم اکنون رئیس ارتش نانکن می باشد، طرح ریزی شده بود. چیانکایچک تقریباً ۶۵ تا ۷۰ لشگر که هر کدام شامل ۷۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سرباز بود را علیه شوراهای متمرکز کرد. او توپخانه، تانک و ۳۰۰ هواپیمای خریداری شده از آمریکا، که بخشی از آن توسط پول "قرضه بابت گندم" پرداخت شده بود، در اختیار داشت. هدف او محاصره تمام مناطق شوراهای و بیرون راندن قدم به قدم ارتش سرخ بود.

نتیجه چه شد؟ او شکست خورد، در مناطق شوراهای مرکزی فقط بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر از صحنه جنگ خارج شدند که ۴۰۰۰۰ تا ۴۵۰۰۰ کشته، تا ۱۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ اسیر، و ۴۰۰۰۰ تا ۴۵۰۰۰ نفر زخمی گردیده بودند. تمام قوای ارتشیان ژشوان که در حدود ۳۰ تا ۳۵ لشگر بود شکست خورده و با ۷۰۰۰۰ کشته نابود شدند. در همان زمان ارتش سرخ رو به افزایش بوده و در نواحی مختلف نیروی آن به نسبت‌های مختلف ۵۰ تا ۱۰۰۰ درصد افزایش یافت. ارتش سرخ چهارم فقط در عرض یک سال از ۱۵۰۰۰ نفر به ۱۴۰۰۰۰ الی ۱۵۰۰۰۰ افزایش یافت. در طول این تهاجم، شوراهای مقداری از مناطق را از دست دادند ولی در عوض در نواحی مختلف ارتش سرخ دو برابر از دست رفته را تصرف کرد. این مسئله چیز جدیدی در تاریخ شوراهای چین نیست. آنها ممکن است مجبور شوند که ناحیه‌ای را تخلیه کنند - در عوض جای دیگری را خواهند گرفت، حتی دشمن قبول کرده که آنها (شوراهای چین) پایدار باقی خواهند ماند.

موقعیت استراتژیکی سرمایه‌داری و سوسیالیسم را در جبهه جنگ بررسی کنید. در اینجا اتحاد شوروی را می بینیم که پایگاه پرولتاریای جهان و تمام ستمدیدگان می باشد. و هم چنین امپریالیسم ژاپنی که منچوری را بلعیده، ناحیه (جهول) را تصرف کرده، آماده برای حمله بر جمهوری توده‌ای مغولستان می باشد - که همگی به منظور هدف نهائی یعنی حمله بر اتحاد شوروی،

استوار گردیده است. چنانچایک نیز که در رأس دولت نانکین قرار گرفته و دستورات اربابان جنگ طلب ژاپنی خود را به مرحله اجرا در می آورد، به نوبه خود اجازه میدهد که آنها از طریق چپاول چین، خود را به منظور حمله به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مقتدر سازند. از طرف دیگر، امپریالیست‌های انگلستان، ایالات متحده و دیگران هستند که حسادت بر امپریالیسم ژاپن کرده و خواهان بردن بخشی از تاراج چین بوده، ولی به ژاپن اجازه میدهند که پیشروی نماید، زیرا که او قوه محرکه امپریالیسم جهانی علیه اتحاد شوروی در خاور دور می باشد. از طرف دیگر درست در سر راه امپریالیسم ژاپن و جهان، در یکی از نقاط حاصلخیز و پر جمعیت چین، جمهوری شوروی چین ناحیه بزرگی در جنوب شرقی که به طرف مرکز ادامه دارد را در دست گرفته - که به مثابه سدی در مقابل امپریالیسم جهانی و دولت ارتجاعی ملاکین و سرمایه‌داران خود چین می باشد. به استثنای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هیچ کشوری در جهان هرگز نقش مهم تری در مبارزه تاریخی مابین دیکتاتوری سرمایه‌داری و دیکتاتوری پرولتاریا را بازی نکرده است. در سندی که به وسیله دولت ژاپن در ۱۹۳۱ به کمیسیون بازرسی مجمع ملل، که به آن کمیسیون لیتون نیز میگویند، گفته میشود:

« آینه جنبش کمونیستی چین کاملاً اهمیت جدی داشته و حل آن مشکل خواهد بود. در ظاهر ممکن است هم چون پدیده ساده‌ای که در سال ۱۹۲۰ با تشکیل حزب کمونیست چین از طریق دستگاه کمینترن شروع گردید، به نظر آید، اما در حقیقت پیدایش آن در اوضاع مشخص اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چین نهفته است و تا هنگامی که اینها از میان نروند جنبش پایان پذیرفته و به احتمال زیاد گسترش خواهد یافت. از دولت نانکین با شرایط ناتوانی آن نمی توان انتظار داشت که چین را از مناطق شوراها و ارتش سرخ پاک کند. خوشبختانه اینها از لحاظ جغرافیائی از روسیه مجزا هستند. در صورتی که اگر آنها رابطه مستقیم جغرافیائی از طریق مرزهای سیبری، مغولستان شرقی یا ترکستان برقرار کنند، اوضاعی پدید خواهد آمد که هیچ دولتی در چین به تنهایی قادر به مقاومت در مقابل آنها نخواهد بود. » (تکیه از ما - نویسنده). تشکیل شوراها در تمام چین هم یک امر مطلقاً غیر ممکن نیست. این که ترکیب چین سرخ با ۴۰۰ میلیون جمعیت و مواد خام بی شمار به اضافه اتحاد جماهیر شوروی که یک ششم سطح زمین را در بر میگیرد برای جهان به چه

معنی است - گذشته از دولت‌های همجوار مانند ژاپن - مسئله‌ایست که در دنبال کردن سیر جنبش کمونیستی در چین باید در خاطر بماند. »

حتی اگر فرض کنیم که دولت ژاپن کمی مبالغه کرده ولی تصویر کلی آن صحت دارد. بزرگ‌ترین دشمن کمونیسم در خاور دور به روشنی خطر شوراهای چین را برای امپریالیسم ژاپن و امپریالیسم جهانی می‌بیند. شوراهای چین و ارتش سرخ قوی‌ترین نیروی ضد امپریالیستی می‌باشند که در مقابل استثمار چین توسط سرمایه‌ خارجی مقاومت می‌کنند. آنها اخگر روشنی برای توده‌های ستمدیده‌ بقیه‌ مناطق چین می‌باشند. آنها نشان دادند که چگونه هنگامی که دولت نانکین سرنگون گردد، زندگی توده‌ مردم فوراً بهتر شده و نوکران امپریالیسم نابود می‌گردند. آنها از پشتیبانی تمام میهن پرستان چین که آرزوی سرنگونی یوغ امپریالیسم را دارند، برخوردار می‌باشند. به همین دلیل شوراهای چین در شرایطی هستند که می‌توانند نه تنها سربازان ساده دولت نانکین بلکه تمام ارتش به انضمام افسران پائین رتبه را به طرف خود جلب کنند. و به همین دلیل شوراهای چین شکست ناپذیر بوده و هر روز مناطق آن گسترش می‌یابد.

در مصاحبه‌ای با خبرنگاران نشریه‌ ماهانه ژاپنی "چن یان کان لین" در ژوئن ۱۹۳۳، چیانکایچک رئیس ارتش نانکین شرح زیرین را در مورد ضربات کشنده، که از طرف نیروهای ارتش سرخ به او وارد شده چنین بیان می‌دارد:

« مشکل میتوان در میان جمعیت عنصر بد و عنصر خوب را از هم تشخیص داد. علاوه بر واحدهای عادی ارتش سرخ، هسته‌های پارتیزانی وجود دارند که به اصطلاح دهقانان پارتیزان خوانده می‌شوند. این پارتیزان‌ها همراه با توده‌ مردم زمانی که شرایط عینی وجود داشته باشد جنگ‌های پارتیزانی انجام داده، که هدف آن مغشوش نمودن پشت جبهه‌ نیروهای تهاجمی و یا حمله ناگهانی به نیروهائی که در حال مواظبت از مواد و سلاح‌های جنگی هستند، می‌باشد.

آنها هم چنین اطلاعاتی از وضع ما به دست آورده، در میان ارتش ما اغتشاش ایجاد کرده و محل نیروهای ارتش سرخ را پنهان می‌کنند. به طور خلاصه آنها حداکثر سعی خود را در ساقط کردن نقشه‌های ما میکنند .... تا زمانی که آنها نمی‌جنگند در مزارع کار کرده، ولی وقتی که به آنها نیاز است خود را مسلح کرده و به کمک ارتش کمونیست‌ها می‌آیند..... درست به همین خاطر که نمیتوان خط

فاصله‌ای میان عنصر خوب و یا پارتیزان سرخ را کشید، ارتش ما چاره‌ای جز این که فکر کند دشمن در همه جا هست را ندارد. حتی در مناطقی که مردم هنوز با فعالیت‌های کمونیستی تماس نداشته‌اند سپاهیان ما احساس می‌کنند تا هنگامی که تمام جمعیت از میان برداشته نشود نفس راحت نمی‌توان کشید. »

این مشکل موجب اشکالاتی برای نیروهای تهاجمی می‌گردد که من در زیر آن را خلاصه می‌کنم:

- « ۱- ثابت شده که مطلقاً غیر ممکن است که بتوان ذخیره غذا و یا کمک شخصی برای سپاهیان به دست آورد.
- ۲- جمعیت مناطق هم مرز و یا نزدیک به مناطق خرابکاران، به خاطر ترس از قتل عام شدن، بلااستثنا توسط نیروهای گشتی، هر چه بیشتر تدریجاً به سرخ‌ها جلب میشوند. » (نقل قول شده از وان مین، چین انقلابی امروز ص. ۳۹-۴۰)

موضع ترتسکی در رابطه با این مرکز بزرگ انقلاب جهانی چیست؟ ما قدر ترتسکی را خواهیم دانست وقتی که به یاد آوریم در ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ در مرحله ایجاد و توسعه شوراهای چین، ارتش سرخ را "راهزنان" خطاب کرده و پس از عقب نشینی موقت انقلاب در سال ۱۹۲۷ و اوائل ۱۹۲۸ فریاد، "شکست، شکست، شکست"، "افول، افول، افول" می‌کشید، عمل رهبران اول ارتش سرخ، هولانگ و یه تین، را "ماجرای جوی" خوانده، ادعا میکرد که شوراها اختراع کینه توزانه استالین بوده و دائماً راجع به "انقلاب ناکام"، و "از بین رفتن" حزب کمونیست چین، و درباره استالین که "انقلاب چین را خلع سلاح نمود" و "از پشت به آن خنجر زده" و راجی می‌کرد. زمانی که کنگره‌های شوراها در نواحی مختلف، کیانی، هوپه، فوکین، خونان، کوان تان، کیانسو، آن هوی، چکیانگ، حانان تشکیل شده و کنگره اول شوراهای تمام چین طرح ریزی شده بود، ترتسکی افسوس می‌خورد که استالین، "..... کارگران چینی را فدای بورژوازی کرده، از حرکت جنبش دهقانی جلوگیری نموده، ژنرال‌های ارتجاعی را پشتیبانی کرده، کارگران را خلع سلاح نموده، از تشکیل شوراها جلوگیری کرده، و آنهایی را که تشکیل شده بودند منحل نموده است." (لئون ترتسکی، "استالین و انقلاب چین" نوشته شده در اگوست ۱۹۳۰. نقل شده از کتاب "مسائل انقلاب چین" ترتسکی، ص. ۳۰۷ - ۳۰۸)

همانند دیگر "برخوردهای" ترتسکی، این نفی انقلاب چین و مقصر نمودن استالین در مورد اعمال مسائل فوق که همگی کاملاً مخالف حقایق تاریخی‌اند، ممکن است در نظر شخص ناوارد احمقانه جلوه کند. در حقیقت دارای منطق نیز می‌باشد - منطق ضد انقلاب. این منطق از ایده‌های اساسی منشویکی‌اش سرچشمه گرفته است. این منطق در توازن کامل با برخورد ضد انقلابی به انقلاب، اتحاد شوروی و انترناسیونال کمونیستی می‌باشد.

این شخص ساختمان سوسیالیسم را در روسیه نفی میکند - چرا که نباید وجود شوراهای را در چین نیز نفی کند؟ این شخص ادعا میکند که استالین انقلاب شوروی را نابود کرده. چرا که نباید بگوید استالین انقلاب چین را نیز نابود کرده است؟ این که واقعیات در مقابل صورت او قرار گرفته و کذب ادعاهای او را می‌رساند، هرگز او را آزار نمیدهد.

در برخوردش به انقلاب چین، در "نصایح"، "پیشنهادات"، "ترها"، و "یادداشت‌هایش" در مورد سیاست کمینترن در چین، مشی ضد انقلابی او، که همیشه با جملات "انقلابی - افراطی" تزئین شده، ماهیت واقعی خود را بیش از آن چه روش وی نسبت به انقلاب روسیه بوده، فاش میسازد. ما در اینجا با ترتسکیسم به صورت جامع - و یا به عبارت دیگر با مظهر ترتسکیسم روبرو هستیم.

اولاً او در مورد خصلت انقلاب چین یک موضع منشویکی گرفت. او قادر به درک این امر که این انقلاب رهائی بخشی ملی در کشور نیمه مستعمره، که نیروی محرکه اصلی آن انقلاب ارضی علیه فئودالیسم است، نبود. در نظر او تفاوت اساسی میان چین و یک کشور امپریالیستی وجود نداشت.

برای اثبات این که چین از یک طرف کشوری است نیمه مستعمره و از طرف دیگر نیمه فئودال، یک محقق احتیاج چندانی به کاوش ندارد. در هنگام شروع انقلاب دوم چین در سال ۱۹۲۵ (اولین انقلاب در سال ۱۹۱۱ به وقوع پیوست و چین را از سلطه حکومت پادشاهی آزاد ساخت) چین به وسیله امپریالیست‌های خارجی چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی به زنجیر کشیده شده بود. تقریباً ۸۰ درصد راه آهن و ۷۸ درصد راه‌های آبی رودخانه و اقیانوس در دست سرمایه‌داران خارجی قرار داشت.

بانک‌هایی که به وسیله خارجی‌ان کنترل میشد، خون زندگی مردم چین را می‌کشید. تجارت با خارج و مالیات واردات در دست امپریالیست‌های بیگانه و در رأس آن انگلستان قرار داشت. سرمایه‌داران خارجی انحصار مالیات نمک، شراب، تنباکو که فقط در سال ۱۹۳۱، ۲۴۵ میلیون دلار چینی درآمد داشت را در دست داشتند. بهترین معادن ذغال، چاه‌های نفت، بنادر و کارگاه‌های ماشین، مراکز برقی، کارخانجات شیمیایی، کارخانه گندم، پنبه، شکر، تنباکو، کاغذ

کبریت در دست سرمایه‌داران خارجی بود. سرمایه خارجی حداکثر کوشش خود را می‌کرد تا از رشد مستقل نیروهای تولیدی در چین جلوگیری کند.

برای تکمیل آزادی در استثمار اقتصادی چین، دولت‌های خارجی امپریالیست برای خودشان اختیارات سیاسی تأمین کردند که بدین صورت استقلال کشور را در هم شکست. آنها با استفاده از به اصطلاح معاهده‌های بندری در چین، پلیس، ژاندارم، گروه ارتشی به منظور نگهداری از صنایع و بنگاه‌های مالی خود را در اختیار داشتند. آنها برای خارجیان معافیت از پرداخت مالیات و معافیت از قوانین محلی ترتیب داده بودند. کشتی‌های خارجی بدون کنترل مأمورین محلی در رودخانه‌های چین عبور و مرور می‌کردند. در حدود پنجاه شهر در چین وجود دارد که حکام آنها خارجیان می‌باشند. آنها دارای مناطق مخصوص به خود می‌باشند. که باز هم مزیت‌های بیشتری را از آن خود ساخته‌اند. آنها مکان‌هایی به نام محل امتیاز و اقامت‌گاه در اختیار دارند که همانند کشوری در میان کشور چین می‌باشند. محل سکونت بین‌المللی شانگهای به وسیله ادارات خارجی اداره میشود. علاوه بر آن تمام ساکنین خارجی از - کاپیتولاسیون، بدین معنی که هر خارجی در چین فقط توسط دادگاه خارجی می‌تواند محاکمه شود، برخوردار بودند.

این شرایطی است که یک وطن پرست چینی آنرا توصیف میکند:

« نخست یک مرد در لباس سیاه (میسوون‌های مذهبی) پیش من آمده و می‌گوید، "مرا چون برادر خود دوست بدار، وگرنه ترا خواهم فرستاد تا در تتور ابدیت بسوزی". سپس مردی در لباس روشن با اجناس پیش من آمده و می‌گوید. "این آشغال‌ها را با قیمت گران بخر، وگرنه از دست تو به مرد لباس سفید با تفنگ بزرگ شکایت خواهم کرد". بالاخره مرد لباس سفید آمده و می‌گوید، "تو نمی‌خواهی مرد لباس سیاه را هم چون برادر خود دوست بداری، تو نمی‌خواهی جنس با قیمت خوب از مرد لباس روشن بخری. در این صورت خانه و مزرعه خود را به مرد سیاه پوش و مرد لباس روشن واگذار کن و خارج شو، وگرنه ترا خواهم کشت".

ولی به هر حال قبل از این که لب باز کنم او مرا می‌کشد و هر سه بر من اربابی می‌کنند: یکی بر روی من آب مقدس می‌پاشد. دیگری جیب مرا خالی میکند، و سومی بدن مرا جلوی سگ‌ها می‌اندازد. سپس همگی خانه من، زمین من، زن من، بچه‌های من و شمایل مقدس اجداد مرا تصاحب می‌کنند. » (نقل قول شده توسط پ. میف، انقلاب چین، ص. ۲۱)



تسلط اجنبی، که شیرازه چین را کشیده و رشد آن را سد کرده بود یکی از علل عمده انقلاب چین بود.

تسلط اجنبی‌ها به طور جدا ناپذیر با حکومت ملوک الطوائف و ملاکین چین پیوند داشت. هر ملوک الطوائفی با ارتش مزدور خود خواسته‌های امپریالیست‌ها را در چین به جا می‌آورد - در عوض این کمک‌ها، پاداشی که امپریالیست‌ها به آنها می‌دهند این است که اسارت کشیدن مردم چین را به زیر چکمه‌های مزدوران بر آنان ارزانی می‌دارند. چندین ملوک الطوائف بر چین حکومت می‌کردند، معروف‌ترین آنها چنگ سولین، دیکتاتوری شمال - چیزی همانند تزار یعنی، مستبد نیمه فئودال بود. قدرت او بر پایه قدرت ملاکین محل، که درست به شیوه فئودالی از نظر اقتصادی، تشکیلاتی، قضائی بر علیه دهقانان با هم متحد شده بودند، قرار داشت. ملاکین از قبل عرق جبین دهقانان زندگی می‌کردند.

آمار دهه دوم قرن فعلی نشان میداد که ۲۸۰۰۰۰۰۰ ملاک بیش از نیمی از تمام زمین‌های قابل کشت بخش‌های عادی چین را در دست داشته، در حالی که ۳۱۰۰۰۰۰۰ دهقان (دو قشر پائینی) همگی کمتر از مقدار کل ملاکین زمین داشتند. در نتیجه دهقانان نمی‌توانستند در روی قطعه کوچک زمین خود "شریان اقتصادی" ایجاد کرده و مجبور بودند که از ملاکین، زمین اجاره کنند و ۶۰ تا ۹۰ درصد از محصول خود را به او بدهند. مستأجر مجبور بود که مجاناً برای ملاک چند عدد مرغ و اردک و مقداری شراب تهیه کند، علاوه بر آن مجبور بود که چند روز معینی برای او بیگاری کند. از هر صد نفر دهقان در چین مرکزی و جنوبی، ۴۰ نفر مستأجر، ۲۸ نفر نیمه مستأجر، و فقط ۳۲ نفر از خود مزرعه داشتند. تمام دهقانان مالیات بی اندازه‌ای می‌پرداختند. علاوه بر مالیات اصلی، چندین مالیات مختلف دیگر وجود داشت: برای ارتش، نیروی بومی، پادگان، گارد و غیره - خلاصه رویهم رفته ۳۰ نوع مالیات وجود داشت. بعضی اوقات دهقانان مجبور بودند مالیات خود را از قبل بپردازند. مواردی وجود داشت که از دهقانان مالیات ۹۰ سال آینده را از پیش اخذ می‌کرده‌اند. همه اینها متعلق به ملاکین و ملوک الطوائف میشد.

با این همه پشتکار غیر قابل باور و ساعات طولانی بر یک تکه زمین کوچک، دهقانان چینی قادر به تأمین زندگی خود نبودند. قحطی مهلک و سیل گریبان گیر میلیون‌ها دهقان بود.

توده دهقانان، مشتمل بر صدها میلیون دهقان، نیروی اصلی انقلاب چین

بود.

کارگران (از ۵۰۰۰۰۰۰۰ نفر کارگر در تمام چین، ۲۰۰۰۰۰۰۰ نفر در شهرهای بزرگ صنعتی کار می‌کردند) مانند اوایل قرن نوزدهم اروپا، استثمار

می شدند. ۱۲ ساعت کار مقرر بود. بعضی از کارگران مجبور به ۱۶ تا ۱۸ ساعت کار میشدند. مقرراتی برای کار کودکان وجود نداشت؛ کودکان در سنین ۷ یا ۸ سالگی دوازده ساعت در روز کار می کردند. مزد عادی کارگران مهارت دار روزانه در حدود ۲۰ سنت بود. مزدهای پائین گاهی به اندازه ۴ سنت در روز پائین می آمدند. مواردی بود که پسران ۹ تا ۱۵ ساله در کارخانه کبریت سازی، در محیط سمی از ۴ تا ۸،۵ شب، با یک تنفسی برای نهار، با ۳ تا ۶ سنت کار میکردند. این استنمار وحشیانه امکان میداد تا سرمایه داران سود ۱۰۰ درصد و یا بیشتر ذخیره کنند. شرایط زندگی کارگران چنان بود که وضعیت ۴۰ درصد آنان بدتر از باربران چینی بود. بنابراین کارگران در دست امپریالیست ها هم به مثابه مردم یک کشور چپاول شده و هم به مثابه کارگر استنمار می شدند.

کارگران یکی از بزرگ ترین نیروهای انقلاب چین بودند. از آنجائی که در مقایسه با کل جمعیت از کارگران روسی کمتر بودند، لذا نتوانستند نقشی را که کارگران روسی داشتند بازی کنند، آنها نتوانستند مانند روسیه در نوامبر ۱۹۱۷، فوراً دیکتاتوری پرولتاریا برقرار کنند. ولی در هر صورت نقش این طبقه در انقلاب به مثابه نیروی رهبری کننده مشخص بود. اعتصاب عمومی ماه مه - ژوئن ۱۹۲۵ معمولاً شروع انقلاب کشور کبیر چین محسوب میشود. شهرهای دیگر به دنبال آن، اعتصاب نمودند. در تمام جنبش های انقلابی پس از ۱۹۲۵ طبقه کارگر به رهبری حزب کمونیست، علم دار جبهه مبارزه بوده است. در شوراهای فعلی چین کارگران به مثابه رهبران محسوب میشوند. اما در اصل، انقلاب چین یک انقلاب دهقانی و ضد امپریالیستی محسوب شده، و نه یک انقلاب سوسیالیستی.

انترناسیونال کمونیستی از همان اوان، این مسئله را درک کرده بود. در پیشنهاداتش به کنگره سوم حزب کمونیستی چین در سال ۱۹۳۳، انترناسیونال کمونیستی چنین بیان میدارد:

« انقلاب ملی و ایجاد جبهه ضد امپریالیستی در چین لاجرم با انقلاب ارضی دهقانان بر علیه باقیمانده فئودالیسم همراه خواهند شد. فقط زمانی انقلاب پیروز خواهد شد که موفق به جلب توده اصلی از مردم چین، یعنی دهقانان فقیر گردد.

بنابراین هسته مرکزی سیاست کلی، مسئله دهقانان می باشد..... به همین دلیل حزب کمونیست به مثابه حزب طبقه کارگر باید در جهت وحدت کارگران و دهقانان کوشش کند. این عمل فقط به وسیله تبلیغ مداوم و به عمل در آوردن شعارهای انقلاب ارضی مانند، ضبط

زمین‌های مالک، ضبط املاک معبدها، کلیساها و تحویل بلاعوض آن به دهقانان، منسوخ کردن انواع اجاره، از بین بردن فرم مالیاتی موجود، منسوخ کردن واگذاری مالیات، برکناری مالیات معاملات میان دو ناحیه، از میان بردن ماندارین‌ها (از انواع مأمورین آن زمان در چین)، ایجاد دولتی که اداره زمین‌های ضبط شده را به دست گیرد، می‌تواند انجام گیرد.

با حرکت از این موضع اساسی لازم است که به کلیه توده دهقانان فقیر درک لزوم مبارزه بر علیه امپریالیسم را نشان داد..... فقط زمانی که مسئله ارضی پایه شعارهای ضد امپریالیستی قرار گیرد، امیدی به موفقیت خواهد بود.

لازم به تذکر نیست که رهبری باید در دست حزب طبقه کارگر باشد، رخدادهای اخیر در جنبش کارگری (اعتصابات بی نظیر) به خوبی اهمیت جنبش کارگری در چین را نشان داده‌اند. حزب کمونیست مجبور است که دائماً حزب گومیندان را به طرف انقلاب ارضی سوق دهند. »

ماهیت انقلاب چین به مثابه تلفیق جنبش ضد امپریالیستی و انقلاب ارضی، و نقش کارگران و حزب آنان، یعنی حزب کمونیست، را بهتر از این سند، که حتی پیش از شروع انقلاب در ۱۹۲۵ آن را تشریح کرده، نمی‌توان روشن ساخت. انترناسیونال کمونیستی که در آن زمان هنوز به رهبری لنین بود، هرگز نقش پرولتاریا در انقلاب را کم اهمیت نمی‌شمارد. او دریافت که انقلاب یک کشور مستعمره بر علیه یوغ امپریالیسم بوده و نیروی محرک عمده آن توده دهقانان می‌باشد.

ترتسکی چطور؟ بنا بر خصلت کم بها دادنش به دهقانان، قادر نبود میلیون‌ها دهقان فقیر و استثمار شده را که در حال تشکیل کمیته‌های محلی به منظور مبارزه علیه ملاکین بودند، را ببیند. در نظر او مسئله دهقانی وجود نداشت. از این رو در نظر وی نیروی عمده انقلاب در این کشور نیمه فئودال موجودیت خارجی نداشت.

در اواخر ۱۹۲۸ پس از سه سال جنگ قهرمانانه دهقانی، آن چه که وی درباره انقلاب و مسئله دهقانی در چنته داشت را چنین بیان کرد:

« از نقطه نظر تعداد، دهقانان چین به مراتب بیشتر از دهقانان روسیه بوده، ولی با خرد شدن آنها در میان گره تضادهای جهانی که سرنوشتشان به حل آن بستگی دارد، دهقانان چینی حتی کمتر از

دهقانان روسی قادر به داشتن نقش پیشرو هستند. این در حال حاضر دیگر یک پیش بینی تئوریک نبوده، یک واقعیتی است که کاملاً همه جانبه اثبات شده است. « (ل. ترتسکی، "مسائل انقلاب چین"، ص. ۱۳۳)

اساس گفته را توجه کنید. "گره تضادهای جهانی". به نظر می آید که تضاد میان منافع میلیون‌ها دهقان و ملاکین و بوروکرات‌های نظامی در چین جزو تضادهای جهانی نیستند، به نظر می آید که تضاد میان منافع دهقانان و منافع استثمارگران امپریالیست نیز جزئی از تضاد جهانی نیست، به نظر می آید که دهقانان باید صبر کنند تا نیروی دیگری آمده و مسائل آنان را برایشان حل کنند. ترتسکی ماهیت ضد امپریالیستی انقلاب چین را نیز درک نکرد. اگر بی توجهی او نسبت به دهقانان به مثابه نیروئی انقلابی یک مشخصه قدیمی وی بود که در انقلاب روسیه نمایان گردیده، در اینجا او خود را از زاویه دیگری فاش میسازد. او قادر به درک این حقیقت نبود که رهائی از یوغ قدرت اجنبی مسئله حیاتی برای اکثریت بالاتفاق مردم چین به شمار می آید. چیزی را که او از انقلاب میدید اصلاً انقلاب نبود: او گمان میکرد گل جنبش، تلاش صاحبان کوچک چین در خلاصی از کنترل خارجی‌ها از عوارض و به منظور برقراری "استقلال عوارض" می باشد.

با چنین برخوردهائی به انقلاب چین، ترتسکی فقط می توانست مرتکب اشتباه گردد و آن هم یکی پس از دیگری، و پیشنهادهائی را که وی عرضه مینمود، در صورت اجرا فقط می توانست انقلاب چین را دچار شکست نماید. گومیندان که در بالا در پیشنهادات کمونیست بین الملل به آن اشاره شده تا واسط سال ۱۹۲۷ یک حزب انقلاب ملی بشمار می آمد. این در سال ۱۹۱۲ توسط سون یاتسن تشکیل شده، نفوذ و قدرت زیادی در اوائل دهه ۱۹۲۰ کسب نمود. در سال ۱۹۲۵ شهر کانتن و حوالی آن را در جنوب چین در تحت کنترل خود داشته، دارای ارتش از خود بوده و به طور کلی نفوذش در حال گسترش می بود. گومیندان در ابتدا حزبی بود متشکل از روشنفکران و خرده بورژوازی، لیکن بزودی تعداد بسیاری از دهقانان را به خود جلب کرد. در واسط سال ۱۹۲۶ ارتش آن به رهبری چیانکایچک که در آن زمان طرفدار انقلاب بود، راه پیمائی معروف مارش به سوی شمال (لشکر کشی شمالی) را شروع کرد.

خارج از روسیه، این بزرگ ترین جنبش انقلابی بود که جهان تا آن زمان به خود دیده بود. در مدت زمان کوتاهی ارتش انقلابی، مهم ترین مناطق و استان‌های چین از جمله: هونان، هوپه، کیان سی، هانان، کیان سو، چکی یانک

و غیره را به تصرف خود در آورد. مارش از نواحی غیر صنعتی آغاز شده و به طرف نواحی صنعتی شده و پیشرفته چین به پیش می رفت. به هر کجا که ارتش می رسید، یک دولت انقلابی برقرار شده، حکومت اجنبی‌ها از بین رفته، نفوذ و مزایای خارجیان موقوف می گردید. مارش به طرف شمال با رشد عظیم جنبش کارگری همراه بود. در هر کجا که دولت انقلابی بر پا میشد، طبقه کارگر که قبلاً به خاطر وجود بوروکرات‌های نظامی مجبور بود مخفی باشد، علنی گردیده و آشکارا شروع به فعالیت می نمود. اتحادیه‌های کارگری تشکیل گردیده و با به کار بردن اسلحه، اعتصابات کارگران وضعیت خود را بهبود بخشیدند. طبقه کارگر نفوذ حزب کمونیست خود را بسیار گسترش داد. حزب تظاهرات کارگری بر پا میساخت و در آن ده‌ها هزار شرکت می‌کردند. علاوه بر آن کارگران خود را اینجا و آنجا در نواحی آزاد شده، مسلح نیز می نمودند. در همین زمان جنبش دهقانان رشد و گسترش عظیمی پیدا کرد. میلیون‌ها دهقان بر علیه ملاکین برخاسته، کمیته‌های فقیران را تشکیل داده، از پرداخت اجاره خودداری نموده، در دهکده دولت خود را تشکیل داده و اغلب به املاک زمین‌داران حمله برده و زمین‌های آنان را تصاحب می کردند.

جریان انقلابی عظیمی بود که بخش اعظمی از چین را در بر گرفته بود و بوروکرات‌های نظامی و امپریالیست‌ها را از چین اخراج کرده و نیروی خلاق و انقلابی کارگران و دهقانان چین را رها میکرد.

روش بین الملل کمونیستی و حزب کمونیست چین نسبت به این انقلاب ملی چه می بایست باشد؟ در سال ۱۹۲۳ بین الملل کمونیستی به حزب کمونیست چین پیشنهاد کرد تا گومیندان را "به طرف چپ سوق دهد". در نوامبر سال ۱۹۲۶ انترناسیونال در قطعنامه پلنوم هفتم کمینترن چنین میگوید:

« اگر پرولتاریا برنامه ارضی را به پیش نبرد، قادر نخواهد بود دهقانان را به مبارزه انقلابی کشانیده و لذا هژمونی خود را در جنبش آزادی بخش ملی از دست خواهد داد. »

کمینترن دائماً در رشد و گسترش جنبش انقلابی کارگری بر علیه سرمایه‌داران و جنبش دهقانی بر علیه مالکین ارضی اصرار می ورزید. در دستورات کمینترن، که به حزب کمونیست چین ابلاغ شده در دسامبر ۱۹۲۶ چنین میخوانیم:

« سیاست عمومی عقب نشینی در شهرها، محدود و موقوف نمودن مبارزه کارگران برای بهبود شرایط خود ناصحیح می باشد. در دهات مبارزه باید رشد

و گسترش یابد، ولی در عین حال واجب است که شرایط مساعد را برای بهبود اوضاع مادی و قانونی کارگران به کار برده، به هر وسیله کوشش نمود تا مبارزه کارگران را تشکل داده تا از شتاب زدگی بی مورد و بیش از حد جلوگیری شود. به خصوص لازم است که مبارزه در شهرها علیه قشر بورژوازی بزرگ و قبل از همه علیه امپریالیست‌ها بوده تا خرده - بورژوازی و بورژوازی متوسط چین را تا حد امکان بتوان در جبهه متحد علیه دشمن مشترک نگه داشت... ما یاد آور میشویم که دستورات صادره بر علیه آزادی اعتصاب، مجمع‌های کارگران و غیره اکیداً غیر قابل قبول می باشند. »

در اوائل سال ۱۹۲۷ کمینترن در دستورات خود گفت:

« لازم است در جهت مسلم کردن کارگران و دهقانان، در جهت تبدیل کمیته‌های دهقانی به ارگان‌های دولتی واقعی با دفاع مسلح از خود و غیره اقدام شود.

لازم است که حزب کمونیست در همه جا چنین عمل کند؛ سیاست نیمه قانونی داوطلبانه اکیداً ممنوع می باشند، حزب کمونیست نباید به مثابه ترمزی در جنبش توده‌ای به نظر آید، حزب کمونیست نباید سیاست خائنانه و ارتجاعی جناح راست گومیندان را پنهان کند؛ بلکه با برداشتن نقاب از چهره آنان می بایستی توده مردم را به دور گومیندان و حزب کمونیست بسیج نمود. »

از این رهنمودها چنین برمی آید که انترناسیونال کمونیستی در حالی که کوشش داشت حداکثر رشد و گسترش انقلاب را بر علیه امپریالیسم جهانی میسر سازد، انترناسیونال هم چنین می کوشیده است تا حداکثر موفقیت را برای کارگران و دهقانان در این انقلاب و به وسیله انقلاب، کسب نماید.

فردی مانند ترتسکی که قادر به درک دو جنبه جریان انقلاب یکی ضد فئودالی دهقانی و دیگری ضد امپریالیستی ملی را درک کند، نتیجتاً مجبور بود پیشنهادات ضد انقلابی ارائه دهد. وی پیشنهاد کرد که حزب کمونیست از گومیندان و شوراها بیرون آید. ترتسکی معتقد بود که جبهه امپریالیستی میان پرولتاریا و بورژوازی در طول مارش به طرف شمال مخالف لنینیسم است. او اصرار می کرد که تشکیل فوری شوراها تنها راه لنینیستی می باشد. (ترتسکی میگوید):

« اگر ما در ابتدای مارش به سوی شمال، در مناطق "آزاد شده" شوراهائی را تشکیل می دادیم (و توده‌ها از دل و جان برای حفظ آن می جنگیدند)، ما قیام‌های دهقانی را به سوی خود جلب کرده، ارتش خود را ایجاد کرده و ارتش دشمن را متلاشی می‌کردیم - و با وجود جوانی حزب کمونیست چین - با راهنمائی‌های عاقلانه کمینترن، حزب می توانست در این سال‌های سخت رشد کرده، آبدیده شده و اگر نه یکباره در سراسر چین بلکه لااقل در بخش عظیمی از آن به قدرت برسد. و بالاتر از همه آن وقت ما دارای حزبی هم می بودیم. » (لئون ترتسکی، مسائل انقلاب چین، ص. ۱۳۴)

فراموش نکنید که شوراها ارگان‌های قدرت می باشند. ترتسکی شوراها را به مثابه ارگان‌های دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان نمی دید. وی می خواست یک مرحله تاریخی لازم برای انقلاب را جا گذارده و شوراها را به مثابه ارگان دیکتاتوری پرولتاریا در آورد.

وظایف چنین ارگان‌هائی چه میبود؟ آنها شالوده دولتی بودند، بر علیه دولت ملی. آنها دهقانان را بر علیه خود می شوراندند، زیرا که دهقانان این عمل را ایجاد اغتشاش در گومیندان انقلابی که هنوز بدان اطمینان داشتند، و ایجاد اغتشاش بر علیه انقلاب ارضی، ارزیابی می نمودند. شوراها قادر به ساختن ارتش شوراها نمی بودند زیرا که اکثریت بالاتفاق دهقانان و قسمت اعظم کارگران به چیانکایچک که در آن زمان هنوز انقلابی بود، ایمان داشتند. شوراها نمی توانستند ارتش چیانکایچک را خرد کنند زیرا آن ارتش مشغول انجام انقلاب پیروزمندی می بود. شوراها نمی توانستند حزب کمونیست را نیرومند تر کنند زیرا که حزب کمونیست خود را از توده انقلابی منفرد میکرد. و اما در مورد به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در قسمت اعظمی از چین، آنان قادر به این عمل شدند درست به خاطر این که آنان در انظار مردم به مثابه اخلاگران در امر انقلاب ملی شناخته نشده، بلکه به توده‌ها با تجربه خودشان نشان دادند که چیانکایچک یک خائن می باشد.

شعار شوراها، انقلابی به نظر می آید، ولی در شرایط موجود زمانی که جامه عمل پوشاندن به آن امکان پذیر می بود، انجام آن یک عمل ضد انقلابی محسوب می گردید. این شعار می توانست انقلاب را با شکست مواجه سازد. کوسینن Kusinen یکی از رهبران کمینترن در کنگره ششم انترناسیونالیستی تجربیات انقلاب چین را جمع بندی کرده و گفت:

« بسیار خوب رفقا، آیا این فقط ذهنیگری و انقلابی نمایی افراطی با ولتاژ یک خرده بورژوائی است که دیوانه شده - یا چیز دیگریست؟ من ذهناً نمیدانم چیست. ولی کاملاً خوب میدانم که نتیجه عینی چنین عملی در تجربه چه می بود. اگر چنین چیزی به کار برده می شد، مطمئن ترین روش برای ویران کردن فوری انقلاب و یا حداقل .... جنبش دهقانی می بود. در مرحله فعلی چین، آوردن چنین شعاری فقط می تواند تأثیر یک عامل تخریب کننده را داشته باشد. »  
(کنگره ششم کمینترن، چاپ آلمانی، جلد سوم، ص. ۲۴)

این حقیقت که در مارش سال ۱۹۲۷، چیانکایچک به انقلاب خیانت کرده و آلت امپریالیسم جهانی گردید بزعم ترتسکی دلیلی است برای اثبات نکاوت او. آیا ترتسکی قبلاً نمی دانست که به بورژوازی نمی توان اعتماد کرد؟ آیا او شوراها را پیشنهاد نکرد؟ او وانمود میکند که فرق میان خیانت بورژوازی به انقلاب و کوشش حزب کمونیست برای ایجاد اغتشاش در انقلاب را نمی داند. ترتسکی "فراموش میکند" چیزی را که او پیشنهاد میکرد همانا جنگ کارگران بر علیه دهقانان می بود. او مرتباً تکرار میکرد که حزب کمونیست نمی تواند "زائده‌ای از یک حزب بورژوازی باشد". ترتسکی در این که میگوید، "با به حرکت در آوردن "پرچم" گومیندان در هوا، میلیون‌ها کارگر و دهقان به حرکت در خواهند آمد، کمینترن را تحریف میکند. (لئون ترتسکی، انقلاب چین و تزه‌های رفیق استالین، ماه مه ۱۹۲۷). ترتسکی فقط "فراموش" میکند یک چیز کوچک را ببیند - و آن این که میلیون‌ها دهقان چینی هم زمان با مبارزه در یک انقلاب ارضی واقعی در جبهه متحدی در مبارزه ضد امپریالیستی نیز شرکت داشتند. او هرگز مراحل مختلف انقلاب و گذار از یک مرحله به مرحله دیگر را درک نکرد.

آیا انترناسیونال کمونیستی می دانست که انقلاب نمی تواند برای مدت مدیدی به بورژوازی تکیه کند؟ تمام دستورات کمینترن به این نکته تکیه میکند که اگر چه جبهه متحدی وجود دارد، جبهه‌ای از توده‌ها و بورژوازی، معه‌ذا سرنوشت انقلاب به دست کارگران و دهقانان سپرده شده است. کمینترن به کارگران و دهقانان پیشنهاد میداد که در صورت لزوم علیرغم سیاست و خواست گومیندان به مسلح نمودن خود پردازند. به آنان پیشنهاد میشد که کمیته‌های دهقانی تشکیل داده، با جناح راست گومیندان مبارزه کرده و گومیندان را به طرف چپ سوق داده و آزادانه به پیشبرد حزب کمونیست پردازند. کمینترن به کمونیست‌ها هشدار میداد که به منظور حفظ و پیشبرد امر انقلاب فقط ایجاد، رشد و گسترش جنبش توده‌ای لازم است. در پیشنهادات دسامبر سال ۱۹۲۶



انترناسیونال کمونیستی گفته میشود: "در غیر این صورت انقلاب با خطر بزرگی مواجه خواهد شد."

حزب کمونیست چین، به مثابه حزبی جوان، انقلابی، پرشور لیکن بی تجربه مرتکب اشتباهاتی گردید. بودند رهبران کمونیستی که لزوم جنبش انقلابی مستقل کارگران را درک نمی کردند. بودند رهبران کمونیستی که می گفتند: "ما نباید جبهه متحد ضد امپریالیستی را به وسیله انقلاب ارضی زیاده از حد ناراحت کنیم". کمونیست‌هایی بودند که می گفتند "ما نباید اعتصابات کارگری بیش از حد داشته باشیم زیرا که بورژوازی از انقلاب دور خواهد شد". کمونیست‌هایی بودند که به همین دلیل کارگران را مسلح نمی کردند. اشتباهاتی از این قبیل بسیار دیده می شدند؛ بعضی از آنها به علت پیچیدگی امر و شرایط نوین حکمفرما بر آن، اجتناب ناپذیر می بودند.

به علت شرایط تاریخی، رهبری کمونیستی در آن زمان از خرده بورژوازی (شهری) و روشنفکران بوده، حزب هنوز در مبارزه آبدیده نشده بود، هنوز اصول لنینی دیسیپلین کمونیستی را به خوبی جذب نکرده بود. لیکن این امر بدان معنی نیست که مشی انترناسیونال کمونیستی یا استالین غلط بود. در کنگره ششم انترناسیونال کمونیستی اشتباهات حزب کمونیست چین به شرح زیر آورده شد:

« حزب کمونیست چین متحمل یک سری شکست‌های بزرگ شد که در ارتباط کامل با یک سری اشتباهات عمیق اپورتونیستی بوده است از قبیل، عدم استقلال و آزادی انتقاد در رابطه با گومیندان؛ عدم درک گذار از یک مرحله انقلاب به مرحله بعد و لزوم آمادگی برای مقاومت در مواقع ضروری و بالاخره متوقف نمودن انقلاب ارضی. » (اسناد کنگره ششم، چاپ آلمانی، جلد چهارم، ص. ۴۰)

معهدا مشی کمینترن مطابق با آموزش های لنین و به نفع انقلاب بود. لنین در مورد پشتیبانی از بورژوازی ملی در انقلاب چنین میگوید:

« انترناسیونال کمونیستی دست در دست با دموکراسی بورژوازی مستعمرات و کشورهای عقب مانده وحدتی موقتی برقرار ساخته، ولی نباید در آن حل شد و حتماً استقلال جنبش پرولتری را اگر چه در ابتدائی ترین شکل، خود را حفظ کند. (و. ای. لنین، کلیات آثار، جلد ۲۵، ص. ۲۹۰).....

ما به مثابه کمونیست‌ها می‌بایستی از جنبش‌های آزادیبخش بورژوائی در کشور مستعمره در شرایطی که این جنبش‌ها واقعاً انقلابی بوده و زمانی که نماینده آنها سد راه ما در تربیت کردن و متشکل نمودن دهقانان و توده وسیع استثمار شده با روحیه انقلابی نشوند، پشتیبانی کنیم. » (همانجا، ص ۳۵۳)

جنبش گومیندان سال ۱۹۲۶ تا مارش ۱۹۲۷ واقعاً انقلابی بوده و نمایندگان آن نه تنها سد راه کمونیست‌ها در تعلیم و تشکل توده دهقانان و کارگران با روحیه انقلابی نشدند بلکه آنها در مورد کمونیست‌ها سخنوری نیز می‌کردند. مثلاً در پلنوم هفتم کمینترن (نوامبر سال ۱۹۲۶) نماینده چیانکایچک گفت:

« چیزی که گومیندان می‌خواهد اینست که پس از انقلاب ملی در چین، همانند دیگر کشورها در غرب به جز شوروی، تسلط بورژوائی دائر نگردد..... ما همگی عقیده داریم که تحت رهبری حزب کمونیست و کمینترن، گومیندان وظیفه تاریخی خود را انجام خواهد داد. » (اسناد پلنوم هفتم، چاپ آلمانی، ص ۴۰۴)

انترناسیونال کمونیستی هرگز خیال واهی در مورد اتحاد دائمی پرولتاریا با بورژوازی را نداشته. کمینترن چیزی را که بر آن تأکید میکرد به کار بردن انقلابیون بورژوائی تا سر حد امکان برای رسیدن به هدف نهائی بود. چیانکایچک خیانت کرد. زمانی که امپریالیست‌ها در مارش سال ۱۹۲۷ شروع به بمباران نانکین نمودند چیانکایچک بر علیه انقلاب به آنها ملحق شد. چرا؟ زیرا که بورژوازی از دستیابی دهقانان و کارگران به قدرت، زیاد ترسیده بود. دو راه بیشتر نداشتند، یا خرد شدن در دست امپریالیست‌های اجنبی و یا نابود شدن در زیر موج عظیم قیام دهقانان و کارگران، بورژوازی راه حل اول را انتخاب کرد. چیانکایچک به نوکری اربابانش در آمد. وی از گومیندان جدا گردید. حال مرحله دوم انقلاب، مرحله وهان شروع میشود. "در حالی که جنبش دهقانی به یک انقلاب پر قدرت ده‌ها میلیون دهقان تبدیل شد بورژوازی ملی از این جنبش دور شد"، (استالین). جناح چپ گومیندان دولت وهان را تشکیل داد. کمونیست‌ها در آن شرکت کردند. ترتسکی که هرگز گذار از یک مرحله انقلاب به مرحله بعدی را درک نمی‌کرد، ظاهر شده و کمونیست‌ها را "نصحیت" میکند که در گومیندان شرکت کنند. ترتسکی در جزوه خود تحت عنوان "انقلاب چین و تزه‌های رفیق استالین" (ماه مه ۱۹۲۷) می‌گوید:

« ما خواهان شرکت کمونیست‌ها در گومیندان و جلب دهقانان و کارگران به طرف خود می‌باشیم. »

چرا حالا؟ نیروهای وهان تفاوتی با نیروی چیانکایچک تا قبل از مارش ۱۹۲۷ ندارند. ولی در اینجا ما به یکی از چرخش‌های ترتسکی که از مشخصه اوست برخورد می‌کنیم.  
دوره وهان چه بود؟ استالین در سخنرانی خود در مقابل جلسه پلنوم کمیته کمیسیون مرکزی کنترل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در اول اوت سال ۱۹۲۷ به وضوح شرح میدهد:

« اگر مرحله اول در این بود که لبه تیز انقلاب عمدتاً متوجه امپریالیست‌های اجنبی قرار گرفت، مشخصات مرحله دوم این است که انقلاب لبه تیز خود را عمدتاً متوجه دشمنان داخلی و در وهله اول علیه فنودال‌ها، علیه رژیم فنودالی نیز کرده است. آیا مرحله اول مسئله برکناری امپریالیسم خارجی را حل کرده است؟ خیر، آن را حل نکرده است. مرحله اول حل این مسئله را به مثابه یک ارثیه به مرحله دوم انقلاب چین واگذار نمود. مرحله اول فقط به منظور قطع نفوذ امپریالیسم و ادامه این آرمان به آینده، به توده انقلابی آن خیزش اولیه علیه امپریالیسم را داد. می‌توان گفت که حتی مرحله دوم انقلاب نیز کاملاً مسئله اخراج امپریالیست‌ها را حل نخواهد کرد. مرحله دوم به توده عظیم کارگران و دهقانان چین نیروی بیشتری برای مبارزه بر علیه امپریالیسم خواهد داد. ولی این بدین منظور است که تکامل این آرمان به مرحله بعدی انقلاب چین، یعنی مرحله شوراها منتقل گردد. » (ژوزف استالین، مارکسیسم و مسئله ملی و مستعمرات، چاپ روسی، ص. ۱۸۲-۱۸۳)

استالین به مثابه یک لنینیست چیزی را که برای ترتسکی قابل درک نبود، یعنی گذار از یک مرحله به مرحله دیگر را فهمیده و آن را تشریح نمود. وی پیش‌بینی کرد که مرحله بعدی انقلاب مرحله شورائی خواهد بود. او می‌دانست که وحدت با بورژوازی در دولت وهان دراز مدت نخواهد بود. لیکن استالین نمی‌توانست به حزب کمونیست پیشنهاد کند که خود را بر علیه و در مقابل رژیم وهان قرار دهد. چنین پیشنهادی به امر انقلاب که در حال حاضر اضافه بر بوروکرات‌های نظامی، امپریالیست‌ها و هم چنین بخش عظیمی از بورژوازی

به رهبری چیانکایچک - به اصطلاح رژیم نانکین - در مقابل آن صف بندی کرده‌اند، لطمه وارد می‌کرد.

چرا لازم بود که کمونیست‌ها در درون دولت وهان باقی بمانند؟ طبق گفته استالین وظیفه آنان چنین بود:

« به کار بردن امکان سازماندهی علنی حزب، پرولتاریا (اتحادیه‌های کارگری). دهقانان (اتحادیه‌های دهفانی)، و به طور کلی انقلاب، سوق دادن اعضاء گومیندان دولت وهان به سوی چپ، و به طرف انقلاب ارضی، تبدیل دولت وهان گومیندان به مرکز مبارزه علیه ضد انقلاب از یکسو و ایجاد هسته دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان از سوی دیگر. » (همانجا، ص. ۱۸۳)

در جواب به درخواست ترتسکیست‌ها مبنی بر ایجاد فوری شوراهای استالین توضیح داد که این عمل یک "ماجراجوئی" و "جا گذاردن ماجراجویانه" یک مرحله از انقلاب" می باشد، زیرا که این عمل به معنی جا گذاردن فازی از رشد و تکامل گومیندان چپ محسوب می گردد. "دولت گومیندان در وهان هنوز ماهیت خود را در مقابل انظار توده عظیم کارگران و دهقانان آشکار و افشاء نکرده و هنوز کاملاً خصلت خود را به مثابه یک سازمان انقلابی بورژوازی از دست نداده بود."

انقلابات به سرعت به پیش می‌روند. در اواخر سال ۱۹۲۷ مرحله سوم انقلاب به دنبال مرحله دوم آغاز گردید. بورژوازی در انظار کارگران و دهقانان اعتبار خود را کاملاً از دست داد. بخش‌های وسیعی از مناطقی را که در مارش به سوی شمال، تسخیر شده بود اکنون در دست رژیم نانکین که رژیم وهان نیز بدان ملحق شده، قرار می‌گیرد. حال حزب کمونیست به تنهایی جنبش کارگران و دهقانان را رهبری می‌کرد. تفاوت‌های طبقاتی نمایان گردیدند. بورژوازی برای مصون ماندن از خطر، به طرف امپریالیست‌های اجنبی رفت گر چه در زیر امواج موج انقلاب دهقانان و کارگران، لطمات زیادی بدان وارد گردید. مرحله بعدی انقلاب به طور اجتناب ناپذیری مرحله شوراهای بود. انقلاب بورژوا دموکراتیک وارد مرحله دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان می‌گردید.

اولین شورا پس از قیام مسلحانه در ۱۱ دسامبر سال ۱۹۲۷ در کانتون برقرار گردید. کمون کانتون فقط سه روز دوام آورد. این کمون در خون مبارزین قهرمان به وسیله نیروی متحد بورژوازی چین، ملاکین و

امپریالیست‌های بین‌المللی غرق گردید. لیکن این حادثه پایان انقلاب نبود، بلکه فقط یکی از عقب‌نشینی‌های آن به شمار می‌آید. در منطقه نانکین، حزب کمونیست مجبور شد که مخفی بماند. توده عظیمی از کارگران و دهقانان به وسیله جلادی مانند چیانکایچک به قتل رسیدند. لیکن مارش انقلاب به پیش میرفت. حتی قبل از شکست کمون کانتن، کمونیست‌های چینی به رهبری ژنرال په‌تین، ژنرال هولانگ و ژنرال چوته قیام‌های موفقیت‌آمیزی را در میان بهترین ارتش‌های گومیندان در نان‌جان، از استان کیان سی رهبری نمودند. ژنرال‌های فوق‌الذکر موفق شدند که یک ارتش ۱۵۰۰۰ نفری را که بعداً هسته‌های مرکزی ارتش‌های سرخ گردید را به خود جلب کنند. برای مدتی ارتش سرخ به نواحی کوهستانی عقب‌نشینی کرد، لیکن در فوریه سال ۱۹۲۸ در یونگ‌تین، از استان فوکین، رژیم شوراهای برقرار می‌گردد. در ماه مه همان سال، کنگره کارگران، دهقانان و سربازان سرخ در کیان سی شرقی تشکیل شد. ماه‌های سپتامبر و اکتبر در کیان سی شوراهای تشکیل شد. از آن به بعد شوراهای چینی شروع به رشد نمود تا این که به مرحله فعلی قدرت خود رسیده‌اند.

واقعاً نمی‌توان اهمیت بسیاری را که چنین رشد انقلابی در شرایطی طاقت‌فرسا در بر دارد، نادیده گرفت. شوراهای مراکز بزرگی که در آن توده پرولتاریای صنعتی هستند جدا بوده و هنوز هم می‌باشد. شوراهای از تجاوز و محاصره‌های گوناگون آسیب‌های فراوان دیده‌اند. انواع عملیات ضد انقلابی نه تنها نظامی بلکه تبلیغاتی بر علیه آنها انجام گرفت. جمهوری شوروی نوین در کشوری که هنوز به خوبی صنعتی نشده برقرار گردید و برای دفاع از موجودیت خود مجبور بود ارتش سرخ تشکیل داده و خود را مسلح کند. بخش اعظمی از اسلحه مورد نیاز از ارتش چیانکایچک در جنگ‌های پیروزمند به دست می‌آمد. لیکن چه پیشرفت‌های شگرفی که این جمهوری کسب نکرده است!

کمون کانتن چه بود؟ انترناسیونال کمونیستی در تزه‌های کنگره ششم (۱۹۲۸) می‌گوید:

« قیام کانتن، از آنجائی که در دوره گذشته انقلاب چین، پشت جبهه قهرمان پرولتاریای چین محسوب میشد، گذشته از اشتباهات بزرگی که رهبری مرتکب گردید، کماکان پرچم دوره نوین از حکومت شوراهای در انقلاب چین به شمار می‌آید. »

در زمانی که انترناسیونال کمونیستی مضمون تز خود را در مورد شوراهای کانتن به مثابه پرچم مرحله نوینی در انقلاب چین ارائه می داد، ترتسکی اعلام میکند:

« شورای (کانتن) که با عجله ساخته شد تا در آن مراسم نمازخوانی انجام گیرد، فقط پرسشی است برای یک کودتای آوانتوریستی. به همین علت وقتی دیگر کار از کار گذشته بود دریافتیم که شوراهای کانتن چیزی بیش از یک اژدهای چینی نبوده، که فقط بر کاغذ نقاشی شده بود. » (لئون ترتسکی، قیام کانتن، نوشته شده در ژوئیه سال ۱۹۲۸، نقل از "مسائل انقلاب چین"، ص. ۱۵۷)

ملاحظه میکنید، استالین صرفاً یک "مراسم نماز خوانی" به راه انداخت تا ثابت کند که او هم یک انقلابیست. وی یک کودتا به راه انداخت تا نشان دهد دست کمی از ترتسکی ندارد! لیکن ترتسکی گول این چیزها را نخواهد خورد.

« در سال ۱۹۲۶، ما طرفدار برقراری حکومت شوراهای در چین بودیم. در دسامبر سال ۱۹۲۷ ما مخالف برقراری شوراهای واهی در کانتن بودیم. » (همانجا)

ترتسکی در ۱۹۲۵ طرفدار صنعتی کردن و انجام برنامه کلکتیو کردن کشاورزی روسیه بود. وی در ۱۹۳۵ صنعتی کردن کشور را "قلابی" و کلکتیو کردن کشاورزی را امری "واهی" ارزیابی میکند. ترتسکی می گوید، در اینجا تضادی وجود ندارد. خیر هیچ تضادی نیست. سیاست و مشی ترتسکی همواره ضد انقلابیست، او یا شکاف در نیروی‌های انقلابی را تبلیغ میکند و یا مبارزه انقلابی مهمی را که در جریان است امری "واهی" تلقی میکند. شورای "واهی" کانتن یکی از قهرمانانه ترین قیام‌های کارگران و دهقانان بود. پس از شکست قیام بیش از ۷۰۰۰ مبارز فقط در کانتن تیرباران شدند.

درسال‌های پس از ۱۹۲۷ ترتسکی از تأیید رشد و گسترش انقلاب در چین و برقراری شوراهای سر باز می زند. امری که در حقیقت گذار به یک مرحله بالاتری از انقلاب می باشد در نظر ترتسکی پایان همه چیز به شمار می آید - یعنی تاریکی و شکست. آرزو سرمنشاء تفکر است. در مورد این مسئله، شرارت ترتسکی از مرزهای سابق خود فراتر می گذارد.

« حتی اگر سیاست‌ها و مشی فرصت طلبانه آنان را نیز به کنار بگذاریم، هولانگ و په تین نمی توانستند یک ماجرای مجردی باشند -

همانند ماجراجوئی‌های به اصطلاح کمونیستی چون ماخنو (ماخنو در طول جنگ داخلی در روسیه فردی بود نیمه راهزن - نیمه انقلابی) این ماجرا به جز تصادم با منفرد بودن خودش چاره دیگری نداشت و تصادم هم نمود. «(مسائل انقلاب چین"، ص. ۱۴۹-۱۵۰)

ترتسکی این چنین به هسته ارتش سرخ آینده چین تبریک می گوید. گزارش حزب کمونیست چین به کنگره ششم (تابستان سال ۱۹۲۸) در مورد رشد حزب و تعداد اعضای آن و گزارشی که نشان داد انقلاب چین مغلوب نگردیده است، توسط ترتسکی چون "اخبار دیو آسا"، که لایق "نفی با خشونت" می باشد تلقی گردید. (همانجا، ص. ۱۶۰) ترتسکی در واقع قادر نبود حقایق را نفی کند لیکن عیب دیگری یافت: ترتسکی گفت: اکثریت اعضای حزب، دهقانان هستند و در نتیجه حزب کمونیست چین دیگر "در تطابق با رسالت تاریخی نیست" (همانجا ص. ۱۶۱)، یعنی حزب در تطابق با ادعای ترتسکی مبنی بر این که دهقانان قادر نیستند نقشی انقلابی ایفا کنند، نمی باشد. در نظر ترتسکی انقلاب چین نابود شده است. "انقلاب در حال حاضر تا آینده نامعلومی کنار گذاشته شده است. و مضافاً نتایج شکست انقلاب هنوز کاملاً بر ملا نشده است." (همانجا، ص. ۱۷۷، اکتبر ۱۹۲۸)

تشکیل شوراهای در طول ۱۹۲۹ برای ترتسکی یک مسخره‌ای بیش نبود. "شاید کمونیست‌های چین به علت دریافت آخرین نظریات مولوتف در مورد قطعنامه "دوره سوم" به قیام اقدام کرده‌اند.... آیا این قیام نتیجه شرایط در چین است و یا نتیجه دستورات مربوط به "مرحله سوم"؟" (همانجا، ص. ۲۳۳، نوامبر ۱۹۲۹)

زمانی که کارگران و دهقانان در چین به رهبری حزب کمونیست قهرمانانه مبارزه کرده و زندگی خود را در میدان‌های نبرد برای ایجاد قدرت شوراهای فدا می کردند، ترتسکی آسوده در آلمان - آلتا لمیده و نفرت زهر آگین خود را علیه استالین و کمونیست‌ها نمایان می ساخت. عجب، ترتسکی بالاخره رمز قیام هولانگ و په تین و کانتن را در سال ۱۹۲۷، و هم چنین مفهوم منحوس خود را از تشکیل شوراهای در سال ۱۹۲۹ دریافت. "زمان قیام ماجراجویانه هولانگ و په تین در سال ۱۹۲۷ و قیام کانتن مطابق با لحظه اخراج گروه مخالفین از حزب کمونیست شوروی از قبل تعیین گردیده بود." (همانجا، ص. ۲۳۳ - ۲۳۴) - این قیام‌ها به منظور منحرف نمودن افکار کارگران بر پا شده بودند - در غیر این صورت این قیام‌ها به خودی خود هیچ نبودند. و اما راجع به تشکیل شوراهای در بعضی نقاط چین در سال ۱۹۲۹ - رمز آن اینجاست و فاش نمودن آن به ترتسکی "هشدار" میدهد:

« آیا کمونیست‌های چین به علت تصرف راه آهن منطقه شرق توسط چیانکایچک قیام کرده‌اند؟ آیا این قیام که در شکل پارتیزانی بوده، برای ایجاد ناراحتی در پشت جبهه چیانکایچک می‌باشد؟ اگر این چنین است، ما سؤال می‌کنیم چه کسی چنین رهنمودی را به کمونیست‌های چینی داده است؟ مسئولیت سیاسی این امر که آنان شیوه جنگ پارتیزانی اتخاذ کرده‌اند به عهده کیست؟ » (همانجا، ص. ۲۳۵)

به کینه توزی دو جانبه ترتسکی توجه کنید: عدم توجه به یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب جهانی، و نفرت نسبت به امنیت اتحاد شوروی، ترتسکی مخالف کارگران و دهقانان چینی می‌باشد زیرا که آنان از امنیت مرزهای اتحاد شوروی دفاع میکنند. (آیا ترتسکی خوشحال نمی‌شد اگر چیانکایچک می‌توانست به اتحاد شوروی ضرباتی وارد آورد؟). وی می‌گوید:

« پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که دارای قدرت و ارتش خود می‌باشد نمیتواند از پیشقراول پرولتاریای چین بخواهد که فوراً جنگ را بر علیه چیانکایچک آغاز نماید، بدین معنی که، از پیشقراول پرولتاریای چین بخواهد روشی را اتخاذ کند که دولت شوروی خود امکان اتخاذ آن را ندارد. »

اینها خود نمونه‌ای از کینه توزی ترتسکی به اتحاد شوروی است. در ضمن، حمله امپریالیست‌ها به خط آهن شرقی به وسیله اقدام سریع و استوار ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی - ارتش کارگران و دهقانان دفع گردید. این همه شارتالان بازی ضد انقلابی و جنون آمیز کفایت. میتوان باز به مثال‌های بیشتری استناد نمود و نشان داد چگونه وی با انقلاب چین دشمنی می‌ورزیده و قادر به فهم دستاوردهای انقلاب چین و شوراهای انقلابی نبوده تا آنجا که در اوت ۱۹۳۰ اعلام میدارد: "دهقانان خود قادر به ایجاد حکومت شوراهای خویش نمی‌باشند" و یا از دیدگاه وی رهبری شوراهای نه به دست حزب کمونیست، بلکه "شوراهای" از طرف حزب سیاسی دیگری اداره میشود "و غیره" همین مختصری که ذکر گردید کفایت تا تصویری از این دشمن انقلاب جهانی نقش کند.

اما ذکر یک مورد دیگر برای کامل نمودن تصویر لازم است. ترتسکی به ناگاه از ۱۹۲۸ به بعد معتقد به امکان "ثبات اقتصادی چین تحت رژیم نانکین"، "رشد نیروهای مولده"، "بهبود اقتصادی" واقعی و هم چنین به موازات آن امکان "ثبات نسبی بورژوازی" اثبات سیاسی می‌گردد و امکان از میان رفتن



کامل شرایط انقلابی را پیش بینی مینماید. لازم به تذکر نیست که چین امروزه در بحران به مراتب شدیدتر از قبل بوده و شرایط انقلابی در نانکین به سرعت رو به افزایش می‌باشند. چیزی که جلب نظر میکند شعار ترتسکی است، او میگوید، به پیش به سوی ایجاد مجلس مؤسسان.

« حزب کمونیست میتواند و باید شعار مجلس مؤسسان را، که به وسیله رأی گیری عادلانه، همگانی، مخفی و غیر مخفی انتخاب می‌گردد، با تمام قوا در دستور کار خود قرار دهد. » (همانجا، ص. ۱۸۹)

نه ادامه انقلاب، نه ادامه شوراها، نه مسلح کردن کارگران و دهقانان، بلکه حزب کمونیست باید "از نو شروع کند"! - به عبارت دیگر به بورژوازی کمک نماید تا قدرت دولتی را به دست آورده، کمک نماید تا بورژوازی چین را در تحت مجلس مؤسسان متحد گرداند و در مقابل آن یک اپوزیسیون قانونی پارلمانی ایجاد نماید!

این ضد انقلابی که پروسه انقلاب، پرده از چهره‌اش برداشته است اکنون از موضع ضعف کف از دهانش بیرون میدهد. آری این است نهایت نظر ترتسکی پیرامون انقلاب چین. اکنون به نفرت وی نسبت به اتحاد شوروی، نفرت به چین شوروی نیز افزوده گردید. و هنگامی که این دو انحراف با یک دیگر عجین می‌گردند، طبیعی است که در مقابل شعار جنگ انقلابی ملی بر علیه امپریالیسم ژاپن - حزب کمونیست چین، وی همان "هشدار" خود را تکرار میکند: او علیه دفاع از خط آهن چین شرقی "هشدار میدهد". کوشش او سوء استفاده از اشتباهات حزب کمونیست چین و مخدوش نمودن دست آوردهای انقلاب چین است. و اما با این حال او از ذکر یک مسئله خودداری میکند: کسی که بیش از هر فردی باعث اشتباهات حزب کمونیست چین گردید رهبر فرصت طلبی در حزب به نام چن دوسو بود که بعدها اخراج گردید و رهبر ضد انقلابیون ترتسکیست گردید.

## فصل دهم

### دوره سوم

دوره مابین ۱۹۱۸ و اواخر ۱۹۲۳ دوره جنبش‌های توده‌ای وسیع و انقلابات بود. کفایت که انقلاب پرولتری در مجارستان، انقلاب پرولتری در باواریا، تصرف کارخانه‌ها توسط کارگران در ایتالیا، قیام سال ۱۹۲۱ در آلمان، جنبش انقلابی شدید در آلمان در پائیز سال ۱۹۲۳، را یاد کنیم. این مرحله با شکست انقلاب آلمان پایان یافت.

مرحله بعدی مرحله ثبات نسبی و جزئی سرمایه‌داریست. تولید سرمایه‌داری رشد میکند ولی نمی‌تواند بر بحران عمومی سرمایه‌داری تفوق یابد. اقتصاد جهان به دو بخش تقسیم شد. سرمایه‌داری و سوسیالیستی. سرمایه‌داری تکنیک‌های جدیدتری آورده، دست به تولید عظیم میزند، ولی این انبوه محصولات تولید شده نیاز به بازار داشته و بازار نیز دائماً نقصان می‌یابد. سرمایه‌داران استثمار کارگران را افزایش میدهند تا سود بیشتری عاید سرمایه‌هایشان گردد.

ولی در عوض بازار داخلی را از میان میبرد. در بسیاری از کشورها که هنوز "شکوفائی" وجود دارد، سطح زندگی کارگران پائین می‌آید، یا به عبارت دیگر قدرت خریدشان تنزل می‌یابد. همه اینها امپریالیست‌ها را وادار میکند که دیوانه وار به جستجوی بازار، مناطق سرمایه‌گذاری و کسب منافع مواد خام بپردازند. این امر تصادفات قدرت‌های امپریالیستی را به همراه خود می‌آورد. هر دولتی با سرعت هر چه تمام‌تر خود را مسلح میکند. جنگ‌های جدید در شرف وقوع است. در عین حال استثمار شدید توده‌ها، هم کارگران و هم دهقانان، مقاومت بیشتری را طلب میکند. در مستعمرات جنبش‌های ضد امپریالیستی اوج گرفته و اغلب تا سطح یک قیام به پیش می‌روند.

این چنین بود شرایط موجود در سال ۱۹۲۸ و به این علت وقتی که ششمین کنگره انترناسیونال کمونیستی در تابستان ۱۹۲۸ تشکیل شد، اعلام کرد که پایان دوره ثبات سرمایه‌داری فرا رسیده و مرحله جدیدی سر رسیده - دوره سوم بعد از جنگ. کمینترن بیان داشت که در این دوره توده‌ها هر چه بیشتر رادیکالیزه می‌گردند. تعداد هر چه بیشتر در مبارزه علیه سرمایه‌داری شرکت میکنند. کمینترن گفت در اثر تضاد داخلی و خارجی کشورهای سرمایه‌داری، روحیه

انقلابی کارگران بالاتر خواهد رفت. کمینترن جنگ‌ها و انقلاباتی را در آینده نزدیک پیش بینی کرد.

فردی که پیش از همه در درک این شرایط جهانی مفید واقع گشت، استالین می باشد. این استالین بود که دارای حس تیز بینی و واقعیات بود و درک صحیحی از راهی که باید پیموده میشد داشت. او بود که دائماً بر علیه هر دو جبهه: فرصت طلبان راست، مانند لاواستون‌ها در ایالات متحده، که بحران در شرف وقوع، انقلابی تر شدن کارگران در کشورهای سرمایه‌داری، و امکان پیشرفت سریع اتحاد جماهیر شوروی در امر ساختمان سوسیالیسم را ندیده - و فرصت طلبان "چپ" که به علت عدم اعتماد به رشد نیروهای انقلابی پیشنهاد آزمایشات ماجراجویانه و غیر قابل اجرائی می دادند - مبارزه میکرد.

وقایع بعدی درستی تحلیل و بررسی او (استالین - مترجم) را ثابت کرد. یک سال پس از کنگره، بحران اقتصادی جهانی شدیداً بر اندام سیستم سرمایه‌داری ضربه زد. جنبش انقلابی هندوستان، عربستان، تعداد دیگری از مستعمرات، پیروزی‌های شوراهای چین، انقلاب در کوبا، انقلاب در اسپانیا، قیام انقلابی در اطریش، رشد جنبش انقلابی در فرانسه و ایالات متحده، از جمله قیام‌های بی شماری هستند که آغاز دوری سوم را نوید میدهند.

باید اذعان کنیم که در نوشتجات ترنسکیست‌ها چیزی نیافتیم که علت مخالفت آنان را نسبت به تحلیل "مرحله سوم" شرح دهد. آنها فقط ریشخند زده‌اند. آنها دوره جدیدی را نمی‌دیدند. برای آنها سرمایه‌داری در ۱۹۲۸ و پس از آن هنوز ثبات خود را حفظ کرده است. همه این حقایق درباره جنبش‌های انقلابی تأثیری بر آنها نداشته است. در نظر اینان سرمایه‌داری هنوز تزلزل ناپذیر است.

## فصل یازدهم

### اوضاع آلمان و مسئله سوسیال - فاشیسم

سوسیال دموکراسی بزرگ‌ترین عامل تحکیم سرمایه‌داری بعد از دوره جنگ جهانی و انقلابات به شمار می‌آید. در برخی از کشورها چون آلمان و اطریش رهبران سوسیال دموکراسی عملاً کمر به تحکیم و بازگرداندن دولت سرمایه‌داری بسته و از این مسئله چون سنگری بر حمله وسیع بر علیه طبقه کارگر استفاده می‌نمودند. نوسکه، سوسیال دموکرات آلمانی، انقلاب کارگری آلمان را در سال‌های ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ به خون کشید. وزرای سوسیال دموکرات تظاهرات کارگران را در هم شکسته، خود آنان را به گلوله بسته، و بر ضد آنان حکومت نظامی برقرار می‌نمودند. یک حکومت سوسیال دموکرات در انگلستان برای سرکوبی قیام خلق‌های کشورهای مستعمره آن کشور، نیروهای نظامی گسیل داشت. در فرانسه سوسیال دموکرات‌ها، پیشقراولان حکومت نظامی امپریالیستی بودند. به طور خلاصه، در همه جا رهبران سوسیال دموکراسی به جزئی از اجزا دستگاه دولت بورژوازی مبدل گردیدند. سوسیال دموکرات‌ها ادعا می‌کردند، هر کجا که یک دولت ائتلافی، یعنی دولتی از وزرای سوسیال دموکرات و سرمایه‌داران وجود دارد، در آنجا گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم انجام یافته است. اما حقیقت این است که دولت ائتلافی به هر حال یک دولت سرمایه‌داری باقی می‌ماند زیرا که این دولت هنوز در اساس سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی و استثمار انسان از انسان کوچک‌ترین خللی وارد نیاورده است. بر عکس تنها خدمت آن تحکیم سرمایه‌داری و گول زدن کارگران با نظریه گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم می‌باشد.

در آلمان و اطریش سوسیال دموکراسی در حقیقت کمکی برای رشد فاشیسم بود. باندهای فاشیستی در پناه دولت سوسیال دموکراسی متشکل می‌گردیدند. در زمانی که تظاهرات کمونیست‌ها از هم پاشیده می‌شد تظاهرات فاشیست‌ها تحت حفاظت رؤسای پلیسی سوسیال دموکرات بدون هیچ گونه اشکالی برگزار می‌گردید. باندهای فاشیست اجازه مسلح شدن داشتند در حالی که سازمان رزمنده "جبهه سرخ" کارگران آلمانی غیر قانونی شده بود. حکومت نظامی و نیمه نظامی بارها برای سرکوبی جنبش کارگران که درخواست بهبود شرایط تحمل ناپذیر خود را داشتند به کار برده شد.

همان طور که لنین پس از خیانت سوسیال دموکراسی به پرولتاریا در ابتدای جنگ، رهبران سوسیال دموکرات را سوسیال - ناسیونالیست و سوسیال شوونیست می نامید، همان طور نیز انترناسیونال کمونیستی پس از خیانت جدید سوسیال دموکراسی، رهبران آن، که راه را برای فاشیسم آماده می کردند، را سوسیال - فاشیسم نامید.

برای پرولتاریای آلمان و جهان مصیبت آور بود که رهبران سوسیال دموکراسی و سرمایه داری برای امر مشترکی فعالیت می کردند. این که میلیون ها کارگر گول جملات سوسیال دموکرات ها را خورده و آنها را مبارزین واقعی منافع طبقه کارگر می پنداشتند مصیبتی بزرگ به شمار می آمد. در عین حال تأسف اینجاست که حزب کمونیست آلمان فقط توانست ۶ میلیون رأی بیاورد و از پشتیبانی اکثریت کارگران برخوردار نبود. برای طبقه کارگر آلمان و انقلاب جهانی بهتر می بود اگر که توده کارگران آلمان کمتر شیفته رهبران سوسیال دموکراسی میشدند. مسلماً چنان چه در آلمان جبهه واحد قدرتمندی وجود داشت فاشیسم هرگز بدین سادگی به قدرت نمی رسید.

قدر مسلم آن که نقطه ضعف هائی در عملیات حزب کمونیست آلمان به چشم می خورد اما مخالف با تشکیل جبهه واحد جزو آن نبود. حزب کمونیست موفق نشد تمام اعضای حزب را به اتحادیه های کارگری رفرمیستی آورده و از پشتیبانی انقلابی بیشتری برخوردار گردد. حزب به قدر کافی نتوانست در اتحادیه های صنفی رفرمیستی کار کند و این مسلماً بزرگ ترین کمبود کار حزب کمونیست بود؛ هر چند که اتحادیه کارگری سرخی در مقابل اتحادیه رفرمیست بر پا نمود که تعداد اعضای تا قبل از به قدرت رسیدن فاشیسم به ۳۰۰ هزار نفر می رسید. حزب نتوانست برای خود به قدر کافی پایه های محکمی در کارخانه ها و کارگاه ها ایجاد نماید. حزب انعطاف کافی در مقابل توده کارگران سوسیال دموکرات به کار نمی برد. تمام این نواقص بارها به وسیله کمینترن گوشزد شد و حزب تلاش زیادی برای اصلاح خود به کار برد. در نتیجه نفوذ آن به مقدار قابل توجهی افزایش یافت.

« در آخرین مرحله پیش از به قدرت رسیدن هیتلر، حزب کمونیست - درست به دلیل این که نتوانست مبارزه بر علیه فرمان اضطراری را سازمان دهد - موفق گردید در میان توده های وسیع و حتی در بین سوسیال دموکرات ها، اعضاء اتحادیه های رفرمیستی و نیز اعضاء سازمان پرچم جمهوری خواهان نفوذ کرده و پایه گیرد. قدرت نفوذ حزب به سرعت افزایش یافت و اعضاء اتحادیه های رفرمیست شروع به شرکت در تظاهرات "اتحادیه های کارگری سرخ

اپوزیسیون" و کمونیست‌ها می نمودند. در نتیجه علاوه بر کمونیست‌ها اعضای اتحادیه‌های صنفی رفرمیست و حتی ناسیونال - سوسیالیست‌ها (نازی) در کمیتهٔ اعتصاب کارگران حمل و نقل برلن شرکت کردند. « (و. پیالنیسکی، "اوضاع کنونی آلمان"، ص. ۲۰)

حزب کمونیست آلمان آمادهٔ نبرد با فاشیسم گردید. در حقیقت هم کمونیست‌ها بارها با باندهای فاشیست در خیابان‌ها می جنگیدند، در مقابل حملات آنها و حملات پلیس که در اطریش فی‌المثل تحت فرماندهی سوسیال دموکرات‌ها بود، و همه جا از "پیراهن قهوه‌ای‌ها" حمایت می کردند، ایستادگی می نمودند.

این حقیقت را که کمونیست‌ها خواهان ایجاد جبههٔ واحد با کارگران سوسیال دموکرات، حتی اگر لزوم به موافقت با رهبران سوسیال دموکراسی باشد، می بودند به خوبی در گفتهٔ زیر دیده میشود:

در سال ۱۹۲۵ حزب کمونیست پیشنهادی به حزب سوسیال دموکرات مبنی بر مبارزهٔ مشترک بر علیهٔ خطر سلطنت طلبی نمود. کمی بعد در همان سال با توجه به این که کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها مجموعاً اکثریت اعضای حومهٔ برلن را تشکیل میدادند، کمونیست‌ها یک برنامهٔ مشترک عملی برای حفظ منافع طبقهٔ کارگر را نمودند. در سال ۱۹۲۶ حزب کمونیست رهبران سوسیال دموکراسی را دعوت به ملحق گردیدن به آنان در یک رأی گیری عمومی برای جلوگیری از بازگشت اموال خانوادهٔ سلطنتی نمود. در بهار سال ۱۹۲۸ حزب کمونیست پیشنهاد تظاهرات مشترک اول ماه مه را نمود. در اکتبر سال ۱۹۲۸ حزب پیشنهاد عملیات مشترک ضد نظامیگری بر علیهٔ ساختن یک کشتی جنگی را اعلام کرد. در طول سال‌های ۱۹۲۹ - ۱۹۳۲ بارها برنامهٔ مشترک بر علیهٔ تنزل دستمزدها را پیشنهاد کرد. در آوریل سال ۱۹۳۲ حزب پیشنهاد مبارزهٔ مشترک تمام سازمان‌های طبقهٔ کارگر را بر علیهٔ کاهش دستمزدها طرح نمود. تمام این پیشنهادات از طرف سوسیال دموکرات‌ها رد شدند. توده‌های وسیعی از کارگران به بسیاری از دعوت‌های حزب کمونیست برای انجام عملیات مشترک جواب مثبت دادند. اما رهبران سوسیال دموکرات همکاری با احزاب سرمایه‌داری را ترجیح می دادند.

هنگامی که فون پاپن، سوسیال دموکرات‌ها را از دولت پروس بیرون راند حزب کمونیست پیشنهاد یک اعتصاب همگانی مشترک برای لغو فرمان فوق و انحلال "سپاه توفان" را مطرح نمود. بار دیگر در ۳۰ ژانویه سال ۱۹۳۳ هنگامی که هیتلر به قدرت رسید حزب کمونیست یک اعتصاب عمومی

مشترکی برای مبارزه با ارتجاع را پیشنهاد نمود. مجدداً هنگام سوزاندن رایشتاگ (نام مجلس شورای آلمان) در مارس سال ۱۹۳۳ حزب از اتحادیه‌های کارگری و حزب سوسیال دموکرات درخواست نمود که اعتصاب عمومی مشترکی بر علیه حملاتی که به کارگران انجام می‌گرفت، اعلان نماید. اما از آنجا که سوسیال دموکرات‌ها اعتقاد داشتند که به هر حال تحت حکومت سرمایه‌داری قادر به کسب حداقل قدرتی می‌باشند، کلیه پیشنهادات فوق را رد نمودند.

چه کسی مسئول است؟

ترتسکی می‌گوید: کمونیست‌ها گناهکار بودند. چرا؟ به خاطر این که آنها سوسیال دموکرات‌ها را سوسیال فاشیست خواندند. ترتسکی این حقیقت که کمونیست‌ها واقعاً در جهت تشکیل جبهه واحد بودند را نمی‌تواند، نفی کند. آنها "عملیات ضد فاشیستی" را سازمان دادند که موجب تشکل کارگران احزاب مختلف گردید. آنها تلاش کردند که جبهه واحدی در کارخانه‌ها و اتحادیه‌ها به وجود آورند. اما رهبران سوسیال دموکرات بذر عدم اعتماد به حزب کمونیست و جبهه واحد را در همه جا کاشتند و این بود عاملی که مانع عملیات کمونیست‌ها میشد. ترتسکی هم سهم خود را ادا نمود.

حال او ناراضی است.

این است شاهکار اصلی وی:

«اگر کمینترن از سال ۱۹۲۹، یا حتی از سال ۱۹۳۰ یا ۱۹۳۱، مبنای سیاست‌های خود را بر آشتی ناپذیری عینی سوسیال دموکراسی و فاشیسم، یا دقیق‌تر بگوئیم، فاشیسم و سوسیال دموکراسی قرار میداد؛ اگر بر مبنای چنین اصلی، یک سیاست جبهه واحد سیستماتیک و قاطع اتخاذ می‌نمود، در ظرف چند ماه، سراسر آلمان را یک شبکه از کمیته‌های دفاعی پرولتری نیرومند یعنی شوراهای کارگران می‌پوشانید.» (لئون ترتسکی، میلیتنت، ۱۰ مارس ۱۹۳۴)

ولی عالیجناب! ترتسکی فراموش کردید که هیچ‌گونه آشتی ناپذیری میان فاشیسم و سوسیال دموکراسی یا بهتر بگویم رهبران سوسیال دموکراسی و فاشیسم دیده نمیشد. هیچ‌گونه اختلاف و آشتی ناپذیری تا آنجا که به رهبران سوسیال دموکراسی مربوط میشد بین این دو وجود نداشت. مسلم است که آنان هرگز پیش بینی این را نکرده بودند که چنین بیرحمانه بیرون رانده شوند. آنها در تمام رژیم‌های ما قبل هیتلر بخش عظیمی از دستگاه دولتی را در اختیار داشتند و لذا فکر میکردند که حتی تحت هیتلر نیز سهمی از قدرت را در دست

خواهند داشت. مهم نیست چقدر کمونیست‌ها اهمیت نهائی مسئله توفیق فاشیسم را برای آنان تشریح می نمودند به هر حال مورد قبول ایشان قرار نمی گرفت. آنان اظهار می داشتند که خود بهتر میدانند.

به اعمال رهبران سوسیال دموکراسی که باصطلاح از برادران آلمانی خود رادیکال تر بوده و تجربه رفقای آلمانی خود را نیز در دست داشتند توجه کنید. گوش کنید به گواهی مارکسیست "چپ"، اتو بائر، درمصاحبه با خبرنگار نیویورک تایمز (۱۸ فوریه ۱۹۳۴) که چگونه حضرات سوسیال دموکرات‌های اطریشی صرفاً به قیمت حفظ قانون اساسی آماده به همکاری با دولفاس دیکتاتور فاشیست اطریشی گردیدند:

« از تاریخ پیروزی هیتلر (۵ مارس) در آلمان و به قدرت رسیدن نازی‌های آلمانی بعد از "انتخابات" مجلس ملی آلمان، حزب ما بزرگ ترین تلاش‌ها را برای رسیدن به توافق با دولت نموده است.... در هفته‌های اول ماه مارس رهبران ما با دولفاس در تماس دائم بودند و بارها سعی در حل قانونی مسائل با یک دیگر نمودند. در اواخر ماه مارس دولفاس به رهبر ما دکتر دننبرگ قول داد که در آغاز ماه آوریل بحثی را برای اصلاح قانون اساسی باز خواهد نمود (برای محدود کردن دموکراسی بورژوائی و مطابقت نمودن آن با فاشیسم - نویسنده). او هرگز به قول خود وفا نکرد، زیرا که در ماه آوریل دلفاس بدون شک به اردوگاه فاشیسم رفته و حاضر به صحبت با هیچ سوسیالیستی نبود. وقتی که او حاضر به ملاقات با رهبران فعلی حزب نگردید ما مشاورین دیگری نزد وی فرستادیم. وی کماکان مشاورین را رد می نمود. از آنجائی که ما نمی توانستیم با وی مجدداً ملاقات کنیم به افراد دیگر متوسل شدیم. باور کنید که هیچ راهی را امتحان نشده باقی نگذاریم. به رئیس جمهور میکلاس رو آوردیم. سپس دست به دامن چند سیاستمدار روحانی که مدتها با ایشان رابطه داشتیم زدیم.... اما همه راه‌ها با کله شقی دلفاس که از دیدار مجدد سوسیالیست‌ها سرباز میزد، بسته میشد. حتی یک گروه از سوسیالیست‌های مذهبی همراه عده‌ای کاتولیک‌های دموکرات سعی کردند از طریق کلیسا مداخله کنند. این کوشش نیز شکست خورد. »

فرض کنید در آن زمان پیشنهاد جبهه واحد با کمونیست‌ها علیه دولفاس به آنان داده میشد؟ آنان به هیچ وجه قصد مبارزه با فاشیسم را نداشتند. آنان هرگز



در فکر دفاع از دموکراسی بورژوازی نبودند. به این اقرار ذیقیمت بائر در همان مصاحبه گوش کنید:

« ما پیشنهاد یک چنان واگذاری‌های بزرگی را نمودیم که تا کنون هیچ حزب دموکرات و سوسیالیستی ننموده است. ما به دلفاس اعلان کردیم که در مقابل دو شرط حاضریم بپذیریم که دولت فعلی بدون وجود مجلسی برای دو سال به حکومت ادامه دهد. (تأکید از نویسنده). اول این که یک کمیته پارلمانی که دولت در آن اکثریت را دارد تشکیل گردد و کمیته قادر به انتقاد از دولت باشد، و دوم این که یک دادگاه قانونی به عنوان تنها مرجع جلوگیری از نقض قانون اساسی تشکیل شود. »

واقعاً که آنها حاضر به گذشت بسیار بودند. سوسیال دموکراتهای "چپ" حاضر بودند بپذیرند که پارلمان الغاء شود به شرط این که این فرمان لغو از پارلمان بگذرد (عملی که در حقیقت تحت هینتر انجام میشد). آنها خودشان مدعی‌اند که حاضر به قبول دولت بدون پارلمان برای دو سال هستند؛ ولی کاملاً روشن است که مشکل هم نیست رضایتشان را برای تمدید مدت انحلال به دست آورد. آنها علاقمند بودند که مقامات خود را در اتحادیه‌های صنفی، شهرداری‌ها، پلیس و سیستم قضائی حفظ کنند هر چند که بر آنان پر واضح بود که این مقامات مسلماً در زیر سلطه فاشیسم از بین خواهند رفت. زمانی که بنا بر شهادت خودشان "نارضایتی و تهییج طبقه کارگر بر علیه سیاست محافظه کارانه کمیته حزبی ما و به دنبال بالا رفتن تحریکات دولت به سرعت رشد می نمود... و هیجان در هفته‌های آخر به سر حد خود رسیده بود" (همانجا) آقایان سوسیال دموکرات‌ها به سایه قدرت چسبیده بودند.

به خاطر مجبور نمودن رهبران سوسیال دموکراسی در ایجاد جبهه واحد است که ترتسکی، کمونیست‌ها را سرزنش می نماید.

مسلم است که ترتسکی گناه اصلی حزب کمونیست را عدم رابطه با توده‌های وسیع کارگران نمیداند زیرا خوب میداند که کمونیست‌ها بسیار سعی کردند توده‌های کارگر را برای ایجاد جبهه واحد جلب نمایند. برگ برنده وی در این اتهام خلاصه میشود که چرا کمونیست‌ها در صدد مسالمت و سازش با رهبران عالی‌رتبه سوسیال دموکرات نبوده‌اند.

دلایل ترتسکی مبنی بر امکان تشکیل یک جبهه واحد با سران سوسیال دموکراسی بس بی پایه است. (او میگوید):

« بدون وجود سازمان‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری، سوسیال دموکراسی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. درست به خاطر همین است که فاشیسم و سوسیال دموکراسی با یک دیگر تضادی آشتی ناپذیر دارند، درست به خاطر همین است که لزوم و غیر قابل گذشت بودن سیاست ایجاد جبهه واحد با سوسیال دموکراسی مشاهده میشود. » (میلیتنت، ۱۰ مارس ۱۹۳۴)

این ادعا همان اندازه از نظر محتوی غلط و مبتذل است که از نظر انشائی و سبک نگارش نامطلوب جلوه می‌نماید. حوادث نشان داده‌اند که بورژوازی تنها زمانی به فاشیسم متوسل میشود که پی میبرد سوسیال دموکراسی دیگر قادر به کنترل جنبش انقلابی توده‌ها نمی‌باشد. به همین دلیل است که تمام سازمان‌های توده‌ای طبقه کارگر حتی اگر به رهبری سوسیال دموکرات‌ها نیز باشد، منهدم می‌گردند. اما قبل از به قدرت رسیدن هیتلر رهبران سوسیال دموکراسی این حقیقت را قبول نمی‌کردند.

آنان تمام اتکاء خود را بر دموکراسی بورژوازی، بر قانون اساسی و ایماز، بر اقدام خاص آلمان‌ها به قوانین و مقرارت و بالاخره بر اعتماد خود نسبت به سابقه درخشانی که در خدمت به بورژوازی دارا بودند، استوار نمودند. آنها سیاست پشتیبانی از "فرد کمتر خبیث" را اختراع کردند تا بتوانند عذری برای همکاری خود با بورژوازی تراشیده باشند. رئیس پلیس برلن آنها، زور کیبل، کارگرانی را که بدون کسب اجازه کتبی از پلیس در رژه اول ماه مه (۱۹۲۹) شرکت کرده بودند به مسلسل بست. تعداد قربانیان این جنایت بیش از ۳۰ نفر بود. رهبران آنها بر نیمه حکومت نظامی که برای سرکوبی قیام کارگران اعلام شده بود صحه گذاشتند. رهبران از کاهش مردها و ازدیاد تجهیزات نظامی پشتیبانی نمودند. سوسیال دموکراسی از دولت‌های برونینگ، فون پاپن و شلیشر پشتیبانی می‌نمودند. آنها حاضر به پشتیبانی از هیتلر نیز بودند. مگر نه این که آنها بعد از انتخابات ۵ مارس ۱۹۳۳ دولت هیتلر را به رسمیت شناختند و نظر خود را مبنی بر این که دولت هیتلر قانوناً به وسیله هیندنبورگ و اکثریت به قدرت رسیده است اعلام نمودند؟ فکر نمی‌کنید که اگر فرصت می‌یافتند حتی حاضر به همکاری با هیتلر نیز می‌بودند! مگر نه این که زمانی که صورت آنها با چکمه‌های نازی لگد مال میشد هنوز چون "مخالفینی وفادار" باقی مانده بودند. آیا گروه پارلمانی سوسیال دموکراسی در ۱۷ ماه مه ۱۹۳۳ به نفع سیاست هیتلر به اتفاق آراء در رایشس‌تاگ رأی نداد؟ آیا کارل سورینگ علیرغم همه اینها به هیتلر وفادار باقی نماند؟ مگر همین رهبر کمیته کار سوسیال دموکراسی از مردم سار (سار نام منطقه‌ای در آلمان) نخواست که به

نفع نازی‌ها را می‌دهند؟ آیا رهبران سوسیال دموکرات اتحادیه‌ها به هیتلر تکریم نمی‌کردند؟

تنها زمانی که در هم شکسته شدن آنان آغاز گردید، زمانی که بدون کوچک‌ترین مقاومتی، وحشیانه بیرون رانده شدند آن وقت بود که پروسه ارزیابی مجدد از ارزش‌ها برای کارگران سوسیال دموکرات و حتی بعضی از رهبران سوسیال دموکراسی مطرح گردید. بخشی از آنها (سورینگ و شرکاء) تنها در انتظارند تا از طرف فاشیسم "مورد قبول واقع گردند". جناح وسط مردد است و جناح چپ طرفدار جبهه واحد با کمونیست‌هاست. جبهه واحد در همه جا و مخصوصاً تحت رهبری و ابتکار کمونیست‌ها در فرانسه، اسپانیا و هم چنین در ایالات متحده آمریکا در حال گسترش است. فقط فردی مانند ترتسکی توقع دارد که رهبران سوسیال دموکراسی آلمان تا قبل از ژانویه سال ۱۹۳۳ موافقت خود را نسبت به تشکیل جبهه واحد اعلام دارند.

ریشه تمام این موعظه‌ها برخورد منشویکی نسبت به سوسیال دموکراسی می‌باشد. این منشویک کهنه کار خودش را رهبر "اپوزیسیون چپ" تلقی می‌نماید. او باور نمی‌کند که سوسیال دموکراسی "آن قدرها هم بد" باشد. وی واقعاً به این گفته خود مبنی بر این که کمونیست‌ها نمی‌بایست رهبران سوسیال دموکراسی را سوسیال فاشیست بنامند، ایمان دارد. او معتقد است که آنان سوسیال فاشیست نمی‌باشند. ترتسکی معتقد است که سوسیال دموکرات‌ها نیز، لاقلاً برای برقراری دموکراسی بورژوازی و دفاع از منافع کارگران تا آنجائی که این منافع تحت دموکراسی بورژوازی قابل دفاع می‌باشند، مبارزه جو هستند. به نظر وی سوسیال دموکرات‌ها "نیز" سوسیالیست می‌باشند. اکنون این یک حقیقت است که اگر کمونیست‌ها مواضع کمونیستی خود را زیر پا می‌گذاشتند و با رهبران سوسیال دموکراسی آلمان، بر اساس خواسته‌های این رهبران، مصالحه می‌نمودند به هر حال جبهه واحدی تشکیل می‌گردید. اما اشکال اینجاست که این جبهه واحد دیگر جبهه‌ای ضد فاشیسم محسوب نمی‌گردد.

هجویات این ادعای ترتسکی به خوبی در تجربه فرانسه نمایان می‌گردد. زمانی که جبهه واحد در فرانسه ایجاد شده بود و زمانی که جنبش‌های ضد فاشیستی و توده‌ای تحت نظر جبهه واحد شروع به رشد و گسترش نمودند، دسته ترتسکیست‌ها به حزب سوسیالیست ملحق شده، با آن در هم آمیخت و از داخل همان حزب سوسیالیست به مبارزه بر علیه جبهه واحد مبادرت ورزید. اینجاست که ما ترتسکیست‌ها را در عمل مشاهده می‌کنیم.

ولی چرا حزب کمونیست در اوائل سال ۱۹۳۳ با اتکاء نیروهای خود قیام مسلحانه را در آلمان آغاز ننمود؟ این سؤال است که غالباً توسط ترتسکیست‌ها

پرسیده میشود؟ جواب این پرسش را لنین در "قوانین حاکم بر پروسه انقلاب" چنین بیان میکند:

« برای انجام یک انقلاب کافی نیست که توده مردم استثمار شده و ستمدیده به امکان ناپذیر بودن ادامه زندگی تحت شرایط موجود پی برده و خواستار تغییر آن باشند؛ برای انجام یک انقلاب، لازم است که استثمار کنندگان نیز دیگر قادر به ادامه حیات و حکومت تحت شرایط موجود نباشند. تنها زمانی که "طبقات پائین تر" رژیم قدیم را نمی خواهند و "طبقات بالاتر" قادر نیستند همانند گذشته حکومت کنند، تنها در این موقع است که انقلاب می تواند پیروز گردد. این حقیقت را میتوان به عبارت دیگری بیان نمود: انجام یک انقلاب بدون یک بحران عمومی، بجز این که هم استثمار شوندهگان و هم استثمار کنندگان را در بر گیرد، غیر ممکن می باشد. (تأکید از نویسنده) از این گفته چنین برمی آید که برای انجام یک انقلاب مطلقاً ضروری است که اولاً، یک اکثریتی از کارگران (یا لاقلاً یک اکثریتی از کارگران آگاه و فعال سیاسی) کاملاً لزوم انجام انقلاب را درک کرده و آماده هر گونه جانبازی در این راه باشند؛ دوماً، ضروری است که طبقه حاکم در یک بحران حکومتی قرار داشته باشد که حتی عقب مانده ترین اقشار توده را به سوی سیاست جلب نموده..... به تضعیف دولت پرداخته و سرنگونی آن را به وسیله انقلابیون تسهیل نماید. » (و. ای. لنین، کلیات آثار، جلد ۲۵، چاپ روسی، ص. ۲۲۲)

هنگام بحث درباره اوضاع آلمان زمانی که هیتلر به قدرت رسید و. پیاتنیتسکی، یکی از رهبران انترناسیونال کمونیستی، تعریف لنینی فوق را از شرایط انقلابی نقل کرده و به نتیجه مسلم آن می رسد، وی میگوید:

« آیا تمام شرایط فوق در ژانویه سال ۱۹۳۳ در آلمان آماده می بوده است؟ خیر، مجموعه بورژوازی، در مقابل خطر انقلاب پرولتری، علیرغم وجود اختلافاتی در میان خود، متحداً در مقابل پرولتاریای انقلابی ایستاده بود. اکثریت قاطع خرده بورژوازی به دنبال بورژوازی، که هیتلر نماینده آن بوده و به آنها قول بازگشت آلمان "کبیر" سابق را که خرده بورژوازی کم و بیش در شرایط مرفه‌ای به سر می برد، رفته بود. در درون طبقه کارگر نیز شکافی توسط حزب سوسیال دموکرات که هنوز اکثریت کارگران از آن

پیروی میکردند به وجود آمده بود. بنابراین استعمار کنندگان کماکان قادر بودند که ادامه حیات داده و مانند گذشته، طبقه کارگر را استعمار کنند، گرچه روش فاشیستی جدید جایگزین شیوه کهن گردیده بود. « (و. پیاتنیتسکی، اوضاع کنونی در آلمان، ص. ۲۷)

ریاست هیئت اجرائیه کمینترن، در ارزیابی خود از اوضاع آلمان، به چنان جمع‌بندی نائل آمد که یک رهبری کاردان و مسئول از روابط نیروهای اجتماعی در آلمان می‌توانست به دست آورد. (قطعنامه ریاست هیئت اجرائیه میگوید):

« در چنین شرایطی پرولتاریا در موقعیتی نبود که بتواند متشکل شده و در حقیقت هم نتوانست متشکل شده، ضربه فوری و قاطعی بر دستگاه دولت، که به منظور مبارزه با پرولتاریا سازمان‌های جنگی بورژوائی فاشیست را یعنی "سپاهیان توفان"، "کلاه آهنی‌ها" و "ریشارها" را به خود جذب کرده بود، وارد آورد. بورژوازی فقط قادر بود بدون هیچ مقاومت جدی قدرت دولت را به ناسیونال سوسیالیست‌ها (نازی) که برای مبارزه بر علیه طبقه کارگر به هر وسیله‌ای چون تحریکات گوناگون، ترورهای خونین و حقه بازی‌های سیاسی متوسل می‌شدند تقسیم کند. »

لنین در هنگام تحلیل از شرایط لازم برای قیام پیروزمندانه پرولتاریا می‌گوید یک جنگ قاطع زمانی کاملاً رشد یافته است.

« .... اگر کلیه نیروهای طبقاتی که دشمن ما محسوب می‌گردند به اندازه کافی درگیر شده، به اندازه کافی ضربه دیده و به اندازه کافی خود را در مبارزه‌ای که از قدرت آنان خارج است، تضعیف نموده باشند. اگر تمام عناصر متزلزل، مردد، ناستوار، و میانه رو، مانند خرده بورژوازی، دموکراسی خرده بورژوازی که با دموکراسی بورژوازی تفاوت دارد، به اندازه کافی خود را در میان توده‌ها رسوا کرده و به اندازه کافی در عمل ورشکستگی خود را به مردم نشان داده باشد. اگر در میان طبقه کارگر احساسات انقلابی بالا رفته و به سرعت در جهت پشتیبانی از هر گونه عمل قاطع و انقلابی بر علیه بورژوازی باشد - تنها آن موقع است که اوضاع انقلابی فرا رسیده است و اگر ما تمام شرایط بالا را به دقت مورد بررسی قرار داده و با دقت زمان مناسب را برگزینیم بی‌شک قیام پیروز خواهد شد. »

ویژگی اوضاع در زمان کودتای هیتلر و به قدرت رسیدن وی بیانگر این حقیقت است که شرایط فوق‌الذکر هنوز به درجه بلوغ نرسیده و هنوز در یک حالت جنینی بوده‌اند.

"تا آنجا که به پیشقراول پرولتاریا، یعنی حزب کمونیست مربوط میشود، باید گفت حزب به هیچ وجه نمی‌توانست در آوانتوریسم در غلطیده و مسلم است که نمی‌توانست این اوضاع نامناسب را با فعالیت خود تغییر دهد." انتقاد ترتسکی از کمینترن نشانه‌ایست از افسردگی یک خرده بورژوا که از فاشیسم ترسیده و به نیروی انقلابی پرولتاریا ایمانی ندارد. از اینرو است که مشی پیشنهادی ترتسکی بی‌شبهت به مشی یک خرده بورژوای وحشت زده فرمیست نمی‌باشد. (او میگوید):

« شعارهای دموکراتیک و توهمات را نمی‌توان توسط فرمان از میان برد. لازم است که در موضع دفاعی فعلی طبقه کارگر عناصر دینامیک را یافت؛ ما می‌بایستی بگذاریم توده‌ها از منطق دموکراتیک خود نتیجه‌گیری کنند؛ ما باید کانال‌های مبارزه را وسیع‌تر و عمیق‌تر کنیم. » (لئون ترتسکی، "وظایف ما"، میلپنت، ۹ دسامبر ۱۹۳۳)

در لابلای این لغات یک برنامه کامل نهفته است. در این برنامه فرض شده است که یک چنان شرایط سیاسی وجود دارد که ارتجاع سیاه باید برای مدت طولانی بر آن حکومت کرده و هیچ‌گونه فکری درباره یک مبارزه مصممانه پرولتاریا جهت کسب قدرت نمی‌تواند در میان باشد. در این برنامه یک سیستم سرمایه‌داری خالی از بحران و دارای ثبات دائمی فرض گردیده است. این برنامه فرض را بر این نهاده است که مبارزه کارگران برای بهبود شرایط بلافصل‌شان می‌بایستی الزاماً از کانال‌های پارلمانی به پیش رود. بدین ترتیب این برنامه وظیفه اصلی کارگران را، مبارزه برای کسب اصلاحات دموکراتیک به شمار می‌آورد.

این برنامه نیز همانند کلیه مخلوقات سوسیال دموکراسی، هم ارتجاعی است و هم تخیلی. این برنامه ارتجاعی است زیرا که از مبارزه پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی در زمانی که شرایط برای چنین مبارزه‌ای در حال آماده شدن است چشم‌پوشی میکند. این برنامه تخیلی است زیرا که برای کارگران - اگر می‌خواهند از حق ادامه حیات خود دفاع نمایند - در هیچ زمانی ممکن نیست خود را فقط به شعارهای دموکراتیک محدود سازند.

کارگران گرسنه‌اند. آنها ستمدیده‌اند. آنها باید برای دستمزد بیشتر، بیمه اجتماعی، علیه وحشیگری پلیس و قوانین مجازات بدون "دادرسی" مبارزه کنند. هر زمانی که پرولتاریا مبارزه واقعی را آغاز می‌نمایند به ناچار پای خود را از محدوده دموکراسی بورژوازی فراتر می‌نهد. آنان با پلیس زد و خورد میکنند؛ دادگاه را به جنگ می‌طلبند، احکام آن را می‌شکنند، احکام اخراج را لغو می‌نمایند. آنان دست به قیام میزنند. زمانی که سیستم سرمایه‌داری به لرزه در آمده و چون حال حاضر لگد مال گردیده است، مسئله کسب قدرت سیاسی چون وظیفه‌ایست که در آینده نزدیک بدان جامه عمل پوشانیده میشود. مسئله کسب قدرت سیاسی چون وظیفه‌ایست که در آینده نزدیک بدان جامه عمل پوشانیده میشود. هر نبردی برای طبقه کارگر تجربیات نوینی به ارمغان می‌آورد و بدان درس اتحاد و پیشروی منظم را بر علیه بورژوازی حاکم می‌آموزد. امروزه فقط یک چنین پیشروی میتواند بهبود فوری در زندگی کارگران به وجود آورده و حقوق اولیه و شرایط اقتصادی بهتری برای ایشان کسب نماید.

کمونیست‌ها مبارزه طبقاتی بر علیه سرمایه‌داری را بر پرچم طبقه کارگر حک میکنند - مبارزه طبقاتی که در حادثترین شکل، خود را در قیام مسلحانه می‌یابد، یعنی آخرین نبرد جهت برقراری دیکتاتوری پرولتاریا. ترتسکی بر پایه سازش طبقاتی است که اساس متزلزل "انترناسیونال چهارم" خود را بنا میسازد.

به این ترتسکیست به اصطلاح "بلشویک" گوش کنید که چگونه با صدای گوشخراش خود به جهانیان هشدار میدهد:

« ما بلشویک‌ها بر آنیم که رهایی واقعی از قید فاشیسم و جنگ، در گرو تسخیر انقلابی قدرت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشد. (اما این "اعتقاد" ما اعتقادی تیره و تار، بی‌جان و بی‌روحي بیش نیست - نویسنده) شما کارگران سوسیالیست (بخوانید: بوروکرات‌های سوسیال دموکرات - نویسنده) با این راه موافقت نکنید. شما امید دارید که نه تنها از دستاوردهای فعلی دفاع کنید بلکه در راه دموکراسی نیز به پیش روید. (البته از طریق سازش با روزولت، ریشبرگ، پرکینز، - نویسنده). بسیار خوب! ما تا زمانی که شما را متقاعد نساخته و به طرف خود جلب ننموده‌ایم حاضریم این راه را تا آخر با شما طی کنیم. (دنباله روی از شما آسان تر از دنباله روی از کارگران عادی می‌باشد زیرا که آنان ممکن است به اوامر "دموکراتیک" رئیس پلیس تن در ندهند. - نویسنده) ولی ما خواستار آن هستیم که شما مبارزه برای کسب دموکراسی را نه در حرف بلکه

در عمل ادامه دهید (مثلاً، بگذارید که نورمن توماس با خانم رئیس جمهور ملاقات جدیدی داشته باشد. - نویسنده).... اجازه دهید که حزب شما به یک مبارزه واقعی برای ایجاد یک جنبش دموکراتیک نیرومند دست بزنند. (که حتی از جنبش‌های اپیک و لانالت که در برنامه‌های آنها مفاد اقتصادی وجود دارند نیز گمراه کننده تر است - نویسنده). برای این منظور لازم است که در حله اول تمام باقیمانده آثار فئودالیسم از میان برده شود. لازمست که به تمام مردان و زنان و هم چنین سربازان ارتش در هیجدمین سال تولدشان حق رأی داده شود (گرسنگی پسران و دختران را فراموش کنید. به آنها حق رأی دهید که مرهمی بر زخم‌های آنها خواهد بود. در ضمن برای اربابان حق رأی، کمتر از بیمه اجتماعی خرج دارد - نویسنده) تمرکز قدرت مقننه و مجریه در دست یک مجلس! اجازه دهید که حزب شما با این شعارها یک مبارزه جدی را آغاز نمایند! بگذارید این شعارها میلیون‌ها کارگر را برانگیخته و بگذارید قدرت از طریق حرکت توده‌ها تسخیر گردد. (هورا برای دولت رمزی، آلبرت نوسکه، شایدمن، مک دونالد، - نویسنده). در هر حال این کوششی خواهد بود بسیار جدی برای مبارزه با فاشیسم و جنگ. (همان طور که سورینگ، اتو بائر، و جولیوس دیچر بر علیه فاشیسم و جنگ مبارزه کردند - نویسنده) ما بلشویک‌ها این حق را برای خود محفوظ خواهیم داشت که عدم کفایت شعارهای دموکراتیک را برای کارگران توضیح دهیم؛ ما مسئولیت سیاسی دولت سوسیال دموکراتیک را بگردن خود نمی‌گیریم؛ لیکن ما واقعاً شما را در مبارزه تان برای رسیدن به یک چنین دولتی کمک خواهیم کرد. (ما به شما در فریب توده‌ها کمک می‌کنیم - نویسنده) همراه با شما کلیه حملات بورژوازی را دفع خواهیم نمود. (و در شلیک به سوی کارگران و دهقانان که به منظور مبارزه برای نان از محدوده قوانین "دموکراتیک" پا فراتر نهاده‌اند کمک خواهیم نمود - نویسنده) علاوه بر این، ما در پیشگاه شما سوگند یاد می‌کنیم تا آن زمانی که اکثریت کارگران خود آگاهانه از دیکتاتوری انقلابی پشتیبانی نکرده‌اند ما هرگز مرتکب هیچ گونه عمل انقلابی که از محدوده دموکراسی (دموکراسی واقعی) پا فراتر نهد، نشویم. (وظیفه دموکراتیک ما خواهد بود که اعتصابات "غیر قانونی" را در هم شکسته و اجتماعات "غیر قانونی" را متفرق سازیم. آنان چگونه جرأت می‌کنند از محدوده دموکراسی بورژوازی واقعی پا فراتر



گذارند! - نویسنده)، « (ترتسکی "وظایف کنونی ما"، میلینتت، ۹  
دسامبر ۱۹۳۳)

این نکته می‌بایستی روشن گردد: وقتی که ترتسکی "کارگران سوسیالیست" را مخاطب خود قرار میدهد منظورش رهبران سوسیالیست است - آنهایی که کارگران سوسیالیست را از شرکت در مبارزه طبقاتی واقعی باز میدارند. ثانیاً، باید گفته شود که برنامه‌ای که ترتسکی پیشنهاد میکند کاملاً رفرمیستی می‌باشد. وی کمک میکند که سوسیال دموکراسی، دولت کشور سرمایه‌داری گردد (و "واقعاً" هم کمک میکند)، وی کمک میکند تا سوسیال دموکراسی دستگاه دولت سرمایه‌داری را اصلاح نماید؛ او قول میدهد که به هیچ عملی خارج از محدوده دموکراسی بورژوازی دست نزند (زمانی که ترتسکی می‌گوید "دموکراسی واقعی" وی باید بداند که یک چنین دموکراسی فقط تحت دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند برقرار باشد - و هر دموکراسی بورژوازی هر قدر هم که زینت یافته باشد، دموکراسی جعلی بوده و به مثابه اسلحه‌ای در دست استثمارگران بر علیه استثمار شونده‌گان به کار میرود)؛ به عبارت دیگر ترتسکی کمک میکند تا حکومت سرمایه‌داران، که به وسیله ابزار دموکراسی جعلی بورژوازی اعمال می‌گردد، را به کارگران تحمیل کند. ثالثاً، باید توجه داشت که بیخود نیست که ترتسکی درخواست‌های حیاتی را مانند دستمزد بیشتر، تقلیل ساعات کار در روز، حق بیمه بیکاری و حقوق ملل ستم‌دیده را از قلم انداخته است. زیرا به محض این که کارگران مبارزه را برای کسب این چنین خواسته‌هایی آغاز نمایند محدوده قوانین بورژوازی در هم شکسته میشود. محدوده دموکراسی بورژوازی در زیر پا خرد می‌گردد. ترتسکی غیر مستقیم به رهبران سوسیال دموکراسی قول میدهد که به این اعمال زشت، دست نخواهد زد. به علاوه وی به خوبی میداند زمانی که سوسیال دموکرات‌ها بر مسند قدرت جلوس کردند، اگر چنین عملیاتی از کارگران سرزند نیروهای مسلح دولت بر علیه آنان به کار خواهند افتاد. وقتی که ترتسکی از سوسیال دموکرات‌ها می‌خواهد که به او ملحق شوند، مجبور است به خواسته‌های بی‌آزاری مانند یک مجلس و تقلیل سن برای حق رأی بسنده کند. فقط در اینجا است که سوسیال دموکرات‌ها می‌توانند تا نیمه راه با وی همراهی کنند. و بر سر این چنین برنامه‌ایست که وی مایل است سرنوشت ترتسکیست‌ها و رهبران سوسیال دموکراتیک را به هم پیوست دهد.

یک بار دیگر ما خرده بورژوازی را می‌بینیم که از ترس هم چون بیدی بر خود می‌لرزد. او ظهور فاشیسم را دیده است. او گمان میکند که فاشیسم برای همیشه بر جای خواهد ماند. او خیال میکند که طبقه کارگر در هم شکسته

شده است. او به حزب کمونیست آلمان افترا زده و ادعا میکند: که حزب مرده است، در حالی که حزب هم چنان در حرکت بوده و در حال مبارزه است. او مایل به دیدار نیروهائی که انقلاب اجتماعی بر پا می‌سازند نمی‌باشد. او نمی‌خواهد قبول کند زمانی که توده‌ها برخیزند - و هر کجا که برخیزند - می‌بایستی برای زندگی خود بر علیه گرسنگی، و برای اضمحلال دست‌های منفور سرمایه‌مالی مصممانه بستیزند - و آن به معنی مبارزه بر علیه ماشین دولت سرمایه‌داری چه در شکل فاشیستی و چه در شکل دموکراتیک آن می‌باشد. ترتسکی قادر به درک این نیست که کارگران - توده کارگران، اکثریت کارگران - به زیر پرچم مبارزه بر علیه سیستم سرمایه‌داری، که مبارزه‌ایست برای در هم کوبیدن دولت سرمایه‌داری، گرد خواهند آمد. او میخواهد توده کارگران را از شرکت در مبارزه بر علیه سرمایه‌داری تحت رهبری کمونیست‌ها باز دارد. ترتسکی دست به دامن رهبران سوسیال دموکرات میشود تا به دور محور این چنین برنامه‌ای، یک جبهه واحد تشکیل دهند. به همین علت است که وی با جبهه واحدی که به وسیله احزاب کمونیست تشکیل شده است، مخالفت می‌ورزد. این چنین جبهه واحدی بر علیه سرمایه‌داری است. هدف این چنین جبهه‌ای تحکیم دژ سرمایه‌داری نیست، بلکه کمر به نابودی آن بسته است.

## فصل دوازدهم

### ترتسکیست‌ها در ایالات متحده آمریکا

در اواخر سال ۱۹۲۸ یک گروه ترتسکیستی از حزب کمونیست آمریکا اخراج شد. این گروه به رهبری کانن و شاختمن فراکسیون در درون حزب کمونیست ایجاد کرده و دست به تبلیغات ضد حزبی زده بودند. در آن زمان حزب به دو فراکسیون تقسیم گردیده بود: فاستری‌ها و لاوستون‌ها - و این دو فراکسیون تقریباً آشکارا فعالیت می‌نمودند. در هر صورت وجود این دو فراکسیون هم از طرف اعضای حزب و هم توسط انترناسیونال کمونیستی شناخته شده بود. ترتسکیست‌ها در همرنگی با پیشوای خود، موجودیت فراکسیون خود را مخفی نگاهداشتند. آنها هرگز مبادرت به بحث در مورد ترتسکیسم در درون کمیته‌های حزبی نوزیدند. آنها هرگز برنامه‌ای متفاوت با برنامه‌های فراکسیون‌های موجود دیگر عرضه نداشتند. در واقع آنان چنین وانمود می‌کردند که دارای اختلاف عقیده‌ای که موجب تصادم با فراکسیون‌های دیگر گردد، نیستند. معه‌ذا این ترتسکیست‌ها به صورت یک گروه مخفی متشکل شده و توطئه‌ای بر علیه مجموعه حزب تدارک می‌دیدند.

این گروه ترتسکیستی شامل یکی، دو دوجین روشنفکرانی که دارای هیچ‌گونه پایه توده‌ای نبودند، می‌گردید. رهبری این گروه را یک وکیل سابق به نام کانن، که دارای هیچ‌گونه پیشینه فعالیت ایدئولوژیکی یا سازماندهی نبود، به عهده داشت. کانن زمانی که اوضاع حزب غیر عادی بود به عضویت کمیته مرکزی در آمده لیکن هرگز تماس با توده عظیم کارگران نداشت. شاختمن که "تئوریسین" ترتسکیست‌ها محسوب میشد، یکی از اعضاء کم اهمیت حزب به شمار میرفت. این دو، نفوذی در میان طبقه کارگر نداشتند. از "فعالیت‌های" آنان در آمریکا میتوان دروغ پردازی در مورد اتحاد شوروی و کمینترن و بد نام کردن حزب کمونیست ایالات متحده را نام برد. گهگاهی این دو خود را به درون مبارزه اقتصادی کارگران می‌انداختند - و آن هم فقط برای کمک به بوروکرات‌های ارتجاعی اتحادیه‌ها و اربابان صنایع.

ما به چند نمونه که بیانگر خوبی از ماهیت اینان می‌باشد، اکتفا میکنیم. در ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱ استالین در کنفرانس رهبران صنایع شوروی سخنرانی تحت عنوان "شرایط جدید و وظایف نوین" ایراد نمود. استالین در نطقش شش نکته، یعنی شش شرط جدید را برای توسعه صنایع متذکر گردید. سه

نکته اول در مورد سازماندهی کار، سازماندهی دستمزدها و بهبود شرایط کارگران، نکته چهارم وظیفه به پیش راندن و رشد دادن بهترین عناصر طبقه کارگر به منظور این که "طبقه کارگر اتحاد جماهیر شوروی از دانشمندان صنعتی و تکنیکی خود برخوردار گردد." استالین گفت:

« آن چه که ما بدان محتاجیم پرسنل، مهندسین و تکنیسین‌های بسیار بسیار خبره نمی باشد. ما محتاج پرسنل، مهندسین و تکنیسین‌هایی هستیم که قادر به درک سیاست طبقه کارگر کشور ما بوده، قادر به جذب آن و آماده برای اجرای آگاهانه آن باشند. اما این به چه معنی است. این بدین معنی است که کشور ما وارد آن مرحله از رشد و توسعه گردیده که طبقه کارگر باید دانشمندان صنعتی و تکنیکی خود را تربیت نماید، دانشمندانی که قادر به حفظ منافع خود به مثابه طبقه حاکم باشند. »

استالین سپس اشاره میکند که دانشمندان صنعتی و تکنیکی نباید فقط از میان کسانی که مدارس عالی را طی کرده‌اند انتخاب شوند،

« بلکه هم چنین از میان کارگران عادی صنعتی، از میان کارگران با تجربه، از میان نیروهای فرهنگی طبقه کارگر در معادن، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها نیز می بایستی انتخاب گردند. ما نباید این کارگران با ابتکار را نادیده گرفته، بلکه می بایستی بی باکانه آنان را برای پست‌های رهبری هدایت کرده، به آنها فرصت دهیم تا قابلیت خود را برای سازماندهی و بسط دانش خویش به کار اندازند، و با ایجاد شرایط مناسب کار برای ایشان، می بایستی از مخارج بیهوده جلوگیری نماییم. » (تأکید از نویسنده است)

نکته پنجم در مورد مهندسین و تکنیسین‌های مدارس قدیم بود. استالین گفت، که اتحاد شوروی باید از این نیروی تکنیکی بیشتر بهره مند گردد. استالین میگوید، بینش فکری جدیدی در میان روشنفکران بورژوازی قدیم به وجود آمده است. بسیاری از روشنفکران که در گذشته از خرابکاران پشتیبانی می کردند در حال حاضر به کشور شوراهای آورده‌اند. استالین میگوید:

« اگر در مرحله اوج جنبش خرابکاری، ما تاکتیک خرد کردن نسبت به دانشمندان تکنیکی به کار بردیم، اکنون که این روشنفکران به

طرف قدرت شوروی روی آورده‌اند سیاست ما نسبت به آنان می‌بایستی سیاست مصالحه و اشتیاق باشد. احمقانه و غیرعقلانه خواهد بود اگر ما کلیه متخصصین و مهندسین مکتب قدیم را جانی و خرابکار محسوب کنیم».

نکته ششم در مورد ایجاد حسابداری دقیق تر و موثرتر همراه با لزوم "افزایش انباشت سرمایه در بین خود صنایع" می‌بود. « (ژوزف استالین، لننسیسم، جلد دوم، ص. ۴۲۶ - ۴۴۲)

این نطق اثر حیات بخشی در سراسر اتحاد شوروی داشت. در اینجا چندین پیشنهاد عملی موجود بود که حقیقتاً چگونگی بهبود کار را در صنعت و کشاورزی نشان میداد. در اینجا دورنمایی باز شد که صحت گفته استالین را مبنی بر این که هیچ دژی نیست که بلشویک‌ها قادر به تسخیر آن نباشند، مجدداً تأیید نمود. شوق و شغف عمیقی سراسر اتحاد شوروی را فرا گرفت، زیرا در این نطق میلیون‌ها کارگر و مهندس شاهد تشویق خدمات خویش و ایمان راسخ بر این که به اهداف عظیم نهفته در "برنامه پنج ساله" نائل خواهد آمد، بودند. اما ترسکیست‌های آمریکائی در مورد نطق استالین چه نظری داشتند؟ اینان سخنرانی استالین را یک گام به پس ارزیابی نمودند. مجله "میلیتنت" در شماره ۱ ژوئیه ۱۹۳۱ می‌نویسد:

« بدون شک، تمامی روح "سیاست جدید" استالین که اجرای فرمال و رسمی آن طبیعتاً در گذشته جمع بندی شده است، نسبت به سیاست‌های انقلابی زمان حیات لنین، گام جدیدی به عقب به شمار می‌آید. »

این که چرا این سیاست گامی است به پس، ترسکیست‌ها قادر به توضیح نمی‌باشند. کجای این سیاست با سیاست‌های لنین تفاوت دارد، جز این که برای حل مسائل جدید در مرحله نوینی از تکامل جامعه طرح گردیده است؟ - پاسخ یافتن برای این پرسش نیز به همان درجه مشکل می‌باشد. ولی این ترسکیست‌ها، قلابی را کشف کرده‌اند تا بتوانند اختراعات خود را بر آن بیافزایند. میلیتنت می‌گوید:

« سوسیالیسم را نمیتوان به وسیله متخصصین بورژوا ساخت. حتی پایه‌های لازم برای یک اقتصاد سوسیالیستی را هم به وسیله آنها

نمی توان ریخت. آنها می توانند کمک زیادی بکنند، لیکن جامعه عمل پوشاندن به این امر اساسی، نیاز به اشتیاق قلبی، ابتکار جمعی و شرکت توده‌های پرولتاریا دارد. »

از گفته بالا چنین برمی آید که استالین، مبتکر رقابت سوسیالیستی، مخالف ابتکار جمعی و شرکت فعال پرولتاریا می باشد. این جرگه ترسکیست گمان میبرد که مخاطبین آنان، خود، سخنرانی استالین را خوانده‌اند. اینست چگونگی حمله ترسکیست‌ها بر اتحاد جماهیر شوروی. عملی که به منظور تسریع ساختمان سوسیالیسم انجام شد، عملی که نشانه گامی مؤثر و به جلو در جهت اتمام "برنامه پنج ساله" به شمار آمد، ترسکیست‌ها آن را به مثابه تسلیم به بورژوازی و یک گام به پس تصویر می نمایند.

و اینست آن چه که تا به امروز نیز ادامه دارد. برخورد ترسکیست‌ها به انترناسیونال کمونیستی نیز همانند برخورد آنان به اتحاد شوروی می باشد. زمانی که پرولتاریای جهان پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا را مبنی بر به رسمیت شناختن دولت شوروی از طرف دولت ایالات متحده را جشن می گرفتند، ترسکیست‌ها به سوسیال دموکرات‌های گوناگون و بورژوازی ملحق شده و این به رسمیت شناختن را به مثابه تسلیم انترناسیونال کمونیستی تلقی نمودند. مفاد قرار داد میان لیتوینف و روزولت، که کاملاً با سیاست لنین در سال ۱۹۱۹ در مورد مسائل مشابه در آن زمان تطابق میداشت را چنان تعبیر کردند که دولت شوروی متقبل شده فعالیت‌های کمونیستی خود را در ایالات متحده متوقف سازد. بدین سان ترسکیست‌ها اولاً با این عداوت بورژوازی مبنی بر این که دولت شوروی و کمینترن یکی است و جز آن چیزی نیست، همسوئی نموده و ثانیاً آنان می کوشیدند تا چنین پیروزی را که نصیب پرولتاریای جهان گردیده بود، یک شکست جلوه دهند.

وظایف تقسیم شده بودند. ترسکی خود ریاکارانه در کتابش به نام "جمهوری نوین" به بورژوازی آمریکا اطمینان میداد که در به رسمیت شناختن شوروی هیچ گونه ترسی به خود راه ندهد، در حالی که ترسکیست‌های آمریکائی در مورد "خیانت" کمینترن به کمونیسم داستان سرائی می کردند. ترسکی میگفت:

« هر چه سخت تر بورکراسی شوروی در وضع سوسیالیسم ملی خود مهار گردد، به همان درجه مسئله انقلاب جهانی و به همراه آن کمینترن به تعویق می افتد..... دولت فعلی شوروی با توانائی و نیروئی که در اختیار دارد هم چنان می کوشد تا ثبات داخلی خود را

در مقابل خطر نه فقط جنگ‌ها، بلکه انقلابات نیز حفظ کند. سیاست‌های بین‌المللی اتحاد شوروی از سیاست‌های انقلابی بین‌المللی به سیاست‌های محافظه‌کاری مبدل گردیده است. « (ل. تروتسکی، "جمهوری نوین"، ۱ نوامبر ۱۹۳۳)

میلیتنت ۲۱ اکتبر می‌گوید:

« کمینترن برای انقلاب دستگاه غیر متحرکی است.... کمینترن فعلی دستگاه پرخرجی به منظور تضعیف پیشقراول پرولتری می‌باشد. همین و بس! کار دیگری از آن ساخته نیست.... کمینترن به مثابه دستگاهی مرکزی همانند ترمزی در مقابل جنبش انقلابی ایستاده است. »

ترتسکیست‌ها از دروغ بورژوازی مبنی بر این که کمینترن دستگاه نمایندگی دولت شوروی است، و این که این دولت مستقیماً سیاست‌های احزاب کمونیست کشورهای سرمایه‌داری را بدان‌ها دیکته میکند، پشتیبانی می‌نمایند. شکوه و فغان ترتسکیست‌ها علیه کمینترن را نباید به مثابه نارضایتی آنان از پیشرفت کند انقلاب جهانی تعبیر نمود. حقیقت امر این است که هر چه موفقیت‌های اتحاد جماهیر شوروی و شتاب جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان بیشتر گردد، فریاد ترتسکیست‌ها نیز مبنی بر این که اتحاد جماهیر شوروی در حال سقوط، و کمینترن "از حرکت باز ایستاده" است گوشخراش‌تر می‌گردد. طبیعتاً رویه ترتسکیست‌ها نسبت به حزب کمونیست آمریکا نیز از همان احساسات سرچشمه می‌گیرد. درست در آن زمان که حزب کمونیست ایالات متحده خود را از شر انشعابگران ضد انقلابی رها ساخته و شروع به پیشرفت نمود، درست در زمانی که حزب کمونیست آمریکا خود را در رأس توده عظیمی از مردم بیکار قرار داده، خواسته‌های آنان را فرموله کرده و آنان را در مبارزات بیشماری برای کسب نان و بیمه بیکاری رهبری میکرد، درست در زمانی که حزب کمونیست آمریکا به طور روزافزونی پیوند خود را با اعتصابات توده‌ای کارگران در صنایع اساسی گسترش داده و به تشکیل پیشقراول رزمنده و آگاه طبقه کارگر مشغول بود، درست در زمانی که حزب حتی به قشری از خرده بورژوازی نیز الهام بخشیده و طبقه حاکمه را به لرزه انداخته بود، ترتسکیست‌ها حزب کمونیست را چنین ارزیابی می‌نمودند:

« حزب کمونیست ایالات متحده در مجموع فقط بی حرکتی و عقب گردی از خود بر جای گذاشته است.... رهبری که در کنگره هفتم در پنهانی به حزب تحمیل شده در کلیه زمینه‌ها، ورشکستگی خود را ثابت نموده است. (رهبری حزب، پس از دو ماه بحث در واحدهای حزبی، انجام کنفرانس‌هایی در مورد مسائل روز، استراتژی و تاکتیک‌های حزب کمونیست در سطح بخش‌ها و حوزه‌های حزبی، رسماً در یک کنگره که از نمایندگان رسمی تشکیل شده بود - انتخاب گردید - نویسنده) بحران در رهبری حزب حالت دائمی به خود گرفته، وحدت آن با امکانات پیروزی نسبت مستقیم دارد. (درست در همین زمان رهبری حزب اطمینان خاطر کارگران را به طور بی سابقه‌ای به خود جلب میکرد. برای اولین بار میان رهبری و بدنه حزب درک واقعی صحیح و اطمینان دو طرفه برقرار میشد. این امر باعث امیدواری و اشتیاق فراوان در میان اعضای حزب گردید - چنین روحیه‌ای در افراد غیر حزبی نیز تأثیر گذارد - نویسنده). اعضای حزب مانند بردگان سیاسی فرمانبرداری می‌نمایند، رژیم هر چه بیشتر مکانیزه میشود؛ تمام زندگی آزادانه درون حزبی، کلیه ابتکارات، پرسش‌ها و بحث مسائل حیاتی در اولین پیدایش خود، نابود میشوند. (این در زمانیست که موج اعتصابات عظیم توده‌ای که حزب در آن شرکت میکرد و جنبش کارگران بیکار شده که توسط حزب آغاز، متشکل و رهبری می‌گردید، وسیع‌ترین اشکال بحث، وظایف نوینی را که در مقابل حزب قرار می‌گرفت، اشکال جدید فعالیت که می‌بایستی به کار گرفته شوند و قدرت ابتکار و خلاقیتی که می‌بایستی هم چون نیروی محرکی از پائین به حرکت در آید را ایجاب میکرد. درست در همین زمان است که واحدهای پائین حزب مجدداً جان تازه گرفته و پس از سال‌های زیادی برای اولین بار حرکت و جنب و جوش در بسیاری از بخش‌های حزب ایجاد گردیده بود - نویسنده). به اعضاء نفرتی ارتجاعی نسبت به نظرات تئوریک آموخته میشود و در عوض به آنان خصلت پوچ و بی معنی - "عملی بودن" تزریق میگردد. در حقیقت به آنان گفته میشد که فقط کاری را که به ایشان دستور داده میشود انجام دهند و جز این فکر و بحث در مورد چیزهایی دیگر نکنند. (در چند سال اخیر، به خصوص پس از وحدت حزب در سال ۱۹۲۹ فروش کتب ده برابر گردیده است. صدها هزار نسخه از متون اساسی مارکس، انگلس و لنین در میان اعضای حزب و کارگران پخش میشد.



کتابخانه‌هایی غنی از جزواتی که در مورد کلیه جوانب مسائل آمریکا و جهان به طبع رسیده، احداث گردیده بودند. مسائل حزبی و در درجه اول لزوم مطالعه تئوریک نه تنها در واحد های مخفی حزب بلکه در مجامع علنی اعضا نیز که هر کارگری می تواند وارد شود، به بحث گذارده میشوند. حزب هرگز در گذشته یک چنین زندگی ایدئولوژی را چون حال به خود ندیده است - نویسنده). حزب دائماً و بی خبر از همه چیز، در مسیر خود با چنان "پیچ‌های" جدیدی مواجه میشود که به همان اندازه کمی که سیاست‌های قدیم توضیح داده می شوند، سیاست‌های نوین نیز توجیه می کردند. (اگر حزب خود را با شرایط جدید وفق ندهد، ترسکیست‌ها فریاد خواهند زد که حزب را رکود و رخوت فراگرفته است، و زمانی که حزب خود را با شرایط متغیر وفق میدهد ایشان آن را "پیچ‌های ناگهانی" میخوانند - نویسنده).

» (میلینت، ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۱ "تذات بحث پیش کنفرانس").

خواننده بی خبر از همه چیز با مشاهده این که ترسکیست‌ها چیزی را بوروکراتیسم و "رکود" خوانده و بدان پرخاش می نمایند، طبیعتاً به این نتیجه میرسد که این افراد بلشویک بوده و هیچ چیزی را ارجح تر از پیشبرد امر انقلاب نمیدانند. به هیچ وجه. اینان با طرح چنین "درخواستی" به خوبی خود را لو میدهند:

« حزب می بایستی ارزیابی اغراق آمیز خود را درباره میزان رشد طبقه کارگر به دور انداخته و می بایستی مسیر خود را با روابط واقعی میان نیروها در مبارزه طبقاتی و چگونگی رشد و تکامل آن وفق دهد. و بالاخره حزب می بایستی خود را از بقایای "دوره سوم" و بخصوص تئوری "سوسیالیسم فاشیسم" مبرا سازد. » (همانجا).

جوهر قضیه اینجاست. مگر نمی بینید که حزب رشد حرکت انقلابی موجود در ایالات متحده را بیش از واقعیت ارزیابی میکند. ترسکیست‌ها قبول ندارند که چنین رشد و تکامل وجود خارجی دارد. در سال ۱۹۳۱، دو سال پس از آغاز بحران، اینان امکان یک جنبش انقلابی را نفی می کنند. اینان کماکان پافشاری می کنند که چیزی چون دوره سومی وجود ندارد. به عقیده اینان رادیکالیزاسیون امکان پذیر نیست. و بالاتر از همه اینان، از این حقیقت که کمونیست‌ها و ال‌دمن‌ها، سولمن‌ها، لی‌ها، کاهن‌ها، پانکن‌ها و دیگر رهبران احزاب سوسیالیست را سوسیال فاشیست می خوانند، بسیار خشمگین‌اند. آقای

کانن گمان نمی‌کند که آنها سوسیال فاشیست باشند. وی خیال می‌کند که آنها سوسیالیست‌های خوبی هستند. حزب با آنان بد برخورد می‌کند. قبل از انتخابات، ترسکیست‌ها به طور زاهدانه حزب کمونیست را "جانبداری" می‌کنند. در مجله خود "میلیتنت" می‌نویسند که "به کمونیست‌ها رأی می‌دهند". لیکن در متن مقاله اینان توضیح می‌دهند که رأی بدین منظور است که نشان دهد چگونه "سیاست‌ها و برنامه غلط استالینیستی بر این تعبیر به سوی چپ تأثیر منفی داشته و آن را از بین برده است." به عبارت دیگر، ترسکیست‌ها از رأی دهندگان می‌خواهند تا با رأی نشان دهند که کمونیست‌ها در اشتباهند. لیکن رأی دهندگان چگونه می‌توانند به این درخواست ترسکیست‌ها پاسخ گویند؟ طبیعتاً با ندادن رأی به کاندیدای‌های کمونیست. ترسکیست‌ها این عمل را یک "استراتژی" می‌خوانند. بلی استراتژی! لیکن استراتژی مرتدان. فعالیت‌های عملی ترسکیست‌ها اساساً به اخلاص توسط گروه‌های کوچکی از اینان در فعالیت‌های کارگران تحت رهبری کمونیستی، از قبیل، جنبش‌های کارگران بیکار شده، تظاهرات و مارش‌های توأم با اعتصاب غذا، محدود می‌گردد.

در اینجا به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم:

حزب کمونیست در حال تدارک و سازماندهی یک مارش اعتصاب غذا در سراسر آمریکا برای اواخر ماه نوامبر سال ۱۹۳۲ می‌باشد. مارش اعتصاب غذا یک جنبش جبهه واحد واقعی به شمار می‌آید. نمایندگان این جبهه در جلسات اتحادیه‌های کارگری، هیئت‌های کارگران بیکار شده، جلسات توده‌ای، کنفرانس‌های توده‌ای کارگران، انتخاب میشوند. اکثریت نمایندگان غالباً نمایندگان کارگران غیر حزبی می‌باشند. بسیاری از آنان اولین باری است که در یک آکسیون توده‌ای شرکت می‌کنند. ترسکیست‌ها که دائماً سنگ جبهه واحد را به سینه می‌زنند در اینجا حاضر می‌شوند تا نیش زهرآگین خود را در این مارش فرو برند. اینان چه دارند و چه می‌خواهند بگویند؟ این که رهبری مارش درخواست بیمه بیکاری را مطرح نکرده است - همین و بس. اینان بدین سان جنبش را تلقی میکنند که: « رهائی فوری در گروهی قرار دادن بیمه بیکاری به مثابه شعار اصلی و مرکزی مارش می‌باشد. »

هدف آنان این است که نشان دهند مارش اعتصاب غذا نباید پشتیبانی گردد. ترسکیست‌ها این مارش را یک آکسیون فرعی کمونیستی قلمداد نموده و بدین ترتیب وانمود می‌کنند که یک چنین اکسیونی شایستگی پشتیبانی واقعی را ندارد. (میلیتنت، ۵ نوامبر ۱۹۳۲).

چنین است تاکتیک‌های ترسکیست‌ها. این است ارزش ادعاهای اینان نسبت به جبهه واحد. نمی‌توان گفت که اینان در جنبش اعتصابی سال‌های گذشته نقشی

داشته‌اند. فقط در مواردی مجرد و آنهم در اثر فشار رهبران "فدراسیون کارگران آمریکائی"، افراد ترسکیستی خود را در جریان اعتصاب قرار دادند - و آن هم به این خاطر که به سیاست‌های رفرمیستی خود جامعه عمل بپوشانند. در اعتصاب کارخانه نساجی پاترسن در ماه‌های سپتامبر و اکتبر ۱۹۳۳ که لاوستونها، کلر و روبنشتاین به آن خیانت کردند، شرکت ترسکیست‌ها اساساً در مسامحه با بوروکرات‌های اتحادیه خلاصه میشد. اینان در حالی که کلر و روبنشتاین را مبارزین واقعی قلمداد می‌نمودند، کمونیست‌ها را انشعابگر و خائن می‌خواندند.

در یک مورد ترسکیست‌ها توانستند بخشی از رهبری اعتصاب را به دست گیرند و آن هم در اعتصاب رانندگان کامیون در شهر مینیاپولیس (در ایالات مینسوتا) در تابستان ۱۹۳۴ بود. سه ترسکیست، براون، دیون و اسکوکلان، اعتصاب اتحادیه حوزه ۵۷۴ از "اتحادیه عمومی رانندگان" که مسئولیت نظارت بر اعتصاب را نیز بر عهده داشت را رهبری نمودند. این رهبران به اعتصاب چنان جهتی دادند که از لحاظ رفرمیستی بودن نمونه به شمار می‌آمد. صاحبکاران می‌کوشیدند تا به اصطلاح "خطر کمونیسم" را اشاعه دهند. رهبران حوزه ۵۷۴ در عوض این که معنی چنین "خطری" را برای کارگران تشریح کنند، انکار می‌نمودند که خود کمونیست می‌باشند. در اعلامیه‌ای که در طول اعتصاب پخش میشد چنین می‌خوانیم:

« نگذارید خطر کمونیسم مانع آمدن شما به این میتینگ گردد.  
اگر ما "سرخ" و "کمونیست" می‌بودیم، چرا ما صنایع پترولیوم را  
که بخش اعظمی از تشکیلات ما در آنجاست، به زیر اعتصاب  
نکشانیده‌ایم؟ »

سپس، این جریان توسط مجله "میلیتنت" بسان "مواجه شدن با مسئله به طور مستقیم" به گوش همگان رسید.

« در فریسکو فریاد کمونیست‌ها شکاف عمیقی در جبهه اعتصاب  
به وجود آورد. مینیاپولیس را یک برزخ کامل فرا گرفته بود. رهبران  
با مسئله به طور صحیح مواجه شدند. آنان با عجله به سوی چاپخانه  
نرفتند تا اتهاماتشان را نفی نمایند و عقاید خود را هم از جهانیان پنهان  
نمودند. » (میلیتنت، ۲۵ اوت ۱۹۳۴)

در رابطه با این اعتصاب مسئله حکومت نظامی مطرح گردید. اولسون، فرماندار ایالت مینسوتا، در شهر مینیاپولیس حکومت نظامی برقرار نمود. صاحبکاران در سازمانی به نام "اتحاد مردم" متشکل شده و با حکومت نظامی مبارزه می کردند، زیرا که آنان نمی خواستند اولسون قدرت زیادی را در دست خود قبضه کرده و نیز به این خاطر که صاحبکاران معتقد بودند که پلیس محلی می توانست به خوبی از عهده اعتصاب برآید. سازمان "اتحاد مردم" از دادگاه درخواست نمود که بر علیه حکومت نظامی قرار صادر کند. فرماندار سخت با الغای حکومت نظامی مخالفت می ورزید. ترتسکیست‌ها پشتیبان فرماندار در آمدند. براون رئیس اتحادیه حوزه ۵۷۴ اظهار داشت:

« طبیعتاً ما بسیار خوشوقتیم که فرماندار کماکان در برقراری حکومت نظامی میکوشد و من معتقدم که این تصمیم در پیشرفت شرایط برای پایان بخشیدن به این اعتصاب کمک خواهد کرد. »

ترتسکیست‌ها از این مبنا حرکت میکردند که از آنجائی که اولسون یک دهقان زاده می باشد، حقیقتاً سرمایه‌داران را نمایندگی نکرده و شخصی است بی طرف که میتوان به هر سوئی متمایلش نمود.

ادامه حکومت نظامی به معنی شکست اعتصاب بود. در عوض مبارزه با حکومت نظامی به وسیله تظاهرات توده‌ای، بست و گسترش اعتصاب، و خواستن پشتیبانی کارگران دیگر صنایع از اعتصاب رانندگان کامیون، ترتسکیست‌ها خود را به اولسون امیدوار نمودند.

در مینیاپولیس، مردم تمایل شدیدی نسبت به اعتصاب عمومی از خود نشان می دادند. حزب کمونیست ایده یک کنفرانس متحدانه کارگران را به پیش آورد که وظیفه‌اش تصمیم گیری در مورد مسئله اعتصاب عمومی "به این مقصود که برای کسب حقوق کارگران به منظور پیوستن به اتحادیه‌های دلخواه خود، حق اعتصاب کردن، برای آزادی بیان و تجمع، برای آزادی برادران ما از بازداشتگاه‌ها و برای لغو کلیه مقررات نظامی که برای تهدید جهت در هم شکستن اعتصاب به کار میروند، مبارزه نماید. "کمونیست‌ها به تجربه سان فرانسیسکو اشاره می کردند که اعتصاب عمومی، کلیه فعالیت‌های اقتصادی را به مدت پنج روز از کار انداخت. آنها می گفتند کاری که در سان فرانسیسکو انجام گرفت می تواند در مینیاپولیس هم انجام گیرد. ترتسکیست‌ها آن چنان در مقابل خواست کارگران در پشتیبانی از اعتصاب عمومی قرار گرفتند که نمی توانستند آشکارانه با آن مخالفت ورزند. معهذ اینان

با بردن مسئله نزد رهبران "فدراسیون کارگران آمریکائی" مینیاپولیس عملاً این کار را انجام دادند.  
"ارگانایرز"، ارگان رسمی اعتصاب در ۱۸ اوت ۱۹۳۴ نوشت:

« با در نظر گرفتن حملات سیستماتیکی که نیروهای سرمایه بر حوزه ۵۷۴ وارد می آورد، آیا کارگران حاضرند کلیه نیروهای ذخیره خود را وارد مبارزه نمایند (یعنی اعتصاب عمومی اعلان کنند - نویسند)؟ سؤال اساسی در این مطلب نهفته است. پاسخ بدین سؤال در درجه نخست به عهده رهبری کارگران متشکل در مینیاپولیس می باشد، و در درجه دوم، به عهده کارگران عضو اتحادیه‌ها است که دارای قدرت تصمیم گیری اند.  
"رهبری کارگران متشکل" - همان اصلاح طلبان "اتحادیه مرکزی کارگران مینیاپولیس" بودند که سراپا با اعتصاب عمومی مخالفت می ورزیدند. »

اعتصاب عمومی در هم شکسته شد. خواسته‌های رانندگان کامیون برآورده نشد، اگر چه که اعتصاب کنندگان قدرت این را داشتند که از صاحبکاران امتیازاتی کسب نمایند.

\* \* \*

نقش ترسکیست‌ها چیست؟ اینان چهره خود را با بیان جملات انقلابی می پوشانند. اینان وانمود می کنند که به پیشرفت انقلاب جهانی بسیار اهمیت می دهند. در حقیقت اینان با تبلیغات و تاکتیک‌های خود جنبش انقلابی را از حرکت باز می دارند. این باند کوچک از روشنفکران خرده بورژوازی و اخورده هیچ هدف دیگری جز بی اعتبار ساختن تئوری و پراتیک انقلابی ندارد.  
گفتار زیرین یکی از "تزه‌های" ترسکیستی است که کاملاً با بینش نویسندگان مطابقت دارد. اینان می گویند:

« وظیفه اپوزیسیون چپ ایجاد یک حزب طراز نوین، همسو با جنبش کمونیستی بین المللی و مستقل از عناصر نیمه فرمیست، نیمه سندیکالیست، رخوت زده، تسلیم طلب و مرتد، نمی باشد. »

ترتسکیست‌ها ناآگاهانه تصویر بسیار دقیقی از خود نشان دادند. این افراد دارای چیزی جز نفرت - نفرت نسبت به جنبش زنده و انقلابی توده‌ها، نفرت نسبت به حزب متشکل بلشویکی که جنبش انقلابی را رهبری کند، نفرت نسبت به مرکزیت دموکراتیک که ضامن حداکثر نیرو و ضامن حراکثر خلاقیت از پائین در حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی بوده، نفرت نسبت به رهبران حزب و نفرت نسبت به انترناسیونال کمونیستی - نمی باشند.

تحت نام "کمونیسم"، ترتسکیست‌ها همان چیزی‌هایی را می‌گویند که همیلتون فیش، میتووال، ویلیام رندالف هرست و ابراهام کاهان از آن صحبت می‌کنند.

میلیتنت ۱۰ فوریه ۱۹۳۴ می‌گوید:

« حقیقت این است که اگر در مبارزه برای کسب قدرت، فاشیست‌ها بسیاری چیزها را از بلشویسم به عاریه گرفته‌اند، در مرحله آخر بوروکراسی اتحاد شوروی خود را با بسیاری از شگردهای فاشیسم پیروزمند آشنا ساخته، در درجه اول کنار گذاردن کنترل توسط حزب و سپس ایجاد کیش رهبری. »

با قیافه‌ای بس حق به جانب، ترتسکیست‌ها می‌پرسند:

« چرا هنوز چنین دیکتاتوری "سختی" در اتحاد شوروی موجود است؟ به ما گفته میشد که سوسیالیسم به معنی از بین رفتن طبقات است. اگر چنین است دیگر نمی‌بایستی دشمنان داخلی وجود داشته باشند. بنابراین وجود چنین دولت مقتدری برای چیست؟ »

« ماهیت خشن دیکتاتوری به مناسبت نیاز به خرد کردن مقاومت طبقات حاکم سرنگون شده و از بین بردن نفوذ اقتصادی آنان می‌باشد. ولی طبق برنامه رسمی (دولت) وظیفه اساسی دولت کارگری اساساً عملی گردیده است - برنامه پنج ساله دوم فقط آن را تکمیل خواهد کرد. »

در جای دیگر،

« در برنامه پنج ساله دوم .... به طور کلی نه هیچ گونه تغییری در نیروی اعمال دولت و نه هیچ گونه کاهش در بودجه اداره

اطلاعات کشور به چشم می خورد. بوروکراسی حاکم هیچ گونه تدارکی جهت ترک پست‌های فرماندهی خود ندیده است و بالعکس هر روز بیش از پیش این پست‌ها را تقویت و استحکام می بخشند. » (میلیتنت، ۱۰ فوریه ۱۹۳۴)

زمانی که این خطوط به رشته تحریر در می آمدند، آیا ترسکیست‌های آمریکا با "مرکز لنینگراد" که طراح قتل کیروف از آب درآمد، رابطه مستقیمی داشتند، و یا این که فقط از وجود آن با خبر بودند؟ ما که بعید نمیدانیم. یک امر مسلم است: زمانی که این باند علیه "بوروکرات‌های حاکم"، علیه "اداره اطلاعات کشور" علیه چیزی که آن را "فشار" می خوانند شکوه می کردند، وقتی که اینان از دیسیپلین موجود همان طور که خود میگویند، "حتی در چهارچوب رسمی حزب" دل خوشی ندارند، زمانی که اینان در مورد "خسونت" دیکتاتوری پرولتاریا مبالغه می کنند و می گویند که هرگز "حتی در سال‌های جنگ‌های داخلی" چنین خسونتی وجود نداشته - پس این آقایان فقط برای خود صحبت میکنند. اینان میخواهند که دیکتاتوری پرولتاریا سست باشد تا ترسکیست‌های خرابکار کارهای شریرانه خود را به راحتی وبدون دردسر ادامه دهند.

زمانی که به این ترسکیست‌ها ضربه‌ای وارد میشود، وقتی که می بینند که عدالت شوروی در مورد دشمنان طبقاتی، بی رحم می تواند باشد، آنها جیمز کانن را به جلو می آورند تا عملیاتی را پیشنهاد دهد. (کانن میگوید):

« ما بر آنیم که شیوه‌های فعلی رهبری استالینی ... هدفش وارد آوردن ضربه‌ای مهلک به خود انقلاب روسیه می باشد. گروه استالین، اتحاد شوروی را همانند طبقه کارگر آلمان چشم بسته به مصیبت خواهد کشاند. طبقه کارگر سراسر جهان تنها نیروئی است که می تواند از این مصیبت جلوگیری کند. این نیرو می بایستی هم به منظور حفظ منافع خود و هم به منظور حفظ منافع انقلاب روسیه از این مصیبت جلوگیری به عمل آورد. طبقه کارگر سراسر جهان اکنون می بایستی به کمک اتحاد شوروی بر علیه خطرهای مهلکی که آن را از درون تهدید میکند، بشتابند. » (میلیتنت، ۲۲ دسامبر ۱۹۳۴)

اگر تمامی ادعاهای ترسکیست‌ها را نسبت به "انقلاب" به طور انتزاعی و نسبت به "طبقه کارگر" به طور کلی به کنار بگذاریم - معنی این تراوش‌های اینان چه خواهد بود؟ این تراوش‌ها دعوتنامه‌ای برای عمل می‌باشد. این تراوش‌ها افکار کارگران را برای پشتیبانی از تجاوز به اتحاد شوروی آماده می‌سازد. خواننده را معتقد می‌سازد هر حکومت دیگری بهتر از حکومت حزب کمونیست اتحاد شوروی است.

از این مرحله تا تصمیم، یک دنباله روی سرسخت برای قتل رهبران انقلاب جز یک قدم، فاصله‌ای بیش نیست.

\* \* \*

لنین بارها به ما می‌گوید که گروه‌ها و احزاب سیاسی را نه بر مبنای حرف‌هایی که می‌زنند بلکه بر مبنای اعمال آنان میتوان قضاوت کرد. "شاهکارهای" ترسکیست‌های آمریکا به خوبی ماهیت آنان را روشن مینماید. اینان به موسته‌ایست‌ها در حزب کارگران آمریکا ملحق گردیدند.

موسته کیست؟ ما از خود ترسکیست‌ها نقل قول می‌آوریم. در میلینتنت ۴ ژوئیه ۱۹۳۱ ترسکیست‌ها درباره "موضع رفرمیستی نهفته در ذات این نوع موسته‌های "مترقی" قلم فرسائی میکند. پس از تشکیل سازمان "کنفرانس برای فعالیت‌های مترقی کارگران" از جانب موسته، میلینتنت در سرمقاله خود چنین می‌نویسد:

« این نشریه اول از چندین نام اسم می‌برد که یکی از آنها یک لاوستونیست سابق می‌باشد که - برای خزیدن به درون سازمان "کنفرانس برای فعالیت‌های مترقی کارگران" حتی از آن عقاید کمونیستی بسیار خفیف خود دست کشیده است -، سپس شخص دیگری که از حزب کمونیست اخراج شده و از آن زمان رژیم هیلمن را، که کارگران را با باطوم مورد ضرب و شتم قرار میداد طرفداری میکرد، و بالاخره در مورد خود موسته "رهبر جنبش کارگری" چنین ادامه میدهد:

اینان عناصری هستند عاری از یک مکتب سیاسی، نمایندگان میانه روهای کلاسیکی که می‌کوشند واقعه مضحکی را که ده سال پیش با تشکیل "انترناسیونال دو و نیم" تجربه گردید، امروز مجدداً تکرار نمایند. حتی برای لحظه‌ای هم نمی‌توان شک برد که مسئولین حزب جدید چشمان خود را به سوی کوشش‌های رهبران جناح "چپ"



حزب مستقل کار انگلستان در این اواخر جهت یک "انترناسیونال" جدید دوخته اند. و هم چنین بدون شک، طبع دوم انترناسیونال دو و نیم، منجمله "بخش آمریکائی آن، به دنبال طبع اول به درون کمی که از آن ناشی گردیده است، کمی سوسیال دموکراسی، در خواهد غلطید. (تأکید از نویسنده). هیچ سرنوشت دیگری در انتظار سیاستمدار خرده بورژوائی که در صدد است بر پایه نارضایتی کارگران از سوسیال دموکراسی موجودیت مستقلی کسب کند، نمی باشد. » (میلیتنت، ۸ اوت ۱۹۳۱)

سازمان "کنفرانس فعالیت‌های مترقی کارگران" موسته، بعدها به حزب کارگران آمریکائی مبدل گردید. به این سازمان چندین عنصر واخورده که خود را کمونیست می خواندند و کمونیسم شان اساساً شامل مبارزه ایدئولوژیکی با مارکسیسم - لنینیسم می گردید، افزوده گردید. در میان آنها ماکس ایستمن مؤلف کتب ضد مارکسیستی؛ سیدنی هوک که کتاب او در مورد مارکس تحریف بزرگی از مارکسیسم می باشد؛ و. ف. کلورتن که سال‌های متمادی به چاپ مجله‌ای ضد مارکسیستی مبادرت می ورزید و غیره را میتوان نام برد.

حزب کارگران آمریکائی با اضافه نمودن این عناصر به سازمان کنفرانس فعالیت‌های مترقی کارگران تأسیس شد. نیروی محرکه در "حزب" جدیدالتأسیس کماکان همان مترقی خفیف و رفرمیست سابق، موسته، باقیمانده نقش وی در اتحادیه‌های کارگری عبارت بود از همکاری با بدترین بوروکرات‌های اتحادیه‌های کارگری و سرپوش نهادن بر روی سیاست‌های آنان با عبارات مترقی.

در پایان ۱۹۳۴ باند ترسکیست‌ها به حزب کارگران آمریکائی پیوست. اینان با گروه موسته یکی شده و حزب کارگران ایالات متحده را تشکیل دادند. کانن این الحاق را خوشامد میگوید، در میلیتنت ۱۷ نوامبر ۱۹۳۴، او اظهار اطمینان میکند که تشکیل این "حزب" باعث وحدت کمونیست‌ها خواهد گردید. "اغتشاش و پراکندگی جای خود را به یک صف بندی مرتب احزاب؛ یعنی احزاب سوسیال دموکرات، استالینیست (میانه رو) و حزب انقلابی مارکسیستی خواهد داد."

حزب انقلابی مارکسیستی آن حزبی است که در برگیرنده کانن به اضافه موسته، ایستمن، هوک، کلورتن و چند روشنفکر دیگر که هرگز مارکسیست نبوده‌اند می باشد.

گروه‌های سیاسی به وسیله اعمالشان شناخته میشوند.

ترتسکیست‌ها بسیار ناچیز می‌آمدند. اینان همانند گاوهای لاغر فرعون، دار و دستهٔ موسته را "بلعیدند" به طوری که "به هیچوجه نمیشد تشخیص داد که ترتسکیست‌ها آنان را بلعیده‌اند." ترتسکیست‌ها به گزاف می‌گویند که "مارکسیسم انقلابی" را مستحکم ساخته‌اند. این ادعا ادای دلکی بیش نیست. "حزب" جدیدالتأسیس چیزی جز نمونهٔ عادی از انترناسیونال دوونیم نیست. این که دیر یا زود به دامن انترناسیونال دوم درخواهد غلطید، هم چون نمونهٔ باند ترتسکیست‌های فرانسه که به حزب سوسیالیست فرانسه ملحق گردید، در آینده روشن خواهد شد.

\* \* \*

در اینجا به ذکر یک نمونه از صداقت ترتسکیست‌ها اکتفا میکنم. یکی از اعمال اولیهٔ "حزب کارگران ایالات متحده" انتشار جزوهٔ "وصیتنامه‌ی لنین" به مناسبت سالگرد مرگ لنین بود. این افتراء ترتسکیستی که "استالینیسیم" را "خشن، غیر قابل اطمینان و بوروکراتیک" معرفی کرده و تقبیح میکند، به اصطلاح سند معتبری است که توسط لنین در سال ۱۹۲۳ نوشته شده و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی انتشار آن را "ممنوع" ساخته است. این سند به اصطلاح تصریح میکند که ترتسکی نسبت به استالین که "بسیار خشن و بی ادب است" برای عهده دار شدن پست دبیر کلی حزب کمونیست از لیاقت بیشتری برخوردار می‌باشد. در مورد این "وصیتنامه لنین"، ترتسکی زمانی که هنوز عضو حزب کمونیست می‌بود در مقاله‌ای به نام "ترتسکی ایستمن را طرد میکند" که در "روزنامهٔ کارگر" (نیویورک) در ۸ اوت ۱۹۲۵ به چاپ رسید، چنین اذعان میکند:

« و اما در مورد وصیت نامه؛ لنین هرگز وصیتنامه‌ای از خود باقی نگذاشته، ماهیت روابط او با حزب و ماهیت خود حزب وجود چنین "وصیتنامه‌ای" را غیر ممکن می‌ساخت.

به بهانهٔ "وصیتنامه"، جراید مهاجرین، بورژواهای خارجی و منشویک‌ها همواره به نقل یکی از نامه‌های لنین (به طور کاملاً تحریف شده) که حاوی چندین نصیحت در مورد مسائل تشکیلاتی می‌باشد، پرداخته‌اند.

کلیهٔ اراجیف در مورد یک "وصیتنامه‌ی مخفی چیزی جز تحریف موزیانه بر علیهٔ خواست واقعی لنین و منافع حزب ساخته شده،

توسط لنین نخواهد بود. « (روزنامه کارگر (نیویورک)، ۸ اوت ۱۹۲۵)

زمانی که منافعش ایجاب میکرد که خود را از "مریدی" چون ماکس ایستمن (که کتاب او به نام "از زمانی که لنین درگذشت" در نظر هر انقلابی به عنوان کتابی مطرود شناخته شده است، جدا کند، ترسکی مقاله معترضانه‌ای می‌نویسد و شایعه در مورد نامه لنین را تکذیب کرده و در پایان نتیجه می‌گیرد که:

« کتاب او (ایستمن) فقط می‌تواند در خدمت خطرناک‌ترین دشمنان کمونیسم و انقلاب قرار گیرد. لذا این به طور عینی سلاحی است در دست ضد - انقلاب « (همانجا).

زمانی که منافع ترسکی ایجاب میکرد که نفوذ گسترده و بی‌مانند خود را نشان دهد، ایستمن به مثابه یکی از ارکان اساسی "حزب مارکسیسم انقلابی" به شمار آمده و وصیتنامه لنین چیزی جز "تحریف موزیانه" تلقی نمی‌گردد. حال ترسکی مجدداً جزوهای به چاپ می‌رساند تا ثابت کند که "وصیتنامه" واقعیت داشته است.

این ضد انقلابیون حرفه‌ای آن چنان خود را در لفافه‌ای از افترا و دروغ پیچیده‌اند که قادر نیستند که بدون خیانت ورزیدن کوچک‌ترین حرکتی را از خود نشان دهند. لنین گفت:

« "ترسکی همیشه با یاوه‌سرائی زنده است". "ترسکی کارگران را به بدترین و بی‌شرمانه‌ترین شکل گول می‌زند." »

در بحث "وصیتنامه" لنین، در اجلاس عمومی کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در ماه اکتبر ۱۹۲۷، استالین این حقیقت را بیان داشت که سند نامبرده یک "وصیتنامه" نبوده، بلکه نامه‌ای است از جانب لنین خطاب به کنگره سیزدهم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، این که نامه مذکور در کنگره سیزدهم قرائت شده و کنگره به اتفاق آراء تصمیم گرفت آن را انتشار ندهد - زیرا علاوه بر دلایل دیگر، لنین نه مایل و نه درخواست انتشار آن را کرده بود. یک چنین نامه‌هایی از طرف لنین به افراد و مأمورین حزبی و کنفرانس‌های حزبی نامتداول نبود. نامه‌ها به وسیله

کسانی خوانده میشد که مخاطب قرار می‌گرفتند - و هیچ "پنهانکاری" در این کار وجود نداشت. استالین در اجلاسیه مذکور گفت، به این مسئله "وصیتنامه" لنین بارها - حاضرین در جلسه با صدائی رسا می‌گفتند "ده‌ها بار" - در اجلاسیه‌های کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی رسیدگی شده است. آن چه مسلم است این که حزب نامه مورد سؤال را هرگز نادیده نگرفت.

و اما محتوای نامه، استالین خاطر نشان می‌سازد که حزب هیچ دلیلی برای نارضایتی از آن و یا مخفی نگهداشتن آن نداشته، زیرا که این نامه در حقیقت سه نفر اعضاء اپوزیسیون را کنار گذارده در حالی که در مورد استالین فقط به "خشونت" وی اشاره کرده و هیچ‌گونه اشتباهی در خط سیاسی او نیافته بود. استالین گفته زیر را از نامه لنین نقل میکند:

« من دیگر اعضاء کمیته مرکزی و کیفیت سیاسی آنان را مورد بررسی قرار نمیدهم، فقط می‌خواهم خاطر نشان سازم که حادثه اکتبر (مخالفت در تسخیر قدرت سیاسی. - نویسنده) زینوویف و کامنف فقط یک مسئله اتقافی نبوده و نمی‌توان آن را معلول اشتباه شخصی و غیر بلشویکی، ترسکی دانست. » (شماره ۶۴، ۱۹۲۷ ص ۱۴۲۹)

استالین توجه اجلاسیه را به این مسئله جلب میکند که،

«... در متن "وصیتنامه" نه یک کلمه، نه حتی یک کنایه در مورد اشتباهات استالین آورده شده است. فقط به خشونت وی اشاره شده است. معهذاً، کمبود در متواضع بودن، نقطه ضعفی در رفتار و مواضع سیاسی استالین نبوده و نمیتواند باشد. " (همانجا)

و اما در مورد پیشنهاد لنین مبنی بر این که "رفقا می‌بایستی مسئله برکناری استالین را از سمتش و انتخاب شخص دیگری را که، از همه نظر مانند استالین بوده و فقط در یک خصوصیت یعنی صبور بودن، وفاداری، ادب، با ملاحظه بودن نسبت به سایر رفقا و غیره را، به بحث گذارند"،

استالین چنین گفت:

"بلی رفقا، من نسبت به آنانی که با خشونت و عدم صداقت در صدد تخریب و تجزیه و خرد کردن حزب می‌باشند، خشن هستم. من

هرگز این واقعیت را پنهان نکرده‌ام و اکنون نیز نخواهم کرد. حتی در نشست اول اجلاسیه کمیته مرکزی (۱۹۲۴) من استعفا نامه خود را از پست دبیر اولی حزب تقدیم کرده و از اجلاسیه کمیته مرکزی خواستم که مرا از این سمت مستعفی دارد. کنگره حزب خود به این مسئله رسیدگی کرد. تک تک نمایندگان به انضمام ترتسکی، کامنف، زینوویف (تأکید از ماست - نویسنده) این مسئله را بررسی کرده و به اتفاق آراء تصمیم گرفته شد که استالین می بایستی در سمت خود باقی بماند. من چه کار دیگری می توانستم بکنم؟ شغل خود را ترک کنم؟ انجام چنین کاری در ماهیت من نیست.

من هرگز وظیفه‌ای را که محول گردیده است، هر چه که باشد ترک نکرده‌ام. و من هیچ حق چنین کاری را ندارم، زیرا آن، یک فرار از انجام وظیفه و خیانت به شمار می آید. همان طور که قبلاً هم گفتم: من فرد آزادی نیستم؛ وقتی که حزب به من وظیفه‌ای محول میکند من باید آن را تقبل کنم. یک سال بعد بار دیگر من استعفا نامه خود را تقدیم کردم، ولی حزب مجدداً از من خواست که در پست خود بمانم. من چه کار دیگری می توانستم بکنم؟ » (همانجا)

\* \* \*

"انترناسیونال چهارم" که در حال حاضر از طرف ترتسکیست‌ها تبلیغ میشود، فقط گوینده، خصوصیات اساسی پیشروان ضد انقلاب می باشد. به منظور انجام برنامه ارباب خود، کائن در ماه اکتبر ۱۹۳۳ گفت که ترتسکیست‌ها "می بایستی با سازمان‌های سوسیالیست چپ مذاکره را آغاز نمایند." ترتسکیست‌ها در مذاکرات خود موفق بودند. در فرانسه زمانی که توده کارگران به طرف چپ گرایش پیدا نمودند، ترتسکیست‌ها به حزب سوسیالیست ملحق شدند تا آن را تقویت نمایند. هدف ترتسکیست‌ها این بود که کارگران بیشتر به سوی حزب سوسیالیست مجذوب نمایند. ارگان رسمی آنها، وویس کمونیست، "Voix Communiste" در شماره ۳۸ خود، در سال ۱۹۳۴ می نویسد:

« اگر کمونیست‌ها سعی در تخریب حزب سوسیالیست کنند در آن صورت فقط عقاید و شیوه‌های کار ما خواهد توانست هسته انقلابی در حزب سوسیالیست ایجاد کرده و آن را از ویرانی کامل نجات دهد. »

ترتسکیست‌ها آرزو دارند آن لکه صورتی رنگی باشند که در زردی چهره رهبری انترناسیونال دوم نقش بسته است و کارگران را از پیوند به جنبش انقلابی باز می‌دارد.

ملحق شدن دار و دسته ترتسکی به حزب انترناسیونال دوم بنا بر ماهیت واقعی ترتسکی، هم چون عاملی بس مترقی مورد ستایش قرار می‌گیرد.

ووینس کمونیست در شماره ۲۳۵ خود در سال ۱۹۳۴ می‌گوید:

« ما مارکسیست‌ها باید قبول کنیم که در شرایط کنونی تلفیق دو حزب، نه در مقایسه با شعار لنین در سال ۱۹۱۴، نه در مقایسه کنگره تورز، بلکه در مقایسه با شرایط کنونی، عملی مترقی به شمار می‌آید. بنابراین، پیوستن دو حزب به یک دیگر نشانه‌ای از امکان آغازی نوین می‌باشد. این جوهر کل مسئله می‌باشد. »

« جنبش طبقه کارگر به بن بست تاریخی رانده شده است... و در آغاز این بن بست، "تسلیم" به عاملی مترقی مبدل گردیده است! »  
(هر دو نقل قول از مجله کمونیست اینترناسیونال، شماره ۲۱، ۵ نوامبر ۱۹۳۴ اقتباس گردیده است)

زمانی که توده کارگران سوسیالیست از سیاست‌های انترناسیونال دوم ناراضی بوده و همراه با کمونیست‌ها برای انجام مبارزاتی رزمنده به جبهه متحد ملحق میشوند، ترتسکیست‌ها سعی دارند تا به دوره ماقبل سال ۱۹۳۴ برگشته و "از نو شروع کنند". گوئی هیچ اتفاقی در این بیست سال روی نداده است. گوئی می‌توان چرخ تاریخ را به عقب برگرداند.

حال ببینیم چه کسانی در "انترناسیونال چهارم" چه کاره می‌باشند. گروه ترتسکیست آلمان که هرگز قدرتی نداشت خود را در ژانویه ۱۹۳۳ منحل نمود. نشریه این گروه که "انقلاب پی در پی" نام داشت اعلان کرد که پیش بینی ترتسکی در مورد اتحاد جماهیر شوروی، آلمان و اسپانیا غلط از آب در آمده و به سختی می‌توان در میان مهاجرین آلمانی گروه ترتسکیستی یافت که در مورد انقلاب آلمان صحبت نکند.

گروه کوچکی در انگلستان وجود دارد که آن هم کاملاً ناچیز می‌باشد. گروه فرانسوی‌های ترتسکیست در وحدت با حزب سوسیالیست به طور قانونی با یک دیگر به سر می‌برند. و گروه آمریکائی‌های ترتسکیست که با موسته متحد گردیده‌اند. اینان مایلند همراه خود مجموعه حزب سوسیالیست فرانسه را به "انترناسیونال چهارم" بکشانند. اینان سعی میکنند حزب کارگران آمریکا را با خود به انترناسیونال چهارم ببرند.

آیا میتوان شکی بخود راه داد که این مجموعه جز یک انترناسیونال "بلشویکی - لنینیستی" واقعی چیز دیگری خواهد بود؟ شاید "مرکز لنینگراد" دیگری که تحت شعار ترتسکی و زینوویف هم اکنون در حال توطئه چیدن بر علیه رهبران شوروی است، به انترناسیونال چهارم ملحق گردد. و یک چنین مخلوطی از مرتدان رفرمیست و ترتسکیست، این کله روشنفکران ناراضی که از درد رهبری نمودن توده به خود می پیچند، این درهمی احساسات، آرزوها، عقاید، برنامه‌ها و "طرح‌هایی" که همه آکنده از خدعه و تزویراند، که همگی محتوای رفرمیستی‌شان با لایه‌ای از جملات "انقلابی" و "مارکسیستی" پوشانیده شده است، همگی به منظور جامه عمل پوشانیدن به هدفی کاملاً متفاوت از آن چه که سردمداران اصلی معتقدند، تدوین گردیده است - این ترکیب که فقط اسم کمونیست را بدنام کرده است، به مثابه یک هیئت بین‌المللی پیش کشیده شده است که هدفش چیزی جز جلب کارگران سراسر جهان به سوی خود و منفرد نمودن آنان از انترناسیونال کمونیستی نمی باشد.

در اینجا یک بررسی تاریخی بی مورد نیست. در فاصله بین سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۴ ترتسکی آرزوی متحد نمودن تمام جناح‌های منشویک‌های روس و بعضی به اصطلاح بلشویک‌های "خوب" (آنهائی که ترتسکی امیدوار بود از لنین جدا شوند) را در یک حزب که خود وی "ترتسکی" رهبری آن را خواهد داشت، در سر می پروراند. در آن زمان ترتسکی یک جناح کوچکی به همراه خود داشت و روزنامه‌ای در وین منتشر میکرد. او به چندین جناح منشویکی معروف به بلوک آگوست پیوست. او سپس به بلشویک‌ها توصیه میکرد که از لنین (که او را "رهبر جناح ارتجاعی" حزب سوسیال دموکرات می خواند) جدا شده و به حزبی که نتیجه تراوشات مغزی وی بود ملحق شوند. مباحثات آن زمان ترتسکی کاملاً مشابه دلایل امروزی وی برای ایجاد انترناسیونال چهارم می باشد. وی گمان می برد که تنها اوست که "در مجموع" مارکسیسم را نمایندگی میکند. در نظر ترتسکی بلشویک‌ها و منشویک‌ها هر دو "یک جانبه" بودند و بدین جهت فقط او، ترتسکی، تنها مارکسیست خالص می باشد.

ترتسکی نظریه خود را در نوشته زیر فرموله میکند:

« موضعی که بر اساس ترکیب دیالکتیکی وظایف رفرمیستی و انقلابی جنبش قرار دارد، به نظر هر دو جناح (منشویک‌ها و بلشویک‌ها) "سازشکاری" با "جاده پلائی وسط" می باشد. از آنجائی که اینان مارکسیسم را شقه شقه کرده و آن را تجزیه نموده‌اند، واقعاً از

تشخیص آن زمانی که در شکل خود و در یک کلیت بین آنان ایستاده است عاجز می‌باشند. « (بوریا، مجله روسی که از طرف ترتسکی چاپ میشد، شماره ۱، ۱۹۱۴)

در اینجا نیز مانند انترناسیونال چهارم ما با مخلوطی از "وظایف فرمیستی و انقلابی" مواجه میشویم. در اینجا نیز ما مشاهده میکنیم که از منشویک‌ها و بلشویک‌ها درخواست میشود که یک جانبه نبوده و ترتسکی را به عنوان رهبر واقعی مارکسیسم قبول کنند. لنین نتوانست جملاتی پیدا کند که به اندازه کافی قوی بوده و در عین حال این موضع را تأیید نماید.  
لنین نوشت:

« افرادی مانند ترتسکی با جملات پرطمطراق خود در مورد حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و خزیدن در مقابل انحلال طلبان (منشویک‌های افراطی راست) که هیچ وجه تشابهی با حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ندارند، امروزه به "مصیبت دوران ما" مبدل گردیده‌اند. آنها قصد دارند تا با موعظهٔ دون مایهٔ خود در مورد "سازشکاری" با همه کس و هر کس برای خود کار و باری بتراشند..... در حقیقت اینان واعظ تسلیم در مقابل انحلال طلبانی هستند که در حال ایجاد حزب کارگری استولپینی (استولپین نخست وزیر تزار بود) می‌باشند. « (و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ روسی، جلد ۱۵، ص. ۱۹۷)

چون در حال حاضر، در آن زمان نیز امواج جنبش انقلابی در حال نرج گرفتن بود. روزهای سیاه بعد از انقلاب ۱۹۰۵ به پایان نزدیک میشد. چنین احساس میشد که کارگران خستگی خود را از دست داده، به حال عادی برگشته و خود را برای دورهٔ جدیدی از انقلاب آماده می‌نمودند. بلشویک‌ها خواسته‌های ریشه‌ای چون برقراری یک حکومت جمهوری، ضبط املاک برای دهقانان، هشت ساعت کار در روز را به مثابهٔ حداکثر خواسته‌های انقلاب بورژوا - دموکراتیکی که در شرف وقوع بود به پیش کشیدند. در آن زمان نیز چون حال حاضر، ترتسکی خیال میکرد که کارگران آمادگی لازم برای مبارزه به خاطر حداکثر خواسته‌های انقلاب در شرف وقوع (که امروزه انقلاب پرولتری سوسیالیستی است) را ندارند. ترتسکی شعار، آزادی انجمنی، تجمع و اعتصاب را به پیش کشید - و نه چیز دیگری. وی گمان میکرد که این یک قدم در جهت



مبارزه برای برقراری جمهوری می باشد. ترتسکی در روزنامه خود، پراودا که در وین به چاپ می رسید در ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ نوشت:

« برای این که مبارزه به منظور برقراری جمهوری شعار برهنه‌ عده‌ بخصوصی نشود، لازمست که شما، کارگران آگاه به توده مردم یاد دهید که چگونه در تجربه خودشان لزوم آزادی تشکل و مبارزه برای این خواست طبقاتی حیاتی را درک کنند. »

این خود نشانه‌ای از نصیحت فعلی او مبنی بر این است که کارگران بایستی از "منطق دموکراتیک خود" آن را نتیجه گیری نمایند. لنین در اشاره به این شعار متذکر شد که "در اینجا جملات انقلابی به منظور پوشش و توجیه نادرستی انحلال طلبی و پر کردن مغز کارگران با زباله، به کار برده شده است."

در پایان توصیف خود از ماهیت ترتسکی، لنین گفت:

« ممکن نیست بتوان با ترتسکی در مورد اصول بحث کرد، زیرا که وی ابداً در این مورد نظری ندارد. اما بحث با انحلال طلبان و اتزویست‌های متقاعد (یک گروهی از بلشویک‌ها که خواستار باز خواندن نمایندگان بلشویک از دوما می بودند) امکان پذیر و ضروری می باشد. با فردی که سعی در پوشش اشتباهات هر دو میکند نباید بحث کرد، بلکه باید وی را به مثابه سیاستمدار دون پایه‌ای افشاء نمود. » (و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ روسی، جلد ۱۵، ص. ۳۰۳-۳۰۴)

امروزه نیز بایستی ترتسکی را به مثابه یک فرد مرتد ضد انقلابی که الهام بخش قتل رهبران انقلابی است، افشا نمود.

## فصل سیزدهم

### ترتسکی تاریخ نویس

« ترتسکی بلشویسم را تحریف میکند، زیرا که وی هرگز نتوانسته است درک مشخصی در مورد نقش پرولتاریا در انقلاب بورژوازی روسیه داشته باشد. معهذا، بدتر از هر چیز، تحریف وی از تاریخ انقلاب بورژوازی روسیه می باشد. » (و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ روسی، جلد ۱۵، ص. ۱۵) (تأکید از نویسنده).

به منظور مؤثرتر نمودن بلشویسم، ترتسکی درصدد تحریف تاریخ آن بر آمده است. مجدداً بایستی به ذکر چند مثال اکتفا کنیم. چگونه ایده قیام مسلحانه در روزهای اکتبر سال ۱۹۱۷ شکل گرفت؟ ترتسکی چگونه آن را چنین بیان میکند:

« بلافاصله پس از این که دستور تخلیه قوا (از پتروگراد) از مرکز فرماندهی به کمیته اجرائیه شورای پتروگراد مخابره گردید، ... مسلم شد که این مسئله در تکامل آینده، خود اهمیت سیاسی فراوانی خواهد داشت. از همان لحظه، ایده قیام آغاز به شکل گرفتن نمود. دیگر نیازی به ایجاد یک سازمان شورائی وجود نداشت. منظور واقعی از کمیته بعدی بدون شک معلوم گردید و در همان اجلاسیه ترتسکی گزارش خود را با بازخواستن بلشویک‌ها از هیئت مشاوره پارلمان (هیئت مشاوره‌ای که به وسیله کرنسکی تشکیل یافته بود - نویسنده) و با شعار: "زنده باد مبارزه مستقیم و آشکار برای کسب یک قدرت انقلابی در سراسر کشور!" خاتمه داد. این ترجمه شعار "زنده باد قیام مسلحانه" به زبان قانونی شوراهای بود. » (لئون ترتسکی، "تاریخ انقلاب روسیه"، جلد سوم، ص ۹۲)

ترتسکی یک ندا داد - و قیام مسلحانه آغاز شد. این آن چیزی است که وی ادعا میکند.

ترتسکی سپس ادامه داده و با فروتنی در مورد نقش خود در انقلاب سخن میگوید:

« ترتسکی برخی تصمیمات عمومی را فرموله کرد ... ترتسکی به صحبت کردن ادامه داد. جمعیت مشت‌های خود را به هوا برده و موافقت می نمود و ترتسکی سوگند آنان را پذیرفت. » (ترتسکی در اینجا از سوخانف منشویک نقل قول می آورد).

« به ترتسکی رجوع گردید تا وی این مسئله را مورد بررسی قرار دهد..... ترتسکی در آن زمان نقش عمده را بازی میکرد. نصیحتی که او به ما میکرد محصول شعور انقلابی او بود. » (ترتسکی از آنتانف نقل قول میکند).

طرح نقشه عملی "به وسیله ترتسکی تصحیح گردید". "رئیس جمهور، ترتسکی، هم چنین در حال نزدیک شدن به اتوموبیل بود....."

به نظر می رسد که شخص دیگری چون لنین نیز در انقلاب وجود داشته است. ولی در نوشتجات ترتسکی و در مقایسه با وی نقش تعیین کننده لنین بسیار ناچیز ارزیابی شده است. استالین دو نقل از ترتسکی می آورد که به لنین برخورد نموده است:

آیا میخواهید بدانید که حزب ما چگونه در مورد مسئله دفع مجلس مؤسسان تصمیم گیری نمود؟ به رفیق ترتسکی گوش فرا دهید:

« لنین گفت: "البته لازم است مجلس مؤسسان را تار و مار کنیم، اما اس ارهای چپ چه میشوند؟" معهذا ناتانسون سالخورده ما را بسیار تسلی داد. او برای مشورت نزد ما آمد و در همان ابتدا گفت: "ملاحظه می کنید، شاید لازم باشد مجلس مؤسسان را به وسیله زور تار و مار کنیم". لنین فریاد زد: "مرحبا! از حقیقت نمی توان فرار کرد. ولی آیا کسان شما از این کار راضی خواهند بود؟. ناتانسون در جواب گفت: "بعضی از افراد ما، در این مورد متزلزل اند، ولی فکر میکنم در خاتمه همگی موافقت خواهند کرد..."»

"اینست شیوه نگارش توسط بعضی ها.  
"آیا میخواهید بدانید که حزب در مورد شورای عالی جنگ چگونه تصمیم گرفت؟ فقط به رفیق ترتسکی گوش کنید:

« هر باری که من به مرکز فرماندهی سر میزدم به ولادیمیر ایلیچ (لنین) می‌گفتم: "بدون اشخاص متخصص و مجرب ما نمی‌توانیم از این مهلکه خلاصی یابیم".

- "این مسئله ظاهراً صحیح به نظر می‌رسد. فقط اگر این اشخاص به ما خیانت نکنند".

- "بگذار برای هر پست یک فرمانده مقرر کنیم".

"لنین در جواب گفت: بهتر است برای هر پستی دو فرمانده مقرر کنیم، تا آنها بر امور تسلط کامل داشته باشند. این که ما دارای کمونیست‌هایی با تسلط کامل نیستیم واقعیت ندارد".

- "بدین ترتیب شورای عالی نظامی تشکیل گردید. »

اینست آن طوری که ترتسکی تاریخ می‌نویسد:

« رفیق ترتسکی به این افسانه‌های هزار و یکشب که لنین را بی اعتبار می‌سازد چه نیازی دارد؟ » (ژوزف استالین، انقلاب اکتبر، ترتسکیسم یا لنینیسم، ۲۶ نوامبر ۱۹۲۴، ص. ۹۳)

جواب به این پرسش در مجموعه زندگی و فعالیت ترتسکی نهفته است. برای این که ثابت کند که خود مؤلف تئوری انقلاب بورژوا - دموکراتیک که به انقلاب سوسیالیستی گذار میکند، است ترتسکی شرح زیرین را در مورد تاریخ بلشویسم می‌دهد:

« از سال ۱۹۰۵ حزب بلشویک مبارزه بر علیه حکومت مطلقه را با شعار "دموکراسی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان" ادامه داده است. این شعار و هم چنین ریشه تئوریک آن از لنین سرچشمه می‌گیرد. در مخالفت با منشویک‌ها و تئوریسین آنها، پلخانف که مصرانه مخالف "نظر غلط امکان حصول انقلاب بورژوائی بدون وجود بورژوازی" بودند، لنین نظر داشت که بورژوازی روسیه دیگر نمی‌توانست انقلاب خود را رهبری کند. فقط پرولتاریا در وحدت نزدیک با دهقانان می‌توانند انقلاب دموکراتیک را بر علیه حکومت مطلقه و زمین‌داران به پیش برد. در نظر لنین، پیروزی این وحدت، باید دیکتاتوری دموکراتیک را به وجود آورد که نه تنها مطابق با دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌باشد بلکه مخالف آن نیز می‌باشد، زیرا که

مسئله آن ایجاد جامعه سوسیالیستی نبوده بلکه مسئله اش فقط تمیز کردن بی چون و چرای طویلۀ اوژیاس قرون وسطی می باشد.

"بنابراین نظریه معروف و حتی رسمی، هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نمی تواند چیز دیگری جز این که حزب کارگران با اسلحه سیاسی خود به دهقانان کمک کرده، بهترین وسیله و روش خرد کردن جامعه فئودالی را به آنها نشان داده و به آنها نشان دهند که چگونه این ابزار و روش ها را به کار برند. در هر صورت، صحبت از نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب بورژوازی به هیچ وجه به معنی این نیست که پرولتاریا از قیام دهقانان استفاده کرده تا با پشتیبانی خود از آن وظیفه تاریخی خود یعنی، گذار مستقیم به جامعه سوسیالیستی را در دستور کار روز قرار دهد. هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک با صراحت از دیکتاتوری پرولتاریا مجزا بوده و از نظر تئوریک نیز مخالف آن می باشد. حزب بلشویک از یائیز ۱۹۰۵ با این ایده ها تربیت یافته است.» (تأکید از ماست - نویسنده) (لئون ترتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، جلد ۱، ص. ۳۱۴-۳۱۵)

ترتسکی از ما می خواهد باور کنیم که تا پیش از سال ۱۹۱۷، بلشویک ها هرگز به پرولتاریا نیاموختند که هژمونی آنان در انقلاب بورژوا - دموکراتیک می بایستی به کار رود تا گذار مستقیم به انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار گیرد. این ادعا را با نقل قولی که ما از لنین درباره گذار بلافاصله انقلاب بورژوا - دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی می آوریم مقایسه کنید. این مقایسه را به ویژه در مورد نقل قول زیرین در نظر بگیرید:

« بلافاصله پس از انقلاب دموکراتیک، درست بر حسب مقدار توان نیروی خود، توان پرولتاریای متشکل و آگاه، گذار به انقلاب سوسیالیستی را آغاز میکنیم... ما با تمام قدرت خود کلیه دهقانان را کمک خواهیم کرد تا انقلاب دموکراتیک را پیش برده، تا این که ما، حزب پرولتاریا بتوانیم راحت تر و هر چه زودتر به وظیفه نوین و والاتر خود یعنی گذار به انقلاب سوسیالیستی بپردازیم. »

لنین در بیان استهزا آمیز خود از روش ترتسکی همیشه ثابت بود. وی در مورد "سیاست آوانتوریستی" فراکسیون ترتسکی سخن می گفت. او در مورد "خیانت زیرکانه" ترتسکی سخن می گوید و بیان می دارد که ترتسکی نظر دیگران را به خود منصوب میکند. لنین، ترتسکی خود را خوب می شناخت.

ترتسکی به منظور کمک به بورژوازی و بالا بردن خود - تاریخ لنینیسم، تاریخ بزرگ ترین دست آورد پرولتاری سراسر جهان را تحریف میکند.

\* \* \*

طبق گفته مانیولسکی در پلنوم سیزدهم کمینترن "این ترتسکی پست" و همراهان همه رنگش وظیفه ویژه خود می دانند که بزرگ ترین رهبر زنده انقلاب، استالین را تحریف و بد نام کنند. ولی بسی عبت. استالین تجسم چیز است که بورژوازی از آن شدیداً نفرت دارد، یعنی انقلاب پرولتری تحت رهبری کمونیستی، تکمیل ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی، بلشویزه کردن احزاب کمونیستی در کشورهای سرمایه‌داری، مبارزه بی امان به منظور خط مشی صحیح لنینی، حمله مجدد علیه سرمایه‌داری به وسیله نیروهای پرولتاریائی در جبهه جهانی، و ورود خلق‌های ستمدیده کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در این جبهه جهانی.

اگر چیزی در مورد استالین شناخته شده است، اراده آهنین او، پافشاری وی در پیشبرد برنامه‌ها، و قدرت تحرک او وی می باشد که آتش شور و هیجان انقلابی و خلاق را در قلب میلیون‌ها انسان شعله ور میسازد. اما به تحریف کننده تاریخ گوش کنید که چگونه استالین را توصیف میکند:

« استالین زمانی که با مسئله‌ای روبرو میشود همیشه عقب نشینی میکند - البته نه بخاطر عدم وجود شخصیت همانند کامنف، بلکه به علت تنگی افق دید و عدم وجود ابتکار خلاق، محافظه کاری مشکوک او تقریباً به طرز اورگانیکی او را مجبور میکند در لحظات حساس تصمیم گیری و اختلاف نظرهای فاحش به کنج تاریکی عقب نشینی کرده، منتظر مانده و در صورت امکان خود را در مقابل نتایج حاصله محفوظ بدارد. » (لئون ترتسکی، "تاریخ انقلاب روسیه"، جلد سوم، ص. ۱۶۴).

رزمنده‌ای که همراه با لنین، انقلاب کبیر را رهبری کرد کسی است که "همیشه عقب نشینی میکند". استراتژیست کبیری که نقشه‌های عملیات نظامی‌اش در جنگ‌های داخلی به طور سریع و با قاطعیت کامل اجرا شد و پیروزی حتمی بر نیروهای سفید ژنرال دنیکیین در جبهه چند صد میلی جنوب روسیه را حاصل شده، کسی است که، "در لحظات حساس تصمیم گیری" به کنج تاریکی عقب نشینی میکند. مؤلف برنامه پنجساله، پروژه‌های بس عظیم و در مقیاس بی سابقه

که ۱۶۰ میلیون انسان را به کار انداخته تا یک ششم سطح جهان را بر طبق نقشه اجتماعی بخصوصی نوسازی کنند، کسی است که از "عدم وجود تفکر خلاق" در خود رنج می برد. انقلابی حرفه‌ای که جنگ طبقاتی بزرگی یعنی همان بر چیدن کولاک‌ها را به مثابه یک طبقه در انقلاب به پیروزی رسانید، همانند کسی که دوست دارد "صبر کند" تا خود را "در مقابل نتایج" ممکن محفوظ بدارد، مجسم گردیده است. رهبر جسوری که همیشه بر علیه اپورتونیست‌ها مبارزه ایدئولوژیکی کرده، کسی که فرصت طلبی مخفیانه را هر چند هم که ماهرانه مخفی گردیده باشد آشکار کرده، کسی که در مراحل اولیه به روشنی نشان داد که اپوزیسیون ترتسکیست "محور تجمع عناصر غیر - پرولتری، عناصری که سعی خواهند داشت تا دیکتاتوری پرولتاریا را نابود گردانند" خواهد شد، به کسی که قدرت تصمیم گیری ندارد، توصیف شده است. سازنده زندگی ملیت‌های اقلیت در اتحاد جماهیر شوروی، کسی که شیوه عملی راه حل لنینیستی مسئله ملی را طرح ریزی کرده و ساختمان سوسیالیسم را برای ایجاد زندگی غنی پر جلا و فرهنگ همه جانبه در میان یک صد ملتی که در تکامل اقتصادی، زبان، تاریخ، آداب و رسوم متفاوت بوده ولی در کار مشترک جهت ساختمان آینده‌ای تابناک متحد می باشند را رهبری کرده، کسی است که گریبانش را "تنگی افق دید" می فشارد. رهبر جهانی که هر پیشنهادش به حزبی در کمینترن در هر مسئله‌ای صحیح، روشن و موزون بوده و راه را برای مبارزه طبقاتی جدیدتر و قاطع تر نشان میدهد، به مثابه فردی با خصلت "محافظه کاری و مشکوک" توصیف می گردد.

اینست آن شیوه‌ای که ترتسکی در نوشتن تاریخ بدان دست می یازد. هدف از این همه تهمت چیست؟ نیکولایف، کیروف را به قتل رساند. آیا ترتسکیست‌ها اکنون آگاهانه در جهت ایجاد شرایط روانی مناسبی حرکت می کنند تا بالاخره یک شخص مالیخولیائی دیگر به دام آن افتد و در صدد قتل استالین برآید؟

## فصل چهاردهم خطر تر تسکیسم

« در روسیه کسی جرأت بلند صحبت کردن را ندارد. »  
"کارگران روسی دارای مساکن بد، پوشاک و خوراک بد می باشند. در نتیجه بدی وضع تغذیه و شرایط بهداشتی بد، بیماری های مسری در میان آنان شیوع یافته است."  
در عوض آینده زیبای ادعا شده و مخصوصاً مزیت های سودمند، کارگران صنایع سنگین به طور رسمی اجازه هشت ساعت کار در روز و دو ساعت اضافه کار را به کف آورده اند - سپاه های ضربتی کار (کارگرانی که ساعت های متمادی به کارهای سنگین اشتغال می ورزند - مترجم)، در شرایطی که دائماً کمبود مواد لازم و ابزار کار احساس می گردد، ماشین ها و دستگاه ها دائماً از کار افتاده اند، و کار کارگاه ها از گرمای لازم و هوای سالم برخوردار نیستند - به کار مشغول می باشند. »

« سیستم "نابودی کولاک ها" و کشاورزی دسته جمعی در مقیاس وسیع، روسیه را از کشوری که دارای کشاورزی در حال توسعه می بود به کشوری مملو از بدبختی کشیده است. در عوض مزیت های قول داده شده که می بایستی در نتیجه خلاقیت کار دسته جمعی و به کار گماردن ماشین های کشاورزی در مقیاس وسیع حاصل گردد، دهقانان نیز کماکان فلک زده و بی چیز باقی مانده اند. کار سخت و اجباری در مزارع اشتراکی شرایطی را ایجاد کرده است که دهقانان دیگر نمی توانند محصولات مورد نیاز خود را تولید نمایند. »

نویسندگان این جملات چه کسانی هستند؟ آیا اینان از اردوگاه تر تسکیست ها برخاست کرده اند؟ این جملات شباهت زیادی به نظرات تر تسکیست ها دارند. به یاد داشته باشید که تر تسکی درباره "بوروکراتیسم" در روسیه، پایمال شدن دموکراسی و عدم وجود حقوق اولیه تحت "رژیم استالینی" چه می نوشت. آیا این جملات به این گفته که "در روسیه کسی جرأت بلند صحبت کردن را ندارد" شباهت دارند؟



و حال در مورد شرایط اقتصادی. به خاطر داشته باشید که ترنسکی در مورد شرایط کارگران چه نوشت:

« برنامه‌های اقتصادی بدون در نظر گرفتن امکانات مادی، طرح ریزی می‌گردند. بار غیر انسانی عظیمی بر پشت کارگران خالی می‌گردد... بیدی غذا به اضافه کار اجباری، مجموع این دو شرایط کافیسست تا ابزار کار را از میان برده و تولید کنندگان را نیز از رمق بیاندازد... انسان نمی‌تواند حتی به چشمان خود اعتماد کند... غذای کم و خستگی اعصاب موجب بی‌علاقگی انسان به محیط اطراف خود می‌گردد. در نتیجه نه تنها کارخانه‌های کهنه بلکه آنهایی که جدیداً با آخرین متد و تکنولوژی ساخته شده‌اند با سرعت شدید به حالتی دچار میشوند. » (لئون ترنسکی، خطریکه اقتصاد شوروی را تهدید میکند، ص. ۲۱)

و اینست آن چه که ترنسکی درباره شرایط دهقانان نوشته است:

« جدیت بیش از حد در مورد کلکتیو نمودن کشاورزی، بدون در نظر گرفتن قابلیت‌های اقتصادی و فرهنگی در اقتصاد روستائی، در واقع نتایج مخربی به بار خواهد آورد. انگیزه تولید کننده کوچک، کالا را مدتها قبل از این که بتواند به آنها انگیزه اقتصادی بالاتری بدهد، از میان برده است. فشار اداری که در صنایع رمقاش گرفته میشود، در زمینه اقتصاد روستائی کاملاً بی‌قدرت از آب درمی‌آید... صد در صد کشاورزی کلکتیو به صد در صد رشد علف هرز در مزارع مبدل گردیده است. » (همانجا، ص. ۲۳)

آیا هیچ فرق اساسی میان دو نقل قول بالا و نقل قول‌های اول این بخش وجود دارد؟ مشکل بتوان بین آنها تفاوتی پیدا نمود. بینش یکی است و محتوای نقل قول‌ها نیز یکی می‌باشد. لیکن چهار نقل قول اول از مجله‌ای که فاشیست روسی نام دارد و در ایالات متحده به زبان روسی چاپ می‌گردد آورده شده است. (این مجله در پوتنام، در ایالات کانادیکت توسط شخصی بنام الف. ونسیاتسکی چاپ میشود)

فاشیست‌های روسی و رهبر پیشین انقلاب کبیر، لئون ترنسکی به یک زبان سخن می‌گویند.

چه فرقی میان آنها وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که فاشیست‌ها به نام دیکتاتوری سرمایه صحبت میکنند در حالی که ترتسکی به نام کارگران و دهقانان روس سخن می‌گوید. لیکن فاشیست‌ها هم ادعا میکنند که به نام توده صحبت می‌کنند. در نوشته‌هایشان خود را پشتیبان ستم‌دیگان و استثمار شدگان وانمود میکنند. در نظر اینان، ستمگران و استثمار کنندگان، بلشویک‌ها به رهبری استالین می‌باشند. فاشیست‌ها نیز به نام دموکراسی صحبت می‌کنند. آنها حتی ادعا میکنند که با شوراها مخالفتی ندارند. آنها فقط خواهان "آزادی حق رأی بدون دخالت و حق انتخاب افراد غیر حزبی به درون شوراها" می‌باشند - این نیز همان خواستهٔ ترتسکیست‌ها است.

آیا فاشیست‌ها دوست توده‌های زحمتکش روس می‌باشند؟ ما گمان نمی‌کنیم فرد عاقلی چنین فکر کند. آیا ترتسکی دوست توده‌های زحمتکش روس می‌باشد؟ بعضی‌ها چنین فکر میکنند، لیکن حقیقت این است که عقاید ترتسکی با فاشیست‌ها آن چنان مطابقت میکند که انسان را مجبور می‌سازد تا به مقاصد اصلی ترتسکی مشکوک گردد. فرق میان فاشیست‌ها و ترتسکیست‌ها این است که ریاکاری فاشیست‌ها به سادگی توسط هر انسان متفکری فاش می‌گردد در حالی که ریاکاری ترتسکیست‌ها به سادگی آشکار نمیشود زیرا که با جملات "انقلابی"، "مارکسیستی"، و حتی "لنینیستی" نیز پوشانده شده است. خطر ترتسکیسم در این نهفته است.

در اکتبر سال ۱۹۱۷ پرولتاریای سراسر جهان یک پیروزی بزرگی نصیبش گردید: انقلاب بلشویکی بوقوع پیوست که دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کرد. بیش از ۱۷ سال است که دیکتاتوری پرولتاریا در کشور عظیمی حکومت میکند. پیروزی‌هایی که حتی نمی‌شد خوابش را در تحت رژیم سابق دید، در فاصلهٔ نسبتاً کوتاهی پس از جنگ داخلی به دست آمده‌اند. پیشرفت صنعت در اتحاد جماهیر شوروی که از لحاظ صنایع سنگین فلزی در اروپا اول و در جهان دوم می‌باشد، در حقیقت این سرزمین پهناور را تغییر شکل داده و امکانات هر چه بیشتر و بزرگ‌تری را برای آن به وجود آورده است. پیشرفت کشاورزی، کشور را از بیست میلیون مالکیت کوچک و شیوهٔ تولید عقب ماندهٔ دهقانی به کشوری دارای مدرن‌ترین شیوهٔ تولید کشاورزی کلکتیو در مقیاس وسیع مبدل نمود و پایه‌های تولید مواد غذایی و مواد خام را در اتحاد جماهیر شوروی مستحکم کرده و این کشور را از قید نامالایمات طبیعی از جمله شرایط آب و هوا رها ساخت. عالی‌ترین درجهٔ فرهنگ که در بسیاری جوانب از هر آن چه که در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری دیده شده است غنی‌تر می‌باشد، در کشور اتحاد شوروی به دست آمده است.

این موفقیت‌های عظیم بدون مبارزه، مبارزه بر علیه صاحبان پیشین ثروت حاصل نگشت. مبارزه بر علیه نیروهای سفید ملاکین و سرمایه‌داران، مبارزه بر علیه ارتش امپریالیست‌های تجاوز کار، مبارزه بر علیه دشمنانی که به درون تمام شئون زندگی شوراها رخنه کرده و در صدد خرابکاری و انهدام کشور می‌بودند، مبارزه بر علیه استثمارگران ده یعنی کولاک‌ها، مبارزه بر علیه روشنفکران خرابکاری که در مقابل حکومت مقاومت می‌کردند، مبارزه بر علیه کمبود در امر تولید، عدم معلومات فنی و عدم وجود کارگران تعلیم دیده و با معلومات، مبارزه بر علیه عقب ماندگی دهقانان، مبارزه علیه عادات قدیمی، رسوم کهنه قرون وسطائی، بدبینی و خرافات، مبارزه بر علیه عناصر مضر خارجی در درون حزب کمونیست که وحدت آن را تهدید و در نتیجه از پیشرفت انقلاب جلوگیری می‌کردند.

تحت رهبری حزب بلشویک، با لنین و سپس استالین در رأس آن، تمام این مشکلات حل شده، در اغلب مبارزات پیروزی به دست آمده، اساس سوسیالیسم ریخته شده و ساختمان آن تقریباً به پایان رسیده است. زحمتکشان اتحاد جماهیر شوروی وارد مرحله جدیدی از زندگی اجتماعی می‌گردند، مرحله وفور، فرهنگ عالی، زندگی زیبا و باشکوه.

این پیشرفت‌های اقتصادی اگر اساسی برای تولید نعم مادی و در خدمت توده‌ها نباشد پس برای چیست؟ اگر این پیشرفت فرهنگی وسیله‌ای برای ارتقاء درجه انسانیت در جامعه شوروی نیست پس برای چیست؟ اگر کل سیستم به خاطر باز نمودن شاهراه ترقی و پیشرفت‌های هر چه عظیم تر نیست پس برای چیست؟

این پیشرفت‌ها را با افول صنعت و کشاورزی در دنیای سرمایه‌داری مقایسه کنید، کارخانه‌ها بسته شده، مزارع پنبه و گندم از بین رفته، گندم‌ها آتش زده شده، شیر به رودخانه‌ها ریخته شده، و ده‌ها میلیون کارگر به این بدبختی و گرسنگی روانه شده، هزاران هزار رهسپار دیار فانی گشته، کودکان محتاج مانده، دختران و پسران جوان سرگردان گشته، مدارس و دانشکده‌ها متوقف گردیده، معلمین و تکنیسین‌ها و متخصصین عالیرتبه و هنرمندان به بیکاری دچار گشته و قادر به ایجاد فرهنگ نمی‌باشند. دستاوردهای کشور شوروی را با این همه اتلاف نیروی انسانی، استعداد بشری، امکانات انسانی مقایسه کنید - و اهمیت اتحاد شوروی به روشنی نمایان خواهد شد.

اتحاد جماهیر شوروی راهنمای رنجبران و استثمار شدگان جهان می‌باشد. اتحاد شوروی استثمار انسان از انسان را از میان برده است. اتحاد شوروی ستم بر اقلیت‌های ملی، مستعمرات و نیمه مستعمرات را از ریشه برکنده است. اتحاد شوروی آن قسمت‌هایی از کشور را که محل سکونی مردم غیر روس می‌باشد و

سابقاً مظهر ستم ملی به شمار می آمدند به بوستان‌های متنوعی از آزادی ملی مبدل نموده است، سرزمین‌هایی که در آن فرهنگ ملی شکوفا می‌گردد - فرهنگی که در فرم ملی و در محتوای پرولتری می باشد. مناطق عقب مانده را پیشرفت داده و به سطح مناطق پیشرفته رسانیده است.

خلق‌های ستم‌دیده سراسر جهان به اتحاد شوروی به مثابه یک کشور نمونه و سرزمینی که به آمال آنان جامه عمل پوشانیده شده، می نگرند. اتحاد شوروی نشان می‌دهد که چگونه میتوان بردگی سرمایه‌داری و ستم ملی را از میان برداشت. حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به مثابه یک حزب نمونه و برجسته نشان می‌دهد که چگونه احزاب پرولتری در کلیه کشورها بایستی متشکل شده و چطور باید مبارزه خود را به منظور رسیدن به پیروزی طبقه کارگر و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا ادامه دهند. انترناسیونال کمونیستی سازمانی است که تمام احزاب کمونیست را متحد کرده و آنان را به یک حزب بلشویکی جهانی، که رهبری انقلاب جهانی را در دست دارد، مبدل می‌سازد. حتی یک گروه انقلابی از کارگران و ملیت‌های ستم‌دیده جهان وجود ندارند که تحت تأثیر نمونه برجسته‌ای چون کشور اتحاد شوروی قرار نگرفته باشد. یک تبلور از مبارزه خلق‌های ستم‌دیده جهان دیده نمی‌شود که در نتیجه وجود احزاب کمونیست و انترناسیونال کمونیستی ارتقاء نیافته، آگاه تر و قاطع تر نگردیده باشد. اتحاد شوروی را از صحنه سیاسی بردارید، حزب کمونیست اتحاد شوروی را نابود کنید، انترناسیونال کمونیستی را خرد کنید - بزرگ ترین شکست استعمار شدگان و بزرگ ترین پیروزی استعمار کنندگان را با خود به همراه خواهید داشت.

به همین علت است که جهان سرمایه‌داری از اتحاد شوروی نفرت دارد. به همین علت است که قدرت‌های جهان امپریالیستی همواره در صدد توطئه بر علیه اتحاد شوروی می باشند. به همین علت است که آنان دائماً جنگ و نابودی اتحاد جماهیر شوروی را تدارک می بینند. آنان دشمن خود را خوب می شناسند. آنان خطری را که سیطره آنان و خود وجود آنان را تهدید میکند به خوبی می شناسند. آنان مصمم‌اند که دیکتاتوری پرولتری مورد نفرت خود را خرد، ویران، نابود کرده و آن را از بیخ و بن برکنند.

کسی که به آنان کمک کند دشمن طبقه کارگر و دشمن تمام ستم‌دیدگان جهان می باشد. ترترسکی و ترترسکیست‌ها به این اردوگاه متعلق می باشند.

برخی روشنفکران دل نازک و "خود بین" فکر می کنند که، با ترترسکی رفتار منصفانه نشده است. این مدعیان "انصاف" فراموش میکنند، این ترترسکی بود که نسبت به اتحاد شوروی رفتار منصفانه‌ای از خود نشان نمی داد. این ترترسکی بود که هرگز نسبت به کارگران روس و حزب کمونیست آنان انصاف به خرج نمی‌داد. این ترترسکی بود که هرگز رفتاری صادقانه و منصفانه از خود

نشان نداد و همواره به پاپوش دوختن و توطئه چیدن دست می یازید. ترتسکی زمانی که عضو کمیته مرکزی و اداره سیاسی آن بود، بر علیه حزب و در نتیجه بر علیه اتحاد شوروی و حکومت پرولتاریا توطئه میکرد. بالاخره زمانی حزب کمونیست مجبور به اخراج ترتسکی شد که وی دیگر به یک خائن نسبت به انقلاب مبدل گردیده بود.

مهر خیانت یک مرتد بر پیشانی ترتسکی می درخشد. روشنفرانی که به نظر می آید از زرق و برق نوشته‌های ادبی ترتسکی مدهوش گردیده‌اند بایستی اندکی به این نکته توجه کنند که نتیجه فعالیت‌های وی واقعاً چه بوده است. ترتسکی می بایستی مظهر دموکراسی درون حزبی باشد - این چیز است که خود وی دائماً ادعا میکند - لیکن هنگامی که مسئله بر سر اتحادیه‌های کارگری اتحاد جماهیر شوروی بود، ترتسکی می خواست آنان را به یک سری دستگاه‌های صرفاً بوروکراتیک که از بالا کنترل میشوند مبدل سازد و برای این منظور وی پیشنهاد نمود که ضروری است در اتحادیه‌ها "خانه تکانی شدیدی" انجام گیرد و می بایستی آنها را "گوشمالی" سختی داد. ترتسکی می بایستی مظهر صنعتی نمودن اتحاد شوروی به طرز سریع باشد - برای این منظور وی اقدامات ناصحیح و اساساً مخربی را هم پیشنهاد نمود - لیکن زمانی که تحت رهبری حزب کمونیست و استالین برنامه صنعتی کردن کشور پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای مینماید، وی میخواهد که اجرای برنامه متوقف گشته و از سرعت "گردن شکن" در این امر شکوه می نماید. ترتسکی می بایستی مظهر کلکتیو نمودن مالکیت دهقانان باشد - هر چند که این برنامه توسط زور انجام گیرد، روشی که اگر اتخاذ می گردید موجب تخریب رابطه بین کارگران و دهقانان فقیر و میانه حال گشته و در نتیجه انقلاب را با شکست مواجه مینمود - لیکن زمانی که بالاخره برنامه کلکتیو نمودن مالکیت دهقانان پیشرفت‌های سریع نمود، ترتسکی آن را به مثابه داغان کردن اوضاع کشاورزی و دهقانان تقبیح میکند. ترتسکی قرار است یک "انقلابی افراطی" یکی از عناصر اپوزیسیون چپ - که منظور ترتسکی از این الفاظ یک کمونیست بهتر از سایر کمونیست‌ها است - باشد، لیکن فعالیت‌های وی فقط به منظور یک هدف می باشد: لگد مال کردن، خرد و تضعیف نمودن و در نتیجه منهدم ساختن حزب کمونیست اتحاد شوروی، حزبی که بدون آن هیچ گونه سخنی از ساختمان سوسیالیسم و اتحاد شوروی نمی تواند در میان باشد. ترتسکی قرار است مخالف سرسخت "بوروکراتیسم" در حزب و در ارگان‌های دولت باشد - خطری که حزب و ارگان‌های دولت شوروی با آن مبارزه کرده و در رفع آن می کوشند و او، یعنی ترتسکی، آن را یک میلیون مرتبه بزرگ تر جلوه می دهد - لیکن جریان‌هایی را که خود ترتسکی سازمان میدهد دار و دسته کوچکی هستند که

درب‌گیرنده بوروکرات‌های ناراضی، مرتدانی بی لیاقت ولی بسیار جاه طلب، افراد و اخورده‌ای که قادر به کسب رهبری احزاب کمونیست واقعی نبوده، موجوداتی هستند که توسط خصائل سیاستمداران سرمایه‌داری مسموم گردیده و هیچ کاری با توده‌های زحمتکش ندارند. ترتسکی قرار است از مشی و سیاست‌های انترناسیونال کمونیستی و احزاب کمونیستی در کشورهای مختلف ناراضی باشد زیرا، چنان که خود اعتراف میکند، انترناسیونال کمونیستی و احزاب کمونیستی برای او به اندازه کافی رادیکال نیستند، لیکن هر زمانی که پیروان ترتسکی به هر نوع فعالیتی در بین کارگران دست یازیدند، با ایمان، صداقت و فرمانبرداری خاصی پای خود را جای پای عناصری چون ویلیام گرین، میتووال، جان لوئیس و سایر گمراه‌کنندگان کارگری می‌گذارند. ترتسکی می‌بایستی یکی از مدافعین سرسخت جبهه متحد باشد؛ وی انترناسیونال کمونیستی را متهم می‌سازد که انقلاب آلمان را با ندادن پیشنهاد یک جبهه متحد دچار شکست نمود - البته این اتهام بر پایه دروغ پردازی‌های خود ترتسکی بنا شده است - لیکن زمانی که یک جبهه متحد در شرف تشکیل است، همانند جبهه‌ای که در فرانسه و ایالات متحده ایجاد گردیده است - دستجات ترتسکی بر علیه جبهه واحد به فرمیست‌ها ملحق شده و بدین ترتیب می‌کوشند چوب لای چرخ اتحاد کارگران به منظور یک مبارزه مشترک بگذارند. ترتسکی قرار است از انترناسیونال کمونیستی ناراضی باشد زیرا همان طوری که خود می‌گوید انترناسیونال کمونیستی انقلاب را با سرعت کافی به پیش نمی‌راند - لیکن خود وی در حال تشکیل چیزی ناقص و مفلوک چون انترناسیونال چهارم است که هدفش نه مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی است بلکه هدفش مبارزه به خاطر کسب دموکراسی بورژوازی یا بهتر بگوئیم ادامه استعمار و ستم می‌باشد. ترتسکی خود را با نام لنین - کسی که بیشتر عمر خود را با ترتسکی مبارزه نمود و هرگز با او تماماً توافق نداشت - می‌پوشاند، وی لاف می‌زند که عقاید لنین را به پیش می‌برد، لیکن ترتسکی این کارها را به منظور لجن پاشیدن به نابغه کبیری که در دوران کنونی ادامه دهنده راه لنین و کسی که توده‌های زحمتکش شوروی را از یک پیروزی به پیروزی دیگر رهبری میکند، یعنی ژوزف استالین، انجام می‌دهد.

نگذار کسی گمان کند که ترتسکیسم صرفاً یک اختلاف نظر با یک و یا برخی سیاست‌های دولت شوروی می‌باشد، و یا این که ترتسکیسم صرفاً تبلیغات است. مسلماً ترتسکیسم اسلحه تبلیغاتی "سلاح انتقاد" را به کار می‌برد لیکن این امر فقط به منظور دست یافتن به "انتقاد با اسلحه" و کوشش جهت سرنگونی سیستم شوروی با زور نیروهای مسلح می‌باشد. قتل کیروف فقط نمونه‌ای است

از روش مبارزه‌ای که ترتسکیسم خواهان دست یازیدن به آن می باشد، و آن هم در مقیاس بس وسیع تر و سطوحی بالاتر.  
دقیقاً به منظور "ابداع" چنین روش‌های مبارزه است که کوشش میشود "انترناسیونال چهارم" تشکیل گردد. ترتسکی در کتاب خود موسوم به "اتحاد شوروی و انترناسیونال چهارم" (مطبوعات پیونیئر، نیویورک، چاپ انگلیسی، ۱۹۳۴) می پرسد:

« آیا ممکن است بوروکراسی را از راه "مسالمت آمیز" از میان برد؟" وی پاسخی را که به این سؤال میدهد منفی است. البته ترتسکی به هیچ وجه نمی گوید که آرزوی نابودی اتحاد شوروی را در سر می پروراند. ترتسکیست‌ها فقط درباره "بوروکراسی" یعنی درباره حزب کمونیست و ارگان‌های دولت شوروی لاف میزنند. لیکن از همان آغاز کاملاً روشن است زمانی که این ارگان‌ها از بین بروند، سیستم اتحاد شوروی نیز سرنگون گردیده است. برای جامه عمل پوشانیدن به این امر، ترتسکی تشکیل حزب را ضروری می بیند. او می گوید: "اساسی ترین وظیفه تاریخی ایجاد حزبی انقلابی در اتحاد شوروی از میان عناصر سالم حزب قدیم و از میان جوانان می باشد." » (همانجا، ص. ۲۴)

این حزبی را که ترتسکی "انقلابی" میخواند و قرار است از "عناصر سالم" تشکیل گردد، همان طوری که هیتلر نیز حزب خود را "انقلابی" و "مملو از شور و نیروی آلمانی" میخواند، موظف به کسب قدرت می باشد لیکن نه توسط تشکیلات حزب کمونیست موجود با ارگان‌های دولت شوروی ترتسکی میگوید:

« بعد از تجربه چند سال اخیر بچگانه خواهد بود اگر بخواهیم تصور کنیم که بوروکراسی استالینیستی را می توان به وسیله یک کنگره حزبی یا دولت شوروی، از میان برد. (ص. ۲۴) - هیچ وسیله عادی و "قانونی" باقی نمانده است که توسط آن بتوان دار و دسته حاکم را از کار بر کنار کرد. » (ص. ۲۵)

یعنی برکناری سازمان و قدرت دیکتاتوری پرولتاریا. ترتسکی تر خود را صریحاً ادامه داده و میگوید:

« بوروکراسی (سازمان دولت پرولتاریا و کلکتیو دهقانی - نویسنده) را می توان فقط به وسیله زور مجبور ساخت که قدرت را رها کرده و به دست پیشاهنگان پرولتری (توطئه گران ضد انقلابی و قاتلینی، مثل نیکولایف - نویسنده) بسپارد. » (ص. ۲۵، تأکید از ترتسکی)

آیا ترتسکی یک جنگ داخلی را در نظر دارد؟ ترتسکی ترجیح میدهد بر آن نام دیگری بگذارد. وی ترجیح میدهد که پیروان خود را با ارائه تصویری از شرایط مبنی بر مقتدر نشان دادن آنان به شور و هیجان درآورد تا این حد که "دم و دستگاه استالینیستی (حزب و دولت) در هوا معلق خواهد ماند" - لیکن در عین حال ترتسکی منظور خود را روشن میکند. "اگر قرار شد که آن (دستگاه دولت) دست به مقاومت بزند، سپس ضروریست بر علیه آن نه اقدام به یک جنگ داخلی، بلکه به اقداماتی از نوع پلیسی" یعنی چماق، تفنگ و بمبهای گازی توسل جست. لیکن فکر نکنید که ترتسکی در مقابل یک قیام مسلحانه بر علیه حکومت شوروی عقب می نشیند. وی اعتراف میکند که قیام مسلحانه نیز قابل توجیه می باشد. "به هر حال مسئله ای که در مقابل است یک قیام مسلحانه بر علیه دیکتاتوری پرولتاریا نیست، بلکه مسئله برکنار نمودن خطر رشد یابنده ای است که مستولی بر آنست." (ص. ۲۵) ترتسکی از ما میخواهد باور کنیم که یک قیام ضد انقلابیون - که بنا به ماهیت اش می بایستی توسط ملاکین و کارخانه داران سابق، کولاکها و مقامات دولت تزار کمک گردد - قیامی بر ضد دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود، بلکه صرفاً برای برکنار نمودن چیزیست که وی آن را "یک خطر رشد یابنده" میخواند (ترتسکی لنین را "رهبر جناح ارتجاعی" حزب سوسیال دموکراتیک می خواند). احتیاجی نیست که شخص دارای ذکاوت فوق العاده ای باشد تا بتواند این حقیقت را درک کند که یک قیام مسلحانه بر علیه حزب کمونیست و دولت شوروی، استنمارگران سابق را به قدرت باز می گرداند. فاشیستهای روس در آمریکا نیز می گویند که خواهان حفظ سیستم شوروی می باشند. حرفهای اینان را نیز، درست به همان درجه که به ترتسکی میتوان اعتماد نمود، میتوان باور کرد.

ماهیت ترتسکیسم زمانی خوب روشن میشود که آشکارا اعتراف میکند که امیدوار است جنگ، سرنگونی دولت شوروی را تسهیل نماید. ترتسکی در یک هذیانی مملو از آرزوهای خود می پرسد، کدام یک نزدیک تر است: واژگونی سیستم شوروی به خودی خود، بدون فعالیت حزب جدید، یا با ظهور یک چنین حزبی؟ یک انسان منطقی در پاسخ به این سؤال خواهد گفت: هیچ کدام، زیرا که هیچ خطری مبنی بر واژگونی سیستم شوروی، و هیچ دورنمایی از یک ضد



انقلاب که هرگز شانس این را داشته باشد در اتحاد جماهیر شوروی یک حزبی ایجاد کند که دارای پایه‌های توده‌ای باشد، وجود ندارد. لیکن در اینجا نیز ترتسکی زاویه دیگری از دیدگاه خود را بر ملا می‌سازد: "یک آزمون تاریخی بسیار مهم - که ممکن است یک جنگ باشد - رابطه نیروها را تعیین می‌نماید." (ص. ۲۶) این است جوهر ترتسکیسم. ترتسکیست‌ها امیدوارند که یک جنگ امپریالیستی به کمک ضد انقلاب در سرنگونی سیستم شوروی بشتابد. اینان می‌کوشند "انترناسیونال چهارم" را متشکل ساخته و در "انتظار فراخوانی" برای حمله و تجاوز به اتحاد شوروی روز شماری کنند. جنگ شاید آن روزی باشد که ترتسکیست‌ها در انتظارش نشسته‌اند.

در هیچ جایی ترتسکیست‌ها خود را تا این حد افشا نکرده‌اند. ترتسکیسم مرتکب همان اعمالی می‌شود که ضد انقلابیون علنی بدان دست می‌یازند. در اساس و ماهیت هیچ تفاوتی بین ترتسکیسم و هرستیزم موجود نیست. لیکن ترتسکیسم آن خطر ویژه‌ای را نمایندگی میکند که در قبائی چون کمونیسم "چپ" مخفی گشته و در عین حال عباراتی درباره "انقلاب جهانی" ترشح میکند.

سرمایه‌داران محتاج به انواع مختلفی از عمال خود می‌باشند تا بتوانند به تحمیل کارگران پرداخته، اتحاد آنان را از بین برده و آنان را از جاده مبارزه انقلابی منحرف نمایند. سرمایه‌داران روزولت‌هایی را با جمله پردازی‌هایی از قبیل "برنامه جدید" و برنامه عوام فریبانه‌ای چون "امنیت اجتماعی" در اختیار دارند. در جایی که کارگران دیگر نمی‌خواهند زیر بار عوام فریبی‌های روزولت و امثال او روند، سرمایه‌داران نمایندگان دیگری از خود مانند بوروکراسی اتحادیه‌های کارگری را رو میکنند. این بوروکراسی اتحادیه‌ها در حالی که وانمود می‌کنند از منافع کارگران پشتیبانی می‌نمایند، در واقع به کارگران خیانت کرده و منافع آنان را دو دستی تقدیم سرمایه‌داران و استثمارگران می‌کنند. زمانی که کارگران پیشرفت کرده و به آگاهی بیشتری دست می‌یابند، آن وقت رهبران سوسیالیست رو میشوند که زیر پرچم دموکراسی "دموکراسی بورژوازی، دموکراسی استثمارگران)، کارگران را از پیوستن به حزب کمونیست و شرکت خلاق در مبارزات انقلابی بر علیه سرمایه‌داری و برای کسب قدرت در شوراهای خود باز دارند. هر زمانی که کارگران آگاه شده و خواسته‌های ریشه‌ای مطرح نموده و دیگر حتی تحمیل‌های احزاب سوسیالیست نیز نتواند آنان را به ارابه سرمایه‌داری زنجیر کند - بورژوازی کارگذار دیگری از خود ارائه میدهد - ترتسکی و ترتسکیست‌ها. اینان در تحت لوای کمونیسم "چپ" آشکار می‌شوند. اینان در تحت لوای لنینیست‌های "واقعی" پا به میدان می‌گذارند. لیکن تأثیر فعالیت‌های اینان همان

است. کمک به سرمایه‌داری با لگد مال کردن هر آن چه که واقعاً انقلابیست، با ناامید نمودن کارگران، با اشاعهٔ ترس و ناامیدی در میان کارگران در رابطه با اتحاد شوروی، با مجبور نمودن کارگران به پیوستن به موسته‌ایست‌ها و عناصری از این قبیل - همهٔ اینها در زیر پرچم ضد انقلابی "انترناسیونال چهارم".

ترتسکیسم نمی‌تواند در میان تودهٔ پرولتاریا ریشه دواند، لیکن خطر آن برای حزب کمونیست و خصوصاً برای آن دسته از روشنفکران خرده بورژوا که در کشورهای سرمایه‌داری در حال سمت‌گیری به سوی حزب کمونیست می‌باشد نبایستی دست کم گرفته شود. این خرده بورژوازی است که به کمک ترتسکیسم می‌کوشد تشکیلات و روحیهٔ نیروهای انقلابی را که بر ضد سرمایه‌داری بسیج گردیده‌اند در هم بپاشد. در این رابطه لنین می‌گوید عناصر خرده بورژوا "پرولتاریا را از اطراف محاصره می‌کند.... آن را اشباع نموده .... و دلسرد می‌کند. عناصر خرده بورژوا دائماً می‌کوشند پرولتاریا را در منجلاب بی‌ارادگی و ناستواری، از هم گسیختگی، فردگرایی و گذار از شور و هیجان انقلابی به دلسردی خرده بورژوازی در غلطانند. این قضیه به همان اندازه که برای جمهوری شوروی سال ۱۹۲۰ واقعیت داشت، امروز برای کشورهای سرمایه‌داری جهان حقیقت دارد. خرده بورژوازی، پرولتاریا را از اطراف محاصره کرده است و ترتسکیسم به مثابهٔ بیان ویژهٔ شمه‌ای از ضد انقلاب دائماً در حال زاد و ولد می‌باشد. لذا بسیار طبیعی است که روشنفکران به منزلهٔ یک قشر، از آنجائی که از طبقهٔ خرده بورژوازی منشاء می‌گیرند، به ویژه مورد تهدید خطر ترتسکیسم قرار گیرند. در بحران کنونی، سرنوشت روشنفکران به هیچ عنوان ارزش غبطه خوردن را ندارد. صدها هزار روشنفکر از کار بیکار شده‌اند. فعالیت‌های علمی، تحصیلی و فرهنگی دچار سرخوردگی گردیده‌اند. امروز یک جوان روشنفکر برای کسب کاری که وی را قادر سازد تا استعدادهای خود را رشد و شکوفائی بخشد و زندگی راحتی را برای خود مهیا سازد، تقریباً هیچ امیدی ندارد. بدین سبب روشنفکران در حال رادیکالیزه شدن می‌باشند. لیکن از آنجائی که روشنفکران خرده بورژوا هستند، بسیاری از آنان نسبت به حزب کمونیست، تئوری و عملکرد آن مخالفت می‌ورزند. اینجاست که ترتسکیسم دم دست قرار می‌گیرد. برای این قبیل روشنفکران ترتسکیسم به سان "راه فرجی" نمایان می‌گردد. برای این قبیل روشنفکران امکاناتی را مهیا می‌سازد که بدون شرکت در مبارزهٔ طبقاتی خود را چون کمونیست‌هائی معرفی نمایند. ترتسکیسم به اینان این فرصت را میدهد که خود را چون "منتقدین" حزب کمونیست "از سوی چپ" جا زده و بدین سان انگیزهٔ "رادیکال" جلوه دادن خود را ارضاء نمایند. ترتسکیسم برنامه‌ای به دست این قبیل روشنفکران

میدهد که به کمک آن میتوانند - و بدون این که در ظاهر ارتجاعی به نظر آیند - بر ضد حزب کمونیست مبارزه کرده و بدین ترتیب تمایلات خرده بورژوازی خود را ارضاء نمایند. ترسکیسم مصالحی آماده می سازد که به کمک آن این قبیل روشنفکران بتوانند در حالی که عمیقاً در لجن زار خرده بورژوازی فرو رفته اند، انبوهی از اباطیل در مورد لنین و استالین، انترناسیونال کمونیستی و انقلاب جهانی سر هم نمایند. ترسکیسم در حالی که دشمنی و تنفر خرده بورژوائی این قبیل روشنفکران را نسبت به دیسیپلین پرولتری و فعالیت مرتب و انقلابی پرولتری تقویت می بخشد، آنان را مجبور میکند که به خود به قبولانند که "کمونیست" هستند. دقیقاً این است دلیلی که ترسکیسم می بایستی به مثابه دشمن طبقه کارگر به شمار آید و معرفی گردد، دلیلی که ترسکیسم می بایستی توسط هر کسی که با جنبش انقلابی استثمار شدگان و ستمدیدگان سراسر جهان همدردی میکند منفرد گردد.

عالی ترین وظیفه زحمتکشان هر کشوری می بایستی این باشد که بکوشند حزب کمونیست خود را به مثابه بخشی از انترناسیونال کمونیستی، بنا ساخته و از خط مشی مبارزاتی آن بر ضد سرمایه داری و برای برقراری سیستم شوروی پیروی نمایند.



## لنینیسم یا تر تسکیسم

لنین اولین مارکسیستی بود که تحلیل درست و واقعی از امپریالیسم را به عنوان مرحله‌ای نوین و آخرین مرحله سرمایه‌داری به عمل آورد و مسئله احتمال پیروزی سوسیالیسم را در یک کشور سرمایه‌داری به طور مجزا به عنوان راهی نوین نشان داد و به سؤال فوق جواب مثبت داد. من جزوه لنین "امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری" و هم چنین "شعار ایالات متحده اروپا" را که در سال ۱۹۱۵ ارائه شد، در نظر دارم. به خاطر دارم که تر تسکی و لنین بر سر شعار ایالات متحده اروپا و یا ایالات متحده تمام جهان با یک دیگر مباحثه‌ای سخت داشتند. در این جدل بود که لنین تر پیروزی سوسیالیسم در یک کشور را که امکان پذیر می دانست، به پیش نهاد. لنین در آن مقاله چنین نوشت:

« به عنوان یک شعار مجزا، شعار ایالات متحده جهان به سختی می تواند شعار صحیحی باشد. اولاً به خاطر این که با سوسیالیسم مخلوط می شود و دوماً، ممکن است تعبیر ناصحیحی از معنای امکان پذیر نبودن پیروزی سوسیالیسم در یک کشور و رابطه چنین کشوری با بقیه کشورهای جهان بشود. رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی، یک قانون مطلق سرمایه‌داری است. بنابراین پیروزی سوسیالیسم در ابتدا در چند کشور و حتی در یک کشور سرمایه‌داری به طور مجزا امکان پذیر خواهد بود. پرولتاریای پیروز آن کشور با سلب مالکیت از سرمایه‌داران و استقرار تولید سوسیالیستی در مقابل بقیه جهان سرمایه‌داری قد علم کرده، طبقات محروم بقیه کشورها را به دور خواسته‌های خود جلب می کند و باعث رشد و تسریع انقلاب در آن کشورها می گردد و حتی در موقع ضروری با نیروهای مسلح خود بر ضد طبقات استثمارگر آن کشورها و دولتشان به مبارزه خواهد پرداخت. » ....

« اتحاد آزاد ملت‌ها در سوسیالیسم غیر ممکن است بدون این که این اتحاد در مبارزه سرسختانه و کم و بیش طولانی جمهوری‌های سوسیالیستی بر ضد دولت‌های عقب مانده انجام یافته باشد. » (منتخب آثار دو جلدی، جلد اول، چاپ آلمانی، ص. ۷۵۳)  
این است آن چیزی که لنین در سال ۱۹۱۵ نوشت.

قانون رشد ناموزون سرمایه‌داری که عملکردش زیر سلطه امپریالیسم به امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور منتهی می‌گردد، کدامست؟

در مورد این قانون لنین نشان داد که دوران سرمایه‌داری ماقبل انحصاری سپری شده و به امپریالیسم مبدل گردیده است؛ اقتصاد جهان در شرایطی که تضاد میان کشورهای امپریالیستی که سرزمین‌ها، بازار و منابع خام و غیره را در دست دارند تکامل یافته و تقسیم جهان در پیرامون نفوذ کشورهای امپریالیستی به اتمام رسیده است؛ که کشورهای سرمایه‌داری به طور موزون رشد نمی‌کنند، این بدان معنی است که یک کشور به دنبال کشور دیگر و به موازات آن رشد نمی‌کند، بلکه متناوباً کشورهایی که قبلاً از بقیه سبقت گرفته بودند، حالا به عقب رانده می‌شوند و کشورهای جدید دیگری به طرف جلو پیشروی می‌کنند؛ و این روش رشد کشورهای سرمایه‌داری به طور اجتناب ناپذیری موجب بروز برخوردها و جنگ‌ها بین نیروهای سرمایه‌داری و در نتیجه تقسیم مجدد جهان که تا به حال تقسیم شده بود، می‌گردد؛ و این تضادها و جنگ‌ها منجر به تضعیف امپریالیسم می‌شود؛ و بدین ترتیب جبهه جهانی امپریالیستی به سادگی در معرض تجزیه قرار گرفته، به کشورهای جداگانه مبدل می‌گردد؛ و این که بالاخره تحت چنین شرایطی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور امکان پذیر می‌گردد. ما به درستی می‌دانیم که تا همین اواخر، انگلستان از تمام کشورهای امپریالیستی جلوتر بود. ما هم چنین می‌دانیم که آلمان شروع به تجاوز به انگلستان نمود، و به قیمت ضرر کشورهای دیگر، از آن کشور تقاضای "محلّی در زیر آفتاب" نمود. ما می‌دانیم که دقیقاً به خاطر همین شرایط بود که جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ به وقوع پیوست. اکنون، بعد از جنگ امپریالیستی، آمریکا با یک جهش ناگهانی از انگلستان و دیگر قدرت‌های اروپائی پیشی گرفته است. بدون تردید این مسئله تخم برخوردها و تضادهای بزرگ و جدیدی را در جهان می‌پاشاند.

در حقیقت نتیجه جنگ امپریالیستی این بود که جبهه امپریالیست در روسیه دچار آشفتگی و شکست گردید و این نشان می‌دهد که در شرایط امروزی تکامل سرمایه‌داری، زنجیر امپریالیسم الزاماً در کشوری که صنعت پیشرفته دارد، شکسته نمی‌شود. بلکه در سست‌ترین حلقه زنجیر، یعنی جایی که پرولتاریا متحدین مهمی مثل دهقانان در کنار خود دارد، درهم شکسته خواهد شد، هم چنان که در روسیه اتفاق افتاد.

انهدام زنجیره جبهه امپریالیسم در کشوری مثل هندوستان - جایی که پرولتاریا متحد مهمی به شکل جنبش آزادی بخش انقلابی و پر قدرت در اختیار دارد - کاملاً امکان پذیر خواهد بود.

در تأیید امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، لنین چنان که می دانیم در درجه اول با ترتسکی و در درجه دوم با سوسیال دموکرات‌ها در تضاد بود. برخورد ترتسکی به تن لنین در رابطه با امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور چگونه بود؟ ترتسکی در سال ۱۹۱۵ در جواب مقاله لنین چنین نوشت:

« تنها بحث کم و بیش واقعی و تاریخی بر ضد شعار "ایالات متحده اروپا" در روزنامه سوسیال دموکرات سوئیس (ارگان مرکزی بلشویک‌ها در آن زمان که مقاله فوق از لنین در آن به چاپ رسیده بود - ی. استالین) در جمله زیرین فرموله شده است. "رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی، قانون مطلق سرمایه‌داری است". سوسیال دموکرات از این مطلب نتیجه می‌گیرد که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور امکان پذیر است، و بنابراین دلیلی برای موکول کردن دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای جداگانه تا استقرار ایالات متحده اروپا وجود ندارد. در این که سرمایه‌داری در کشورهای مختلف به طور ناموزون رشد می‌کند، شکی نیست. اما این ناموزونی خودش به منتها درجه ناموزون است. سطح سرمایه‌داری انگلستان، اتریش، آلمان یا فرانسه با یک دیگر شبیه نیستند. اما در مقایسه با افریقا و آسیا تمام کشورهای نامبرده "اروپا" سرمایه‌داری را نمایندگی می‌کنند که مستعد و آماده انقلاب اجتماعی است. در این که هیچ کشوری در مبارزه نباید "منتظر" دیگران باشد، یک تفکر ابتدائی است که تکرار آن مفید و لازم است تا مبدا ایده بی تحرکی موقتی در سطح جهانی جایگزین ایده یک آکسیون همگون در مقیاس بین‌المللی نشود. ما بدون این که منتظر دیگران باشیم و با اطمینان به این که پیش قدمی ما در مبارزه در سطح کشوری موجب انگیزه و تحرک دیگران خواهد بود، مبارزه را شروع کرده و ادامه می‌دهیم. اما اگر این چنین نشد، بسیار بی فائده خواهد بود اگر تصور کنیم - چنان که تجربه تاریخی و ملاحظات تئوریک شهادت می‌دهند - که برای مثال روسیه انقلابی خواهد توانست در مقابل اروپای محافظ کار به حیات خود ادامه دهد، و یا آلمان سوسیالیستی می‌تواند به طور منفرد و جدا در جهان سرمایه‌داری بقاء یابد. » (مجموعه آثار ترتسکی، جلد ۳، قسمت اول، ص. ۸۹ - ۹۰)

این است آن چیزی که ترتسکی در سال ۱۹۱۵ در یک روزنامه پاریسی به نام "ناشه سلو" نوشت. این مقاله بعداً در روسیه دوباره به چاپ رسید و در

مجموعه مقالات تر تسکی به نام "برنامه صلح" اولین بار در سال ۱۹۱۷ انتشار یافت.

چنان که ملاحظه می کنید در این دو عبارات، لنین و تر تسکی دو تر کاملاً متفاوت و متضاد را عرضه می کنند. لنین اظهار می کند که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور امکان دارد، پرولتاریا وقتی قدرت را به دست می گیرد نه تنها می تواند آن را حفظ کند بلکه میتواند جلوتر رفته، از سرمایه داران سلب مالکیت نماید و اقتصاد سوسیالیستی را سازمان دهد، چنان که به طور مؤثر پرولتاریای کشورهای سرمایه داری را یاری رساند. تر تسکی برعکس اظهار می دارد که انقلاب پیروز در یک کشور بزودی سبب نمی شود که انقلاب را در کشورهای دیگر جلو اندازد، پرولتاریای کشور پیروز حتی نخواهد توانست قدرت را حفظ کند (چه رسد به این که اقتصاد سوسیالیستی را سازمان دهد)؛ زیرا، تر تسکی اضافه میکند، بی فایده خواهد بود اگر تصور شود دولت انقلابی روسیه بتواند در مقابل اروپای محافظه کار تاب مقاومت بیاورد.

اینها دو نظر کاملاً متفاوت و دو خط کاملاً متمایزند. از نظر لنین، پرولتاریا که قدرت را به دست گرفته است یک نیروی فعال به شمار می آید که پیشقدم عالی ترین ابتکارات می گردد، اقتصاد سوسیالیستی را سازمان میدهد و جلوتر رفته، پرولتاریای سایر کشورها را پشتیبانی میکند. برعکس، از نظر تر تسکی، پرولتاریا که قدرت را به دست گرفته به یک نیروی نیمه فعال که نیازمند کمک فوری - به صورت پیروزی فوری سوسیالیسم در کشورهای دیگر - است و در اردوگاه خود در مخاطره از دست دادن قدرت قرار دارد، تبدیل میشود. اما اگر پیروزی انقلاب در کشورهای دیگر فوراً به وقوع نپیوندد، بعد چه باید کرد؟ پس می بایستی دست از کار برداشت (صدائی از میان حضار: " و فرار کرد و قایم شد.") بله، و فرار کرد و قایم شد. این کاملاً صحیح است. (خنده حضار.) ممکن است چنین گفته شود که از این اختلاف نظر تر تسکی و لنین مدتها گذشته است، و این اختلاف بعدها در پروسه عمل امکاناً به حداقل تقلیل و حتی به کلی از بین رفته است. بلی، چنین امکانی وجود دارد. اما متأسفانه هیچ کدام از این مفروضات به وقوع نپیوست. برعکس، اختلافات فوق به حداکثر درجه خود تا مرگ رفیق لنین باقی ماند و حتی امروز هم وجود دارد، چنان که خودتان میتوانید این اختلافات را ملاحظه کنید. من اطمینان میدهم، که برعکس، این اختلافات بین لنین و تر تسکی، و تضادی که ایجاد نمود، تمام این مدت ادامه یافته است. مقالات متعددی از لنین و تر تسکی در این مورد بارها به چاپ رسید، و جدال پنهانی نیز ادامه یافت، چنین امری واقعیت دارد بدون آن که ضرورتی به نام بردن از این مقالات باشد.

در زیر حقایق چند را در این مورد ارائه میدهم.



در سال ۱۹۲۱، زمانی که نپ را به میان کشیدیم، لنین دوباره مسئله امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور را مطرح کرد، این بار در فرم واقع بینانه‌ای امکان ریختن شالوده اقتصاد سوسیالیستی را همراه با خطوط نپ بیان نمود. شما زمانی که نپ در سال ۱۹۲۱ به میان کشیده شد را به یاد دارید، لنین به وسیله یک بخش از حزب ما به خصوص توسط "اپوزیسیون کارگری" متهم گردید که با به میان کشیدن نپ، از راه سوسیالیسم منحرف شده است. از قرار معلوم در جواب این اتهام، لنین مکرراً در سخنرانی‌ها و مقالاتش اظهار داشت که با معرفی نپ نه تنها از راهمان منحرف نمی‌شویم، بلکه در شرایط جدید، نپ در خدمت ادامه دادن به راهمان قرار می‌گیرد. نپ را معرفی می‌کنیم تا طرح "اساس و شالوده سوسیالیستی در اقتصادمان"، را "به همراه دهقانان و تحت رهبری طبقه کارگر" پیاده کنیم (مقاله لنین، "مالیات جنسی" و مقالات دیگر او را درباره نپ ملاحظه کنید).

با این وجود، ترتسکی در ژانویه ۱۹۲۲ در مقدمه کتابش به نام "سال ۱۹۰۵" اظهار داشت که در کشور ما ساختمان سوسیالیسم به همراه دهقانان امکان پذیر نیست زیرا حیات کشور ما تا پیروزی پرولتاریا در کشورهای غرب با یک سری تضادهای خصمانه میان طبقه کارگر و دهقان روبرو خواهد بود. قطعه زیر آن چیزی است که ترتسکی در "مقدمه" کتاب خود نوشت:

« اگر به دست گرفتن قدرت را به وسیله پرولتاریا، فرض شده تلقی کنیم، پرولتاریا با تضادهای خصمانه‌ای، نه تنها با تمام گروه‌های بورژوازی که در زمان اولین مرحله انقلاب از آن پشتیبانی می‌کردند، بلکه هم چنین با توده‌های وسیع دهقانان که با یاری آنان به قدرت رسیده، روبرو خواهد بود. تضادهای موقعیت یک دولت کارگری در یک کشور عقب افتاده که اکثریت غالب را دهقانان تشکیل می‌دهند تنها در یک مقیاس بین‌المللی و در عرصه انقلاب جهانی پرولتاریا می‌توانند حل شوند. » (ترتسکی در مقدمه کتاب "سال ۱۹۰۵" که در سال ۱۹۲۲ نوشته شد)

در اینجا هم چنان که ملاحظه می‌کنید دو تر متضاد در مقابل یک دیگر قرار دارند. لنین امکان ریختن شالوده اقتصاد سوسیالیستی را به همراه طبقه دهقان و تحت رهبری پرولتاریا تعهد میکند. ترتسکی، برعکس، عنوان میکند که پرولتاریا غیر ممکن است دهقانان را هدایت کرده و به همراه آنان شالوده سوسیالیسم را بنا نماید، زیرا حیات سیاسی کشور با یک سری تصادمات

خصمانه\* بین دولت کارگری و اکثریت دهقانان روبروست و این تصادمات فقط در عرصه انقلاب جهانی قابل حل خواهد بود.

به علاوه ما سخنرانی لنین را که یک سال بعد در جلسه عمومی "شورای مسکو" ایراد شده، اکنون در اختیار داریم. در این سخنرانی لنین دوباره به مسئله ساختمان سوسیالیسم در کشور ما برخورد کرده و می گوید:

« سوسیالیسم دیگر یک آینده دور، یا یک تصویر بی روح و یا یک شمایل نیست. ما هنوز در ذهنمان نظرات پوسیده و قدیمی را تصویر می کنیم. ما سوسیالیسم را در زندگی روزمره مان وارد کرده ایم، و از اینجا باید راهمان را بیابیم. این وظیفه امروز ماست. وظیفه عصر ماست. اجازه بدهید با بیان این عقیده استوار نتیجه بگیریم که، این وظیفه ممکن است دشوار باشد. ممکن است نسبت به وظایف گذشته مان، وظیفه جدیدی باشد، اهمیتی ندارد که چقدر باید دشواری ها را تحمل کنیم. همه ما - نه در یک روز، بلکه در یک پروسه چند ساله - با هم هر آن چه باید، انجام می دهیم تا روسیه نپ به روسیه سوسیالیستی مبدل گردد. » (آثار لنین، جلد ۲۷، ص. ۳۶۶)

بدین ترتیب ترتسکی در جواب به این نظر لنین؛ و یا شاید در توضیح آن چه که در مقاله اش، که در بالا از آن نقل شد، بیان داشته بود؛ در "ضمیمه" به جزوه "برنامه صلح" که در سال ۱۹۲۲ انتشار داد، چنین نوشت:

« ادعائی که چندین بار در برنامه صلح تکرار شده بود، این بود که انقلاب پرولتری نمی تواند در محدوده ملی منجر به پیروزی شود. چنین به نظر می رسد که تجربه پنج ساله جمهوری شوروی به وسیله بعضی از خوانندگان نفی شده است. اما یک چنین نتیجه گیری بیهوده خواهد بود. این چنین واقعیتی که دولت کارگری در یک کشور عقب مانده و بر ضد تمام جهان استوار مانده است، شهادت به توانائی عظیم پرولتاریا میدهد که در کشورهای پیشرفته و متمدن تر کاملاً توانائی آن را خواهد داشت که معجزه بیافریند. اما، با وجودی که ما زمینه را به مثابه یک دولت، به طور سیاسی و نظامی فراهم کرده ایم، هنوز وارد ساختمان اجتماع سوسیالیستی نشده ایم، و حتی هنوز شروع به

---

۴ - \* - (همه جا با ستاره) تأکید از من است. - ی. استالین

وارد شدن هم نکرده‌ایم..... تا زمانی که بورژوازی در بقیه کشورهای اروپائی در قدرت باقیست ما ناگزیر به مبارزه برای منفرد نشدن اقتصادی در تلاش برای بستن قرارداد با دنیای سرمایه‌داری هستیم. در عین حال ممکن است گفته شود که این قراردادها بهترین کمک‌ها را در تخفیف و ملایم کردن بیماری‌های اقتصادی مان خواهد نمود و یک قدم به جلو است. اما رشد واقعی اقتصاد سوسیالیستی در روسیه فقط زمانی ممکن خواهد بود که پرولتاریا در کشورهای عمده اروپا پیروز شود.\* « (مجموعه آثار ترتسکی، جلد ۳، قسمت اول، ص. ۹۲ - ۹۳ را ملاحظه کنید).

در اینجا هم چنان که می‌بینید، دو تز متضاد، تز لنین و ترتسکی در مقابل یک دیگر قرار دارند. در حالی که لنین معتقد است که ما تا به حال سوسیالیسم را در زندگی روزمره خود وارد کرده‌ایم و با وجود مشکلات فراوان کاملاً در موقعیتی قرار داریم که روسیه نپ را به روسیه سوسیالیستی تبدیل نمائیم، ترتسکی بالعکس می‌گوید که نه تنها ما قادر نیستیم روسیه فعلی را به روسیه سوسیالیستی مبدل کنیم، بلکه قادر نخواهیم بود تا زمانی که پرولتاریا در کشورهای دیگر به پیروزی برسد، به رشد واقعی اقتصاد سوسیالیستی دست یابیم.

سرانجام، ما یادداشت‌هایی را که رفیق لنین قبل از مرگش در رابطه با مقالات "درباره کئوپراسیون" و "انقلاب ما" (بر ضد سوخانف) به رشته تحریر در آورده بود، در اختیار داریم، که برایمان به عنوان شواهد سیاسی باقی مانده است. این یادداشت‌ها از نظر این که درباره مسئله امکان پیروزی سوسیالیسم در کشور ما نوشته شده‌اند، بسیار پر اهمیت هستند و با فورمول‌هایی را که هیچ‌گونه جائی برای شک و شبهه باقی نمی‌گذارند، ارائه می‌دهند. این چیزی است که لنین در یادداشت‌های "انقلاب ما" می‌نویسد:

« مسئله مورد بحث بی اندازه پیش پا افتاده و مبتذل است که آنها (قهرمانان انترناسیونال دوم، ی. استالین) بدون تفکر در مدت تکامل سوسیال دموکراسی در اروپای غربی فرا گرفته‌اند. برای مثال، آنها مطرح می‌کنند که ما هنوز مستعد سوسیالیسم نیستیم، و چنان که بعضی از آقایان دانشمند میان آنان اظهار می‌دارند، پایه مادی اقتصادی برای سوسیالیسم در کشور ما وجود ندارد. به مغز هیچ کدام از اینان خطور نمی‌کند که از خود سؤال کنند: درباره مردمی که خود را در شرایط انقلابی، چنان که در زمان جنگ امپریالیستی به وجود

آمد، می بینند، چه می گویند؟ آیا ممکن نیست که از نفوذ شرایط ناامیدانه در درون مردم، در مبارزه‌ای که مقداری امید در آن نهفته است، استفاده بشود، و حداقل شرایطی عادی را برای بیش تر رشد دادن تمدن به وجود آورد؟ ....

اگر یک مقدار معین فرهنگ، لازمهٔ ساختمان سوسیالیسم است (هر چند هیچ کس نمی تواند ادعا کند که این مقدار معین فرهنگ چیست؟) چرا که نمی توانیم این مقدار معین سطح فرهنگ را با یک روش انقلابی به دست آوریم، و سپس با تکیه بر کارگران و دهقانان و سیستم شوراهای جلو رفته و از ملت‌های دیگر هم پیشی بگیریم....

شما می گوئید که تمدن برای به وجود آوردن سوسیالیسم ضروری است. بسیار خوب، اما چرا اول چنان شرایطی را در کشورمان با اخراج ملاکان و سرمایه‌داران روسیه به وجود نیاوریم و بعد شروع به حرکت به سوی سوسیالیسم نمائیم؟ در کدام کتاب شما خوانده‌اید که چنین تغییراتی در رویهٔ متداول تاریخ مجاز و یا ممکن نخواهد بود؟» (لنین - مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص. ۳۹۹ - ۴۰۱)

و در اینجا لنین در مقالات "دربارهٔ کنوپراسیون" چنین می نویسد:

« در حقیقت، قدرت دولتی مسلط بر وسائل تولید، قدرت دولت در دست پرولتاریا، اتحاد این پرولتاریا با میلیون‌ها روستائی کوچک و خیلی کوچک و اطمینان به این که رهبری دهقانان به وسیلهٔ پرولتاریا می باشد و غیره - آیا شرط‌های لازم و کافی برای ساختمان کامل سوسیالیسم از کنوپراتیوها و تنها از کنوپراتیوها، که ما قبلاً آنان را به عنوان خرده فروش تحقیر می کردیم، و از بعضی لحاظ نیز حق داشتیم، که در شرایط نپ تحقیر هم بکنیم، نیستند؟ آیا این‌ها همهٔ آن شرط‌های لازم برای ساختمان کامل سوسیالیسم نیستند؟ این هنوز به معنای ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی نیست. اما شرط لازم و کافی برای چنین ساختمانی می باشد.\*» (لنین، همانجا ص. ۳۹۲).

و بنابراین ما در مقابل خود با دو مشی در مورد مسئلهٔ امکان پیروزی ساختمان سوسیالیسم در کشورمان و امکان پیروزی عناصری سوسیالیستی بر عناصر سرمایه‌داری روبرو هستیم؛ رفقا، امکان پیروزی سوسیالیسم در کشورمان چیزی به جز پیروزی عناصر سوسیالیستی بر سرمایه‌داری نیست. ما در درجهٔ اول مشی لنین و لنینیسم را در اختیار داریم، و در درجهٔ دوم مشی

ترتسکی و ترتسکیسم را. لنینیسم به این مسئله پاسخ مثبت میدهد، در حالی که ترتسکیسم، برعکس، امکان پیروزی سوسیالیسم را به وسیله نیروهای داخلی کشورمان نفی میکند. در حالی که مشی اول، مشی حزب ماست، دومی تقریباً همان نظرات سوسیال دموکراسی است.

به همین دلیل است که در تزه‌های مطروحه در مورد جناح اپوزیسیون گفته شده است که ترتسکیسم، انحراف سوسیال دموکراسی در حزب ما می باشد.

اما از این جا ما بدون شک و مسلماً نتیجه می گیریم که انقلاب ما یک انقلاب سوسیالیستی است، و این انقلاب نه تنها یک نشانه، یک قوه محرکه و یک نقطه شروع برای انقلاب جهانی است، بلکه پایه و یک پایه لازم و کافی برای ساختمان کامل اجتماع سوسیالیستی در کشور ما به حساب می آید.

و بنابراین، ما قادر هستیم و می بایستی عناصر سرمایه‌داری را در اقتصادمان درهم شکنیم. ما قادریم و می بایستی جامعه سوسیالیستی را بنا نماییم. اما آیا پیروزی می تواند کامل شده و پایان یافته تلقی شود؟ خیر، نمی تواند. ما می توانیم سرمایه‌داران را شکست دهیم، ما در شرایطی قرار داریم که می توانیم سوسیالیسم را بسازیم و به پایان برسانیم. لیکن این بدان معنی نیست که ما در موقعیتی قرار داریم که اگر این وظیفه را به اتمام رسانیم، ضمانتی خواهد بود که سرزمین دیکتاتوری پرولتاریا از خطرات خارجی، خطر تجاوز و در نتیجه استقرار دوباره نظام کهن در امان باشد؟ ما در جزیره زندگی نمی کنیم. ما در میان محاصره سرمایه‌داری به سر می بریم. این حقیقت که ما در حال ساختمان سوسیالیسم هستیم و در نتیجه کارگران کشورهای سرمایه‌داری را انقلابی می کنیم، کاری جز برافروختن آتش کینه و دشمنی تمام جهان سرمایه‌داری نمی تواند انجام دهد. تصور این که جهان سرمایه‌داری به موفقیت‌های ما در زمینه اقتصادی و موفقیت‌هایی که طبقه کارگر تمام جهان را انقلابی میکند با دیده بی تفاوتی بنگرد، رویائی بیش نیست.

بنابراین تا زمانی که ما در محاصره سرمایه‌داران هستیم، تا زمانی که پرولتاریا حداقل در چند کشور دنیا پیروزی به دست نیاورده، ما نمی توانیم پیروزی خود را کامل شده تلقی کنیم؛ بنابراین، هر چقدر هم که به موفقیت در زمینه سازندگی نائل شویم، نخواهیم توانست کشور دیکتاتوری پرولتاریا را بر ضد خطرات خارجی ضمانت شده به شمار آوریم. بنابراین برای دست یابی به پیروزی نهائی، ما باید مطمئن شویم که محاصره کنونی سرمایه‌داری جای خود را به محاصره سوسیالیستی بدهد. زمانی که پرولتاریا حداقل در چندین کشور پیروزی به دست آورد. فقط در آن موقع است که پیروزی ما میتواند پیروزی کامل تلقی شود.

بنابراین ما پیروزی سوسیالیسم در کشورمان را تمام شده و به عنوان چیزی که بی نیاز از دیگران است به حساب نمی آوریم، بلکه به عنوان یک کمک، یک وسیله و یک راه به سوی پیروزی پرولتاریا و انقلاب پرولتری در بقیه کشورها به شمار می آوریم.

رفیق لنین در این مورد چنین نوشت:

« ما صرفاً در یک کشور زندگی نمی کنیم، بلکه در یک سیستم کشورها به سر می بریم و موجودیت جمهوری شوروی برای مدت طولانی در کنار کشورهای امپریالیستی یک واقعیت انکار ناپذیر است. در نهایت یکی از ما پیروز خواهد شد. تا وقتی که آن زمان فرا نرسیده، یک سری تصادمات هراس انگیز میان جمهوری شوروی و کشورهای بورژوازی به وقوع خواهد پیوست و این تصادمات اجتناب ناپذیر است. این بدان معنی است که اگر طبقه حاکم یعنی پرولتاریا بخواهد به حکومت خود ادامه دهد می بایستی این را از طریق سازمان نظامیش نیز به اثبات برساند. » (لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص. ۱۲۲).

از اینجا نتیجه می گیریم که خطر مداخله نظامی موجود است، و تا مدتی طولانی نیز ادامه خواهد یافت.

آیا سرمایه‌داران اکنون در شرایطی هستند که تجاوزات خود را بر ضد جمهوری شوروی شروع کنند یا نه، خود سؤال قابل بحث دیگری است. این مسئله بستگی به فعالیت کارگران کشورهای سرمایه‌داری و همدردی آنها برای سرزمین دیکتاتوری پرولتاریا و میزان دل‌بستگی آنها به سوسیالیسم دارد. این که در حال حاضر کارگران کشورهای سرمایه‌داری نخواهند توانست با انقلاب در کشور خودشان از انقلاب ما پشتیبانی کنند، یک حقیقت است. اما این که سرمایه‌داران نیز نخواهند توانست کارگران "خود" را بر ضد جمهوری ما بشورانند، نیز خود حقیقتی دیگر است. جنگ افروزی در سرزمین دیکتاتوری پرولتاریا بدون شرکت کارگران، برای سرمایه‌داران ریسک کشنده‌ای خواهد بود، و آنها هرگز دست به این عمل نخواهند زد. این امر از تعداد زیاد نمایندگان کارگران که برای بررسی فعالیت‌های ما در ساختمان سوسیالیسم به این کشور می آیند، و هم چنین از همبستگی عمیق کارگران تمام جهان برای جمهوری شوروی آشکار و هویداست. بر اساس این همبستگی است که موفقیت بین‌المللی جمهوری شوروی استوار گردیده است. بدون آن ما تا به حال چندین بار مورد

تجاوز قرار می گرفتیم، کار سازندگی ما متوقف می گردید، و ما نمی توانستیم حتی یک نفس راحت بکشیم.

اما از این که جهان سرمایه‌داری در موقعیتی قرار ندارد که بر ضد ما مداخله نظامی نماید، بدان معنی نیست که در آینده هرگز در شرایطی قرار نمی‌گیرد که به این عمل دست زند. به هر حال، سرمایه‌داران به خواب نرفته‌اند، آنها هر چه که می‌توانند برای تضعیف موقعیت بین‌المللی جمهوری ما انجام می‌دهند، و در ضمن، تجاوز را هم تدارک می‌بینند. بنابراین نه امکان سعی برای تجاوز و نه نتیجتاً احتمال استقرار نظام کهن در کشور ما، می‌تواند حذف شده تلقی گردد.

بنابراین لنین به درستی گفت:

« تا زمانی که جمهوری شوروی ما در افراد میان تمامی جهان سرمایه‌داری قرار دارد، این به طور مسخره‌ای موهومی و خیالاتی است که برای محو تمام خطرات امیدوار باشیم. البته تا زمانی که چنان تضادهای اساسی در قبال یک دیگر قرار دارند، خطر هم باقی خواهد ماند و ما نمی‌توانیم از آن فرار کنیم. » (لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص. ۲۹ را ملاحظه کنید).

بدین دلیل لنین می‌گوید:

« پیروزی نهائی تنها در مقیاس بین‌المللی و با مساعی مشترک کارگران تمام کشورها میتواند نائل گردد. » (همان جا، جلد ۲۳، ص. ۹ را ملاحظه کنید).

و بنابر این پیروزی سوسیالیسم در کشور ما چیست؟  
این به معنی نائل شدن به دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان کامل سوسیالیسم، و بنابر این چیرگی بر عنصر سرمایه‌داری به وسیله نیروهای داخلی انقلابمان، در اقتصاد می‌باشد.

و پیروزی نهائی سوسیالیسم در کشور ما چیست؟  
این به معنی ایجاد ضمانت کامل بر ضد تجاوز و جلوگیری از بازگشت به جامعه کهن به وسیله انقلابات سوسیالیستی، که حداقل در چندین کشور به پیروز رسد، می‌باشد.

در حالی که امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور (که البته منظور کشور ماست)، به معنی امکان حل تضادهای داخلی می‌باشد، که خود می‌تواند

کاملاً به وسیلهٔ یک کشور انجام یابد، امکان پیروزی نهائی سوسیالیسم به معنی امکان حل تضادهای خارجی بین کشور سوسیالیستی و کشورهای سرمایه‌داری می‌باشد. این تضادها فقط در نتیجهٔ انقلاب پرولتری در چند کشور قابل حل خواهد بود.

هر کس این طبقه بندی تضادها را مخدوش نماید، یا یک کودن بیچاره است و یا یک فرصت طلب اصلاح ناپذیر.  
چنین است مشی اساسی حزب ما.



**TOUFAN** حساب بانكى [www.toufan.org](http://www.toufan.org)

Postbank Hamburg  
BLZ.: 20110022  
Konto – Nr.: 2573302600  
GERMANY

**TOUFAN** آدرس

POSTFACH 103825  
60108 FRANKFURT  
GERMANY

۰۶۹ / ۹۶۵۸۰۳۴۶

شماره دورنگار ( فکس ) آلمان